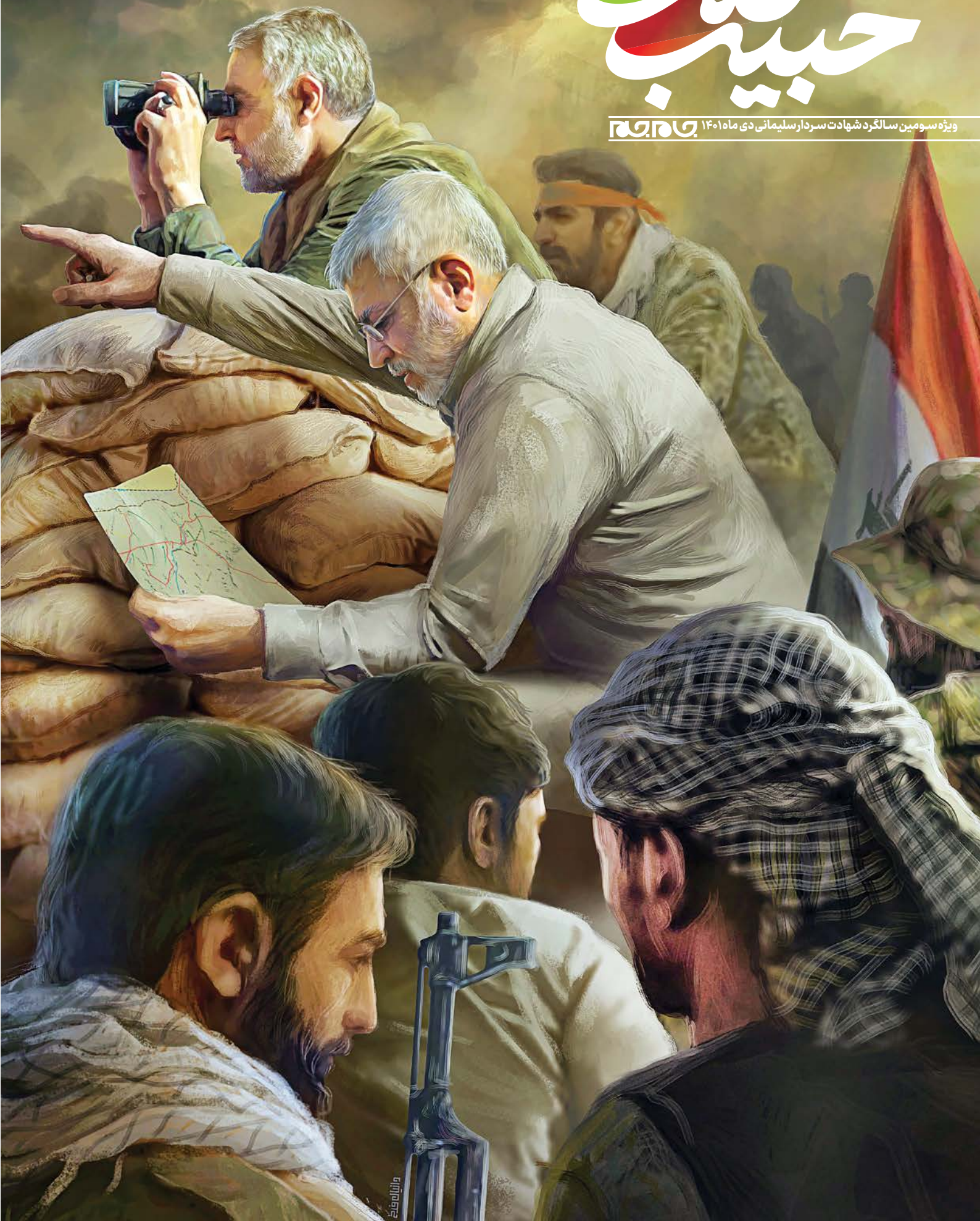


حیات

ویژه سومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی دی ماه ۱۴۰۱



تا کسی که نبود شهید نمی شود

از قول شهید [سلیمانی] نقل شد، در یک سخنرانی گفته بود که کسی که شهید زندگی کند، شهید می شود؛ و آن جور زندگی کرد؛ واقعاً شهید زندگی کرد؛ شهیدانه زندگی کرد.

رهبرانقلاب | ۱۴۰۰/۱۰/۱۱

شهید سلیمانی
در حال پرستاری از
جانباز قطع نخاعی
شهید "ناصر توبه ای ها"
در دوران پس از دفاع مقدس



فهرست

۲	حلقه زنجیر ایران بافته «غیرت» است
۳	حبیب ملت
۴	نامزد گلوله‌ها
۵	هجرت از «خود» به «خدا»
۶	قسم به مهریه حضرت زهرا(س)
۱۰	در مدار عرفان و معنویت
۱۲	ماجرای نجات ۹۰ سرباز توسط حاج قاسم از دست اشرار
۱۶	حاج قاسم، سرگذشت پژوهی شهدا را به سطح دانشگاه‌ها کشاند
۲۱	جمله ۳۰ ساله...
۲۲	بارک!... پسر! ما بهت اعتماد کردیم
۲۴	سرداری که سرباز را فراموش نمی‌کرد
۲۸	در کنار رهبران بزرگ فرماندهان بزرگ شکل می‌گیرند
۳۲	من جزئی از او و او جزئی از من است
۳۶	حاج قاسم معمار جبهه مقاومت بود
۴۳	حاج قاسم ما زنده است
۴۴	حاج قاسم در سخت‌ترین شرایط خط مقدم بود
۴۸	ماجرای دیدار حاج قاسم با اهالی فرهنگ و هنر
۵۲	حاج قاسم: از روایت تا حقیقت
۵۴	حاج قاسم برای مان پدری می‌کرد
۵۶	راز اشک‌های حاج قاسم زیر قبه سیدالشهدا(ع)
۵۹	مدل مدیریتی شهید سلیمانی، مدل بزن‌گاه بود
۶۴	روایت «پسر» از مجاهدت‌های «پدر»
۶۶	راز ایمان انسان ساز
۶۸	سیزده دی: پرواز در شب
۷۲	سایه انتقام



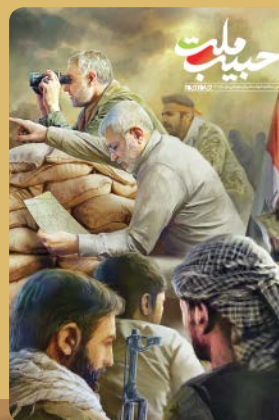
شناسنامه

ویژه‌نامه «جام‌جم»

به مناسبت سومین سالگرد

شهادت حاج قاسم سلیمانی

- صاحب امتیاز: سازمان صدا و سیما
- جمهوری اسلامی ایران
- مدیرمسئول: مهدی گیوه‌کی
- شورای سیاستگذاری: فریدون حاجی‌پور، مصطفی صادقی، حسین جودوی، مجید ده‌نمکی
- تحریریه: علیرضا محمدی، رضا آزاد، حمید انصاری، محمدحسن اصلانی، حسین جودوی
- مدیر هنری: حمیدرضا خاتونی
- مدیر فنی: مجید رحیمی
- صفحه‌آرا: محمد لوری آبکنار
- عکس: مجید آزاد، چاوش هماوندی، زرناز حسینی
- چاپ و توزیع: موسسه جام‌جم
- نشانی: میرداماد - جنب مسجد الغدير - پلاک ۱۲۹
- تلفن: ۰۲۱-۲۳۰۴۰۰۰
- کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
- وبگاه: jamejamdaily.ir



حلقه حلقه زنجیر ایران بافته «غیرت» است



پیمان جبلی
رئیس سازمان صدا و سیما

سردار رشیدی که این روزها سومین سالگرد پرگشودنش به سوی رضوان الهی را گرامی می‌داریم، به کمان من نفعه‌ای از نفحات الهی بود. نسیمی که با هر نوازش الهام بخش‌اش پیغامی از جهانی بالاتر از درک و دریافت اندک و کوچک ما از حقیقت هستی به اعماق قلب‌مان سرازیر می‌کرد.

می‌گفت: «انسان باید یکی از این جنبه‌های غیرت را داشته باشد؛ یا غیرت دینی، یا غیرت انسانی، یا غیرت ملی. نمی‌شود کسی نام انسان بر خودش بگذارد و بدون یکی از این سه عنصر باشد. اگر غیرت دینی ندارد، باید غیرت انسانی داشته باشد، وگرنه باید غیرت عاطفی نسبت به خانواده و اطراف خودش داشته باشد.» و مادوستداران حریمی که او با اعتقاد و الایش از آن پاسداری می‌کرد به همین سیاق در هر جامه، کسوت و جایگاهی که بودیم، گره اتصال با دنیای پیرامون‌مان را با ریسمان وحدت بخش این سه معیار می‌زدیم. باورمان بوده و هست که حلقه حلقه زنجیر ایران بافته «غیرت» است؛ غیرت دینی، غیرت انسانی، یا غیرت ملی. ایرانی بودن‌مان کافی است تا زیر چتر یک آرزو جمع شویم که آبادی ایران است. تفاوت نمی‌کند عرصه تلاش‌مان علم باشد یا هنر یا صنعت یا پزشکی یا جهاد و جهادمان در میدان دفاع از مرز میهن باشد یا در میدان دفاع از مظلومان عالم.

حاج قاسم، اسم رمز تمام کوشش‌ها و جوشش‌های نسل ما بود. روستایی نجیبی که در همه سال‌های عمر مثل نوجوانی‌اش، خشت خشت بنای رفیعی را روی هم می‌چید که سقفش سر به آسمان عزت و دین‌مداری می‌سایید. آموخته بودمان که برای زنده ماندن نام ایران، نیام از دست ننهیم و دین ادا کنیم برای تعالی دین خدا.

حرم جمهوری اسلامی را محترم بشماریم و شرف سربازی‌مان را شریف بداریم. در رسانه ملی نیز مثل همه میدان‌های دیگر، درس آموز مکتب سلیمانی بودیم و هستیم. چه آنگاه که ابر برکت وجود مادی‌اش سایه بر سرمان می‌گسترده و چه اکنون که به ظاهر نیست ولی به شهادت معجزه رسول خاتم (ص) شهید است و زنده‌تر از هر زمان و ماهر روز و هر شب تبرک می‌جوییم به شیوه مردم‌داری و سیره دین‌مداری‌اش.

در چند ماه گذشته که جبهه استکبار به زعم باطل خویش، حرم جمهوری اسلامی را مورد حمله تیرهای مسموم بدخواهی و دروغ و شبهه‌افکنی قرار داد، جای خالی حاج قاسم را بیشتر از قبل احساس کردیم و تردید نداریم که اشاره انگشت‌های سردار دل‌ها و جان‌فدای انقلاب و حرم امام حسین (ع) به سمت افق شورانگیز وفاق و همدلی است؛ غیرت دینی‌مان زیر یک سقف جمع‌مان کند، غیرت انسانی‌مان یا غیرت ملی‌مان.

به غیرت دینی‌مان که تمسک کنیم، چون مولای‌مان حسین (ع) سر زیر بار ذلت و خاکساری مقابل آنان که در پی ریشه‌کنی پیوندمان با لاله‌الا... و محمدرسل... اند، خم نمی‌کنیم و دشمنان اعتقادات ریشه‌دارمان راه به جایی نمی‌برند. به غیرت انسانی‌مان که دخیل ببندیم، حیات انسانی‌مان در پرتو رفیق و خصلت‌های پسندیده بشری طیبه می‌شود و به غیرت ملی‌مان که بیاویزیم، بیگانه و بیگانه‌پرستی به محاق می‌رود و روح وطن‌دوستی در قامت پرچم عزیز ایران به اهتزاز درمی‌آید.

به همین سبب در این روزهای حساس، رسانه ملی که منادی عدالت‌گستری و هویت‌محوری است، مصمم‌تر از گذشته در پی محکم‌کردن پیوندهای دینی، انسانی و ملی در صحن جامعه است. همچنان دایره دوستی و ارادت ما به اقشار مختلف هنرمندان، متخصصان، کارآفرینان، دانشگاهیان، صنعتگران، اندیشه‌ورزان و صاحب‌نظران، دایره‌ای به شعاع تمدن بزرگ اسلامی - ایرانی است با همه رنگ‌ها، طنین‌ها و کرانه‌هایش. گرچه از ارزش‌های بنیادین اسلام و انقلاب کوتاه نمی‌آییم، ظرف انقلاب اسلامی و ایران مستقل و آباد را آن قدر بزرگ می‌دانیم که همه نظرات موافق، مخالف، نقدها و نظرهای منصفانه و روشمند را در خود جادهد.

به همه می‌گوییم که تربیون رسانه، مستعد انعکاس همه این گوناگونی‌ها و همه گفت‌وگوهاست و برای خلق آینه‌وار شکوه فرهنگ و تاریخ و ادبیات و تجربه‌های زیسته ملت بزرگ ایران، دست همه هنرمندان ایران‌زمین را می‌فشاریم، چه پیشکسوتان، موی سپیدان و اساتید باشند، چه آفرینشگران خلاق تجربه‌مند و چه آنان که چشم دوخته‌اند به کشف و شناخت و پرورش استعداد‌های شان در دوره جدید رسانه ملی. همچنان که بارها گفته‌ایم رسانه ملی خانه آنان است و یقین داریم که خانه و فرزند خانه هرگز غبار کدورت به آگینه دل نمی‌نشانند و مسیر فرزند همیشه به خانه منتهی می‌شود.

عدالت‌گستری حکم می‌کند که پای بسته پایتخت و چهره‌های ثابت و شیوه‌های برنامه‌سازی معمول نباشیم، از رجزخوانی عده‌ای قلیل که خیال می‌کنند حیات و ممات رسانه ملی به نفس و اراده آنان بنداست، نهراسیم و عرصه را برای تجربه‌های جدید بگشاییم و هویت‌محوری مجبورمان می‌کند به داشته‌های ارزشمند هنر و هنرآفرینان متعهد وفادار بمانیم و قدر بشناسیم و از قابلیت‌های شان بی‌بهره نمانیم و این‌گونه معنای «رسانه ملی» را محقق کنیم. گمان‌مان این است که در این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی، حاج قاسم هم اگر بود، چنین می‌کرد و اجازه نمی‌داد دشمنان قسم خورده انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در صفوف مستحکم ملت عزیزمان رخنه کنند. جمهوری اسلامی عزیزی که برای حاج قاسم حرم بود و هست و خواهد ماند.

حبیب ملت



مهدی گیوه‌کی
مدیر مسئول

حاج قاسم سلیمانی سال‌ها در کانون نگاه‌ها قرار داشت و می‌توان به تحقیق گفت نام حاج قاسم در محافل سیاسی، امنیتی، رسانه‌ای و حتی فرهنگی بسیار پرتکرار بود. خصوصیات حاج قاسم را می‌توان در چند بعد بررسی کرد: اخلاص، ساده‌زیستی، ولایت‌مداری، کارآمدی، مدیریت جهادی، مردم‌دوستی، خدمت بی‌منت، فدایی ملت بودن و نگاه بسیط فرهنگی و اجتماعی در عین پایبندی به اصول از جمله ابعاد وجودی قاسم سلیمانی بود؛ ابعادی که می‌تواند هر کدام از آنها الگو و سرمشقی برای همگان به‌ویژه مسئولان جمهوری اسلامی باشد، چه این‌که مردم این خصوصیات را دیدند که آن تشییع تاریخی را انجام دادند؛ تشییعی که رهبر انقلاب از آن به عنوان «بزرگ‌ترین بدرقه جهان» یاد کردند.

حاج قاسم علاوه بر حوزه منطقه‌ای، سیاست خارجی، دفاع از عتبات مقدس در عراق و سوریه، حضور پر قدرت و مؤثر از افغانستان تا دریای مدیترانه و برنامه‌ریزی سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی در سرپنجه‌های عملیاتی جمهوری اسلامی با هدف صدور انقلاب اسلامی و در عرصه سیاست داخلی نیز حضور مؤثر و وحدت بخشی داشت.

حاج قاسم بر مبنای نگاه باز رهبر انقلاب و امام خمینی (ره) نگاه جناحی و سیاسی نداشت و به جای ورود به دعوای قبیله‌ای قدرت و سیاست، نگاه وحدت بخش آن هم از نوع حداکثری داشت. حاج قاسم معتقد و عامل بود به این موضوع که وحدت ملی باید پیرامون ولایت فقیه شکل بگیرد، شاید کمتر کسی را در جمهوری اسلامی بتوان پیدا کرد که به لحاظ اندیشه و عمل این قدر مطابق با خط مشی رهبری حرکت کند.

شاید یکی از ابعاد ناشناخته حاج قاسم سلیمانی، بعد فرهنگی و اجتماعی وی باشد. حاج قاسم به فرهنگ و هنر علاقه‌مند بود که این علاقه‌مندی در حد حرف نماند و با جریانات مختلف ادبی و هنری ارتباط داشت. جلسات مستمر با نویسندگان و هم‌صحبتی با آنها از جمله برنامه‌های ثابت وی بود. حاج قاسم به تولید آثار

فاخر سینمای ایران بارها کمک کرده بود؛ از حضور در پشت صحنه و حمایت از عوامل فیلم تا حضور مستمر و طولانی در جلسات مربوط به ساخت برخی فیلم‌ها و کمک فکری، فنی و محتوایی برای بهتر ساخته شدن یک اثر سینمایی که این موضوع حداقل در بین بسیاری از مسئولان جمهوری اسلامی بی‌سابقه است. کمک‌های وی به جبهه فرهنگی انقلاب برای فعالیت بهتر و حضورهای دلی و از سرشوق حاج قاسم در سازمان هنری رسانه‌ای اوج به عنوان سرپل ارتباط با جریان هنری، جلسات مستمر و طولانی با کارگردانان مهم و برجسته سینمای ایران و ارتباط ویژه با اهالی فرهنگ و هنر از جمله موارد فراموش‌نشده‌ای است که ان شاء... روزی توسط هنرمندان موصوف و فعالان جبهه فرهنگی انقلاب منتشر شود و در اختیار مردم قرار بگیرد تا متوجه شوند وقتی از انسانی جهانشمول می‌گوییم، دقیقاً درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم.

چرا حبیب ملت؟ امسال در روزنامه جام جم تصمیم گرفتیم به مناسبت سومین سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی، ویژه‌نامه‌ای در خور شأن این شهید والامقام منتشر کنیم. در این ویژه‌نامه سعی شده ابعادی ناگفته از زندگی حاج قاسم در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و نظامی در گفت‌وگو با نزدیکان و شخصیت‌هایی که با ایشان محشور بودند، بیان شود. «حبیب» اسم مستعار حاج قاسم و اگر دقیق‌تر بخواهیم بگوییم، اسم رمز بی‌سیم وی در عملیات کربلای ۵ بوده است. اگر به تشییع حاج قاسم دقت کنیم و اشک و علاقه مردم و حضور همه طیف‌های مختلف جامعه را ببینیم، متوجه می‌شویم حاج قاسم واقعا «حبیب ملت» بود. این عشق و علاقه مردم بی‌دلیل نبود. او نماد اخلاص بود و این جمله طلایی از وی هست که «ای کاش به این بلوغ برسیم دیده نشویم آن‌که باید ببینند، می‌بینند» و آن‌که باید می‌دید، دید و این «حبیب ملت» شدن که بالاترین مدال افتخار یک سرباز است به راحتی به دست نیامد و شاید دیگر کسی نتواند در پیشگاه ملت در این جایگاه رفیع قرار بگیرد.

امید داریم این تلاش ناچیز، مرضی رضای پرودگار عالم و شهدای والامقام قرار گیرد.

نامزد گلوله‌ها



حسین جودوی
عضو شورای سیاستگذاری

مردان بزرگ و تاثیرگذار در تاریخ ایران کم نیستند اما اصولاً روزگار امروز با تمدن مبتنی بر فضای مجازی، ضدقهرمان است. با این حال بسیاری از کسانی که تاریخ را متحول ساختند از نفوذ اجتماعی بسیاری برخوردار بودند. لازمه نفوذ اجتماعی وجود منابعی قدرتی در فرد است که امکان نفوذ را محقق می‌کند.

منابع قدرت حاج قاسم سلیمانی نه از جایگاه رسمی اش نشأت می‌گرفت و نه از قدرت پاداش و تنبیه، بلکه آنچه به او قدرت می‌بخشید، قدرت مرجعیت اجتماعی است که عمدتاً به شاکله شخصیتی او برمی‌گردد و موجب شد سردار سلیمانی محل رجوع دیگران قرار گیرد.

شاخصه‌های فکری، رفتاری و عملی او در مقاطع مختلف نشان‌دهنده این است که زندگی سردار سلیمانی، یکی از فرماندهان نظامی بی‌نظیر تاریخ ایران است که در ایام عمر خود و حتی پس از شهادت توانست زمینه‌ساز تحولات روحی و اجتماعی در آحاد ملت شود.

شهرت‌گزیزی و بی‌میلی به پست و مقام برایش ملکه شخصی بود و او خود را بیشتر نامزد گلوله‌های دانست و تا پایان عمر به عنوان سرباز هیچ‌گاه سنگرش را ترک نکرد.

جریان‌سازی و نهادسازی مردمی از مهم‌ترین شاخصه‌های رفتاری حاج قاسم بود و به تمام معنا مردم را با تمام طیف‌هایش قبول داشت و سعی می‌کرد به کم خود آنها مشکلات را حل کند. رخدادهای دهه ۷۰ خورشیدی در مناطق جنوب شرق کشور و بازگرداندن اشرار به زندگی توسط اهالی منطقه باعث شد که برخی

از آنها امروزه کشاورزان برتر کشور شوند. او دارای فهم سیاسی بالا بود و همین امر باعث می‌شد تا در تصمیم‌گیری‌ها و کارها منافع مردم را در نظر داشته باشد.

حاج قاسم به مانند تمامی فرماندهان مکتب امام خمینی (ره) اهل شهرت نبود و تا قبل از ظهور داعش در منطقه در گمنامی فعالیت می‌کرد. سردار سلیمانی نه تنها سطحی حرف نمی‌زد بلکه باورش این بود مسئولی که تصمیم‌گیرنده است باید کاملاً در حیطه کاری خود خبره باشد و قاطعانه وارد عمل شود.

حضور و فرماندهی در خطرناک‌ترین میدان‌های نبرد از او ناایه‌ای ساخته بود که آوازه‌اش در کشور و رسانه‌های دنیا پیچید اما هیچ‌گاه دچار غرور و تکبر نشد بلکه با کمال تواضع و فروتنی در میان هم‌زمانش حضور پیدا می‌کرد. جهان‌نگری و دید وسیع او باعث شده بود که حاج قاسم فقط به فکر مسلمانان نباشد و به نجات بشریت کمک کند.

اما سخن پایانی، منظومه پیش روی شما حاصل زحمات همکاران ما در جام‌جم است که سعی نمودند تا گوشه‌ای از زندگی پیرمهر شهید حاج قاسم سلیمانی را جهت مطالعه و ثبت در تاریخ ایران جمع‌آوری نمایند. برخی از این مطالب برای اولین بار و در مورد مراحل مختلف زندگی فرمانده به رشته تحریر درآمده است. بررسی دو عملیات والفجر ۸ و کربلای ۵ به عنوان مهم‌ترین عملیات‌هایی که لشکر ثار... به فرماندهی حاج قاسم در سال‌های دفاع مقدس در آن شرکت داشتند. بازگشت امنیت به مناطق جنوب شرق کشور، بررسی فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی حاج قاسم، معرفی و انتشار تصاویر قاتلان شهید برای اولین بار از مهم‌ترین عناوین این مجموعه خواهد بود. این مجموعه را تقدیم روح پرفتوح فرمانده بزرگ ایرانی، سردار سپهد حاج قاسم سلیمانی می‌کنیم.

هجرت از «خود» به «خدا»

دینوشته‌ای درباره حاج قاسم سلیمانی



این روزها موضوع بسیار مهمی ذهن من را به خود مشغول کرده؛ آن هم وسط این همه روزمرگی، شلوغی و... دلم، هی گریز می‌زند، می‌ریزد، تکان می‌خورد. آدم است دیگر؛ می‌دانید که، دل که مشغول باشد آرام ندارد تا جوابی پیدا کند.

این دلمشغولی اما از کجا آمده؛ این گریزها و این مکث‌ها... یک برهوت گمشدگی است انگار برای من!

راستش چند وقت است خودم را جای بعضی‌ها می‌گذارم جای آدم‌های خاص؛ مثلاً یک فرمانده. یک جور کاراکترهای خاص، اینها تک‌اند و شبیه هیچ کاراکتر دیگری نیستند، شبیه هم نیستند. هر کدام شان یک جورند.

چرا این قدر حاشیه می‌روم. اصلاً بگذارید با همه مختصاتش بگویم مسأله‌ام چه چیزی شده است. حاج قاسم، حاج قاسمی که می‌شناسم و حاج قاسمی که نمی‌شناسم! این مسأله من شده است.

از حاج قاسم از قدیم چیزهایی در ذهنم هست؛ همان چیزهایی که همه دیگران هم لابد در ذهن شان هست. یک «همیشه فرمانده» یا یک «قهرمان»، یک آدم «شجاع»، یک «پشتوانه»، نمی‌دانم همه این جور فکر می‌کنیم طبیعتاً. دروغ نگوییم من مسأله‌ام این جور تعاریف و مسائل نیست، به نظرم مسأله حاج قاسم هم این جور تعابیر و حرف‌ها نبود. دیدید که گفت روی سنگ مزارم بنویسید: «سرباز»، نه یک کلمه کم و نه زیاد. من مسأله‌ام این است که چطور می‌شود آدمی مثل «من» نباشد؛ یعنی مثل خیلی از «ما»ها نباشد. می‌دانید چه می‌خواهم بگویم. مسأله من اینجا، یک کاراکتر است که می‌شود مصداق «والذین هاجروا فی سبیل... ثم قتلوا»، وقتی این آیه را با حاج قاسمی که درباره‌اش حرف می‌زنیم در ذهنم تطبیق می‌دهم، می‌فهمم منظور از «هاجروا» اصلاً هجرت‌های حاج قاسم از ایران به کشورهای مختلف نبوده؛ نه، اصلاً اینجا حتماً منظور این بوده که برخی کاراکترها هجرت می‌کنند؛ از «خود» شان به «خدا»! طبیعتاً این یک هجرت بزرگ‌تر است دیگر. می‌شود نامش را گذاشت «هجرت اکبر» و این هجرت «اکبر» خیلی فرق دارد با آن هجرت «اصغر» که ما را قلمدوش می‌کنند می‌برند بهشت زهرا (س) و در ردیف فلان و قطعه بهمان مثل خیلی‌های دیگر خاک مان می‌کنند و «تمام»!

این نکته قابل توجهی است؛ «هجرت» و چگونگی «هجرت». حرف من این است که این «هجرت» آمادگی می‌خواهد، زمان هم که نداری و باید زود بجنبی، همین حالا هم خیلی عقبی! دنبال وسایل سفر و هجرت هم که می‌افتی تازه می‌فهمی کارت سخت شده است. آداب سفر را که می‌خوانی، می‌فهمی شرط اول هجرت این است که باید همه چیز را بگذاری و بروی. وقتی می‌گویی همه چیز یعنی همه چیز. همه متعلقات را! پدرت را، مادرت را، همسرت را و بچه‌ات را؛ یعنی همه آنانی که به دست آورده‌ای و همه آنانی که تو را به دست آورده‌اند. آن وقت می‌شوی مصداق همانی که امام سجاد (ع) می‌گوید: «اگر انسان، راحل الی... شد و تعلقاتش را پشت سر انداخت، پیروزی‌اش نزدیک است. (دعای ابو حمزه)». نوشتنش آسان است اما این هجرت از «خود» به «خدا» مگر به همین سادگی حاصل می‌شود.

باید باور کنی که «و هو معکم این ماکنتم». این را که درک و لمسش کنی خیلی از راه رفته‌ای. این مسأله من با حاج قاسم سلیمانی است. می‌دانید من فکر می‌کنم مسأله حاج قاسم اصلاً متعلقات نبود؛ مسأله‌اش «خدا» بود. خود خود «خدا»، همین! نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد و این سخت است، خیلی سخت. ببینید در وصیت‌نامه‌اش خطاب به خدا چه نوشته است: «عزیز من! چگونه ممکن [است] کسی که ۴۰ سال بر درت ایستاده است را نپذیری؟ خالق من، محبوب من، عشق من که پیوسته از تو خواستم سراسر وجودم را مملو از عشق به خودت کنی؛ مرا در فراق خود بسوزان و بمیران. عزیزم! من از بی‌قراری و رسوای ماندگی، سر به بیابان‌ها گذارده‌ام».

خب! این که می‌گویم «حاج قاسم» مسأله‌ام این است که چگونه می‌توان این جور دنیا را دید و قاطی هیچ چیز دیگری هم نشد. چطور می‌شود که «بگذری» و بی‌خیال همه چیز شوی. مسأله‌ام این «گذشتن» است. به این نتیجه می‌رسم که اگر مقصدت «خدا» باشد، «وطن» ات، عوض می‌شود. وطن می‌شود آنجا که خدا هست. آنجا متعلقات اصلی را پیدا می‌کنی، همه چیز هست، همه چیز. اصلاً مثل این که مقصد که خدا باشد هیچ چیز را نمی‌فهمی، سختی از دست دادن‌ها، سختی دل‌کندن‌ها، سختی نبودن‌ها. مست «خدا» می‌شوی. یک وقت بیدار می‌شوی می‌فهمی قیامت شده، حتی شاید برزخ را هم نفهمی. به قول سعدی:

مست می، بیدار شود نیم شب
مست ساقی، روز محشر، بامداد

این همان مقام خاص است و این سخت است؛ به این چیزها فکر می‌کنم. همین چیزهاست که دل آدم را می‌لرزاند. فطرت آدم را تکان می‌دهد. ناگهان تهی می‌شوی وقتی می‌فهمی که چقدر عقبی، چقدر دوری و ای امان از آن لحظه‌ای که تنت می‌لرزد از ترس همین چیزها!

این مقام خاص را تنهایی نمی‌توانی به دست آوری. باید شفاعت کنند؛ آن هم نه شفاعت توسط هر کسی! فقط هر کسی که به آن مقام رسیده باشد: «لَا يُمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»

یا دقیقاً مصداق همین آیه شریفه: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا... عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا بَدْلًا.

پس اول باید شرط سفر را مهیا کنی و «بگذری»؛ تازه اگر دل کندی، آن وقت به این فکر نکنی که ای خدا! من چگونه از «خودم» به «خودت» برسم. نه! تو ماشین و وسیله سرفت را روشن کرده‌ای. دیگر تعلقی هم نداری که بخواهی بمانی یا رفتن برایت سخت باشد. وطنت جای دیگری شده؛ دلت می‌تپد برای هجرت. دیگر اصلاً نمی‌خواهی که بمانی. حالا که دلت لرزیده، «وَالْيَا تَرْجَعُونَ» شده‌ای! فقط باید لحظه شماری کنی که به وطن تازه‌ات زود برسی: «لِيَدْخُلْنَهُمْ مَدْخَلَ رِضْوَنَةٍ» این روزها به همین چیزها فکر می‌کنم. با خدا حرف می‌زنم و با خودم. خدای من! چقدر از تو دورم. همیشه فکر می‌کردم تو باید جانشین «نداشته‌های من» باشی. هر جا که کم می‌آورم مثل همه بگویم خدا که هست! امانه، تمام عمر راه را به خطا رفته‌ام. خدا باید جانشین «تمام داشته‌های من» شود! دقیقاً مثل حاج قاسم!

توصیه حاج قاسم به غواصان عملیات والفجر ۸

قسم به مهریه حضرت زهرا (س)



در طول سال‌های دفاع مقدس، ما همیشه یک عملیات مهم در سال داشتیم. خب در سال ۶۳ عملیات بدر انجام شد که با عدم موفقیت روبه‌رو بود و این مساله باعث امیدواری دشمن شده بود. از طرفی هم داخل کشور سیاسیون و به خصوص در مجلس این بحث مطرح شده بود که باید یک تصمیم دیگری برای ادامه جنگ بگیرند. نهایتاً تصمیم گرفته شد تا منطقه‌ای که دشمن فکرش را نمی‌کرد بتوانیم در آنجا عملیات کنیم و وارد عمل

عملیات والفجر ۸ حاصل شش ماه مطالعه درباره جزر و مد رودخانه اروندر و برنامه‌ریزی برای عبور نیروهای ایرانی از آن رودخانه پهناور و خروشان به منظور غافلگیری نیروهای متجاوز بعثی بود. این عملیات آبی - خاکی در ساعت ۲۲، ۴۰ بهمن ۱۳۶۴ با هدف تصرف شبه جزیره فاو در عراق آغاز شد. در جریان این عملیات غواصان لشکر ثارا... با طناب به هم متصل شده بودند و دل به دریا زدند و وارد رودخانه‌ای توفانی و مواج شدند. برای واکاوی فرماندهی حاج قاسم سلیمانی در این عملیات با سردار مرتضی حاجی باقری به گفت و گو نشستیم.

• یکی از مهم‌ترین عملیات‌هایی که لشکر ثارا... در آن حضور داشت و به خصوص غواصان آن خط‌شکن بودند، عملیات والفجر ۸ است. لطفاً در آغاز پیرامون چگونگی جلسات توجیهی این عملیات برایمان بفرمایید.

داده‌نما

۱

تولد

روستای شهید پرور
قنات ملک
مقدمتان را گرامی میدارد

اول فروردین ۱۳۳۵.
روستای قنات ملک
از توابع شهرستان
راثر کرمان

آنچه پیش‌رو دارید سیر کاملی بر زندگی سردار شهید حاج قاسم سلیمانی از بدو تولد تا لحظه شهادت می‌باشد. در این اینفوگرافی سعی شده اطلاعات دست‌اول با تصاویر مربوطه جهت ثبت در تاریخ تهیه شود.

زندگی‌نامه سردار دل‌ها
در قاب تاریخ

مرد میبدان

شویم. نه تنها آنها بلکه خودمان هم فکر نمی‌کردیم یک روز بتوانیم از رودخانه اروند عبور کنیم! به همین دلیل منطقه‌ای را انتخاب کردند تا عملیات والفجره در آن انجام شود. خیلی از لحاظ حفاظتی هم رعایت شد که نقطه دست بالای ما هم همین مساله بود. به هر جهت ایران باید یک نقطه استراتژیک از دشمن را تصرف می‌کرد تا او را مجبور کند سر تعظیم پابین بیاورد و جنگ را با همان شرایطی که ایران بارها تکرار کرده بود، تمام کند.

سخت‌ترین منطقه همین والفجره بود! چرا؟ هر چه ما از آبادان به سمت رأس البیشه که انتهای اروند است و به خلیج فارس منتهی می‌شود، می‌رفتیم عرض اروند بیشتر می‌شد. اروند هم یک رودخانه وحشی بود! در ۲۴ ساعت دو مرتبه جزر و مد می‌شد! اختلاف بین جزر و مد هم شش متر بود. وقتی که آب جزر می‌شد یعنی آب می‌رفت به سمت دریا به گونه‌ای بود که حتی کشتی‌های بزرگ هم اگر مهار نمی‌شدند را با خودش به داخل دریا می‌کشید، حالا چه رسد به این که یک تعداد بچه بسیجی چهل، پنجاه کیلویی

می‌خواستند از آن عبور کنند. البته خط‌شکنی هم خودش یک عملیات بود! عبور از موانع یک عملیات بود! عبور از ساحل دشمن یک عملیات بود! حتی در ساحل خودمان که می‌خواستیم از آخرین نقطه خشکی برویم تا نزدیک رودخانه اروند یک عملیات بود! عبور از بین نيزارها بدون این که دشمن متوجه شود واقعا کار دشواری بود.

با توجه به موانعی که در منطقه عملیاتی والفجره وجود داشت، به حاج قاسم در جلسات اعتراضی داشتید؟

یکی از ویژگی‌های حاج قاسم سلیمانی این بود که هر عملیاتی را در هر منطقه‌ای اول خودش می‌رفت. خودش همه اطلاعات را به دست می‌آورد و در جلسات قراگاه می‌نشست با فرماندهان بحث می‌کرد و نظرش را می‌داد و نظر مخالفش را می‌شنید. برهان و دلیل می‌آورد که مثلا در فلان منطقه نمی‌شود یا می‌شود عملیات کرد. اما اگر از طرف فرماندهی به او ابلاغ



می‌کردند بر اساس این که باید این کار انجام بشود، می‌رفت دنبال کار و به نحو احسن آن را انجام می‌داد. حاج قاسم در عملیات والفجره همین طور بود. بچه‌های تخریب‌مان را به دستور حاج قاسم مستقر کردیم. خود حاجی از همه جلوتر بود. حتی وقتی بچه‌ها می‌خواستند شب‌ها برای شناسایی بروند، حاج قاسم در رودخانه اروند صد متر در آب حضور پیدا کرد و به سمت دشمن رفت تا سرعت، عمق، دمای آب و وضعیت آب را بررسی کند. یا مثلا چولان (علف‌های بلند) که کنار اروند بود؛ وقتی نیروها می‌خواستند از میان آنها عبور کنند، سرو صدا بلند می‌شد. حاج قاسم خود وارد منطقه شد، عبور از میان این چولان را تست و برای همه اینها تدبیر کرد. هر شب یک عده از بچه‌ها می‌رفتند این چولان‌ها را به اندازه یک متر، مثل یک زهرو می‌بردند و می‌ریختند کف ساحل تا هم مسیر عبور نیروها گلی نشود و هم بچه‌ها راحت بتوانند عبور کنند و همین که با عبور از این مسیر دیگر صدایی به گوش دشمن نمی‌رسید.

آموزش غواصان برای عبور از اروند چگونه بود؟

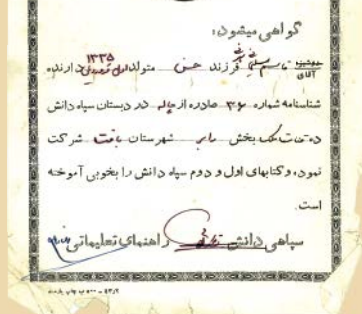
اولین مرتبه که در عملیات از غواص استفاده شد، عملیات خیبر و بدر بود، آن هم نه از رودخانه بلکه آب ساکن. در صورتی که در الفجره برای عبور از اروند غواصان باید با آب می‌جنگیدند. عمق آب ۱۵ متر! سرعت آب اصلا قابل تصور نیست و بعضا کشتی را با خود می‌برد. شما باید طوری آموزش ببینید تا بتوانید از اروند عبور کنید. برای این کار باید آب را اندازه‌گیری می‌کردیم. بچه‌های اطلاعات یک گروه‌شان به عنوان میله‌بان، یک میل را در کنار اروند، آنجا که امکانش بود و دشمن متوجه نشود، درجه‌بندی کرده بودند و شبانه‌روز به صورت شیفت‌بندی پای این میله‌بان می‌ماندند و هر نیم ساعت، سرعت آب را

۴

مهاجرت



در سیزده سالگی به دلیل مشکلات اقتصادی راهی کرمان شد و در یک هتل کوچک مشغول به کار می‌شود



۳

قنات ملک

تحصیلات ابتدایی را تا کلاس ششم در روستای قنات ملک به پایان برد و همزمان با درس خواندن در کار کشاورزی و دامداری به پدرش یاری می‌رساند

۲

طایفه

طایفه سلیمانی از عشایر خمسه فارس بودند و بین مناطق گرمسیر و سردسیر جنوب و غرب استان کرمان کوچ می‌نمودند



* برای عبور از ارنود چه تدابیری تهیه کرده بودید؟ *

ما هر تدبیری را که در ذهنمان برای عبور بچه‌ها باید انجام می‌شد به کار گرفته بودیم. اما خب یک نیروی نظامی وقتی موفق است که همه با هم باشند و سازمان شان به هم ریخته نباشد. طناب‌هایی درست کرده بودیم که هر یک متر گره زده بودیم تا بچه‌ها همدیگر را گم نکنند. اما وقتی وارد آب شدیم، هوا تغییر کرد و باد و باران شروع شد. همه برنامه‌های ما به هم خورد. نیروها با همان سازمان وارد شدند اما همین که به سمت دشمن حرکت کردند و در وسط ارنود که آب چرخش داشت! نظم همه نیروها به هم ریخته بود. همه ذکر می‌گفتند. حالا دشمن آن طرف و ما این طرف؛ ولی این لشکر خدا بود که باد و طوفان را فرستاد تا دشمن صدای بچه‌ها را نشنود. همین طوفان بچه‌ها را به آن طرف رودخانه برد. یعنی اگر آن طوفان و آن بارندگی نمی‌شد، نیروها اصلاً نمی‌توانستند به راحتی از ارنود عبور کنند. در شب‌های شناسایی، عبور از رودخانه حدود یک ساعت زمان می‌برد اما آن شب به دلیل طوفان نیم ساعته به خشکی رسیدیم.

هر تدبیری که لازم بود حاج قاسم به کار برده بود. برای ارتباط با عقبه نمی‌شد از بی‌سیم استفاده کنیم چون دشمن متوجه عملیات می‌شد. از تلفن صحرایی با قرقه‌های یک کیلومتری که سیم تلفن به آن بسته شده بود، استفاده شد. قرقه‌ها را پشت برخی از نیروها می‌گذاشتیم و همین که آن فرد جلو می‌رفت، سیم تلفن را هم از رودخانه عبور می‌داد و به خشکی می‌رسید. برای هر محور هم دو قرقه در نظر گرفته شده بود. شب عملیات من کنار حاج قاسم بودم، هر چه حاج قاسم این دسته تلفن را می‌چرخاند، صدایی از آن طرف نمی‌آمد. بعد از دقایقی صدای آرامی از پشت بی‌سیم به گوش رسید: «احمد احمد، حبیب!» حبیب نام مستعار حاج قاسم در جبهه بود. حاج قاسم آن شب خیلی نگران بود و زیر لب ذکر می‌گفت و گریه می‌کرد. حاجی تا صدا را شنید، گفت:



نمی‌توانستند زپ لباس غواصی را پایین بیاورند! گروهی رانزدیک آب گذاشته بودند که مسئولیت آنها درست کردن آتش، تهیه جای برای غواصان و پایین کشیدن زپ لباس بچه‌ها و دادن پتو به آنها برای گرم کردن شان بود. در آن وضعیت می‌دیدید بچه‌ها لباس شان را پوشیده و یک پتو برداشته بودند و در نخلستان‌های، تاریک! مشغول راز و نیاز و گریه و نماز شب می‌شدند. این عوامل باعث شد تا ما از ارنود عبور کنیم.

* آیا قبل از عملیات، حاج قاسم جلسه‌ای با فرماندهان لشکر تارا... داشت؟ *

یک یا دو شب به عملیات مانده بود. نیروهای تخریب، بچه‌های غواص، نیروهای اطلاعات و عده‌ای از فرماندهان لشکر جمع شدند. حاج قاسم بسیار نگران بود که نیروها چگونه می‌خواهند از ارنود عبور کنند. شروع کرد برای بچه‌ها حرف دلش را زد. اشک هم از چشمانش سرازیر بود. «بچه‌ها وقتی به کنار ارنود رسیدید ابتدا آب را به فاطمه الزهرا (س) قسم بدهید و به آب بگویید تو مهریه حضرت زهرایی، تو ما را امشب به آن طرف رودخانه ببر.»

اندازه‌گیری می‌کردند. مثلاً در چه ساعتی آب جزر و در چه ساعتی مد می‌شود و... این برای مشخص کردن دقیق زمان عبور از ارنود بود.

آموزش عبور از ارنود را ما یک جایی باید شبیه‌سازی می‌کردیم. هیچ راهی جز بهمنشیر نداشتیم. آنجا رودخانه‌ای به موازات ارنود در داخل ایران بود. البته از لحاظ عرض و سرعت آب و جزر و مد اصلاً قابل قیاس با ارنود نبود اما چاره‌ای نداشتیم. موانعی که دشمن داشت را در بهمنشیر شبیه‌سازی کردیم. نیروها در شب که البته خیلی هم سرد بود از بهمنشیر و داخل موانع آن عبور می‌کردند. از لحاظ نظامی عبور از ارنود با آن عرض برای ارتش‌های دنیا غیرممکن بود. الان هم با گذشت بیش از چهار دهه از آن زمان خیلی از ژنرال‌های دنیا این موضوع را نمی‌پذیرند. اما ما هیچ راهی جز این نداشتیم. البته آن چیزی که ما را از ارنود عبور داد، آموزش نظامی، تخصص و مانور نبود بلکه مهم‌ترین عامل روحیه بچه‌ها و معنویت آنها بود. مثلاً یادم هست وقتی نیروها بعد از آموزش، از بهمنشیر که خارج می‌شدند از زور سرمای هوا

داده‌نما

۵

ورزش



همزمان با کار، به ورزش باستانی در زورخانه پهلوان عطایی کرمان همراه با پرورش اندام پرداخت. بعدها به ورزش کاراته روی آورد و تاکمربندمشکی ادامه داد

۶

امام خمینی



آشنایی با پسر و داماد صاحب هتل. موجب شد او با امام خمینی (ره) و مبارزات انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی آشنا شود

۷

جلسات قرآن

شرکت در جلسات قرآن
تکیه فاطمیه کرمان
و نماز جماعت مسجد
جامع کرمان و استفاده
از محضر آیت‌ا... صالحی.
حجت الاسلام حقیقی و
آیت‌ا... روحانی



در ذهنش بود موضوع مرخصی رفتن برخی افراد را مطرح کرد. وسط جلسه حاج قاسم رو کرد به آقای زندی نیا و گفت: «آقای زندی نیا در هفته‌های آینده کارمان با شما خیلی زیاد است، به همین دلیل شما سه چهار روز برو مرخصی و زود برگرد.» مهدی زندی نیا گفت: «حاج قاسم، من نمی‌توانم مرخصی بروم. اینجا کلی کار دارم. می‌دانید چند قبضه باید به آن طرف آب و فلو ببرم؟» حاجی گفت: «من فرمانده توام و می‌گویم باید بری! من دستور می‌دم! این چه حرفیه می‌زنی؟» زندی نیا که دید دیگر هیچ راهی ندارد و مجبور است به مرخصی برود، گفت: «حاج قاسم! اگر به خاطر بچه من می‌گویی، بچه مرا امروز دفن کردند! و دیگر نیازی به حضور من در سیرجان نیست» حاج قاسم خیلی شوکه شد و همان جاگریه کرد.



مکالمه بی‌سیم
شهید قاسم سلیمانی
با محسن رضایی
کد رویه: روزاسکن کنید

سیرجان بود. فرزند ایشان دستش را از دست مادر جدا می‌کند و وسط خیابان شروع به دویدن می‌کند که متأسفانه با ماشین تصادف می‌کند و همانجا فوت می‌شود. آن زمان مانند امروز ارتباطات این همه گسترده نبود. به فرمانده لشکر که حاج قاسم بود، خبر فوت این پسر بچه را می‌دهند. آقای مهدی زندی نیا ستون لشکر بود و اصلاً نمی‌توانست هیچ وقت به مرخصی برود. حاج قاسم وقتی خبر فوت این پسر بچه را شنید خیلی ناراحت شد و گفت هر طور شده باید کاری کنیم تا زندی نیا به مرخصی برود. حاجی پیشنهاد داد که یک جلسه صوری می‌گیریم که در آن اکثر فرماندهان لشکر ثار... حضور داشته باشند. در آنجا می‌گویم که چون والفجره امکان دارد چند ماهی طول بکشد، یک عده فرماندهان می‌توانند همین امروز برای سه روز به مرخصی بروند. باین بهانه زندی نیا راهی سیرجان می‌کنیم تا در کنار همسرش باشد. اما در اصل هیچ کسی نباید به مرخصی می‌رفت. این نقشه حاج قاسم بود. حالا روز دوم یا سوم عملیات است. حاجی همه را به جلسه فرا خواند. بعد شروع کرد مانند همان طرحی که

«احمد، احمد، فدات بشم بگو شمع، کجایی؟» گفت: «من رسیدم اول باغ.» حاج قاسم با محسن رضایی تماس گرفت و گزارش کار بچه‌ها را به فرمانده سپاه داد. اولین یگانی که در عملیات والفجره به آن سمت رودخانه رسید غواصان لشکر ثار... بودند.

• فعالیت در کنار حاج قاسم چگونه بود؟

کنار حاج قاسم کار کردن خیلی سخت بود چون حاجی با کسی شوخی نداشت. جذبه‌ای داشت که وقتی پشت بی‌سیم دستوری می‌داد، انگار حاج قاسم کنارت بود. نمی‌توانستی دروغ بگویی! می‌توانستی بگویی من الان آنجا هستم! ولی واقعاً نمی‌گفتی. یعنی این قدر از حاج قاسم حساب می‌بردیم. می‌گفت: «کجا هستی؟» دقیق می‌گفتی. اما از طرف دیگر خیلی هم لذتبخش بود. چرا؟ چون وقتی حاج قاسم وسط کار با کسی برخورد می‌کرد، همه می‌دانستند این برخورد حاجی به خاطر خداست نه این که ایشان نسبت به کسی حب و بغض داشته باشد. بد اخلاقی حاج قاسم عین خوش اخلاقی حاج قاسم بود؛ چون برای خدا بود. اگر با فردی برخورد می‌کرد، حالا پشت بی‌سیم یا در جلسه‌ای و... بعد از پایان کار طوری از دل آن فرد در می‌آورد که همه می‌گفتند: «ای کاش حاج قاسم با ما برخورد می‌کرد!»

• سخت‌ترین روز حاج قاسم در عملیات والفجر ۸

چه زمانی بود؟

یکی از فرماندهان لشکر که بعدها در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید آقای مهدی زندی نیا مسئول ادوات لشکر ۴۱ ثار... بود. او بسیار خلاق و نوآور بود. چون عملیات والفجر ۸ بیستم بهمن آغاز شده بود و بر حسب مورد سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی هم که ۲۲ بهمن می‌شد، روز دوم عملیات والفجر ۸ بود. همسر آقای زندی نیا همراه فرزندش برای شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن به خیابان آمده بودند. خانواده ایشان ساکن

۱۱

آشنایی با همسر

۲۳ آبان ۱۳۵۸ با خانم مومنه از خانواده‌های متدین عقد کرد

۱۰

نیروی مردمی



از تابستان سال ۱۳۵۸، فعالیت خود را به صورت افتخاری با سپاه آغاز کرد

۹

انقلاب اسلامی



حضور فعالانه در راهپیمایی‌های مبارزاتی پیش از پیروزی انقلاب و حضور در وقایع تاریخ ساز انقلاب در کرمان از جمله واقعه مسجد جامع کرمان

۸

اشتغال

در سال ۱۳۵۶ به صورت قراردادی در سازمان آب کرمان مشغول به کار شد

مراودات و احوالات حاج قاسم و عارفی به نام آقا سید کمال موسوی

در مدار عرفان و معنویت

هرجا بوی معنویت می آمد، حاج قاسم آنجا حاضر بود. روایت دوستی و مراوده اش با آیت... سید کمال الدین موسوی هم از همین خصلت نشأت می گیرد. کمال الدین بین کرمانی ها و به خصوص رزمنده های این شهر شناخته شده بود. آنها او را آنچنان شناخته بودند که امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری نیز می شناختند؛ به اخلاق، به اخلاص، به عرفان و به بوی خدا دادن!

بین حاج قاسم و آقا سید کمال الدین هم یک همچون حالتی برقرار بود. حاج محمود خالقی از دوستان قدیمی حاج قاسم سلیمانی روایت های جالبی از مراوده حاجی و آقا سید کمال دارد: «سال ۶۵ پیش از عملیات کربلای ۴ با مرحوم آیت... آقا سید کمال موسوی که عارفی بزرگ بود و شخصیتی معنوی داشت، حدود یک هفته در لشکر ثارا... بودیم. ایشان بین کرمانی ها شناخته شده بود. بین حاج قاسم و آقا سید کمال علاقه ویژه ای وجود داشت. برای همین در طول اقامت ایشان چند نوبت در اتاق فرماندهی حاج قاسم با هم بودیم.»

اگر بخواهیم بدانیم شهدایی مثل حاج قاسم و عبدالمهدی مغفوری به چه روحانی بزرگی ارادت داشتند، کافی است برگردیم به صحبت های مقام معظم رهبری در مورد آقا سید کمال موسوی. ایشان می فرمایند: «مرحوم آقا سید کمال و امام گاهی با هم خلوت می کردند و جلسات دو نفره ای با هم داشتند. از این موضوع فقط من با خبر بودم و هیچ کس دیگر نمی دانست. خیلی پنهانی نزد امام می رفتند. دو نفری پهلوی هم می نشستند و صحبت می کردند. برداشت من این است که امام از ایشان استفاده معنوی می کردند.»

یک همچون شخصیتی وقتی به فضای جبهه ها ورود می کرد، رزمنده ها مثل پروانه دورش حلقه می زدند. چون آشنای حاج قاسم و کرمانی ها هم بود، بیشتر به لشکر ثارا... می رفت. حاج محمود خالقی می گوید: «یک بار همراه آقا سید کمال به روستایی رفتیم که محل استقرار گردان ۴۰۸ (گردان غواص لشکر ۴۱ ثارا...) بود. رزمنده ها مثل پروانه دور ایشان را گرفتند. آقا سید کمال برای آنها کلی صحبت کرد. چند ساعت بعد وقتی سید کمال عزم برگشت به اردوگاه لشکر را کرد، رزمنده های غواص به او اصرار کردند که شب را پیش آنها بماند اما سید قبول نمی کرد. اصرار غواص ها حتی رنگ و بوی التماس گرفت.

محمد جواد انصاری همدانی بود و خودش هم از آن عرفایی بود که اهل دل جذبش می شدند. خیلی از رزمنده های کرمانی پای درسش می نشستند و از او کسب فیض می کردند؛ مثل شهید عبدالمهدی مغفوری، شهید حاج قاسم سلیمانی و...»

شهید مغفوری، فرمانده سپاه سیرجان بود و از همزمان شناخته شده شهید سلیمانی. حاج قاسم بسیار به مغفوری علاقه داشت. این دو غیر از هم شهری و هم رزم بودند، یک ویژگی مشترک هم داشتند و آن هم ارادت شان به آقا سید کمال الدین موسوی بود. اصلا ماجراهایی از شاگردی و مریدی شهید عبدالمهدی مغفوری نسبت به آقا سید کمال روایت شده که شنیدنی است. مغفوری همان کسی است که وقتی خبر شهادتش را به آقا سید کمال دادند، درخصوص او گفت: «مجسمه تقوا شهید شد.»

سید کمال الدین متولد سال ۱۳۰۷ در شیراز بود. بعدها به کرمان می رود و همان جا ازدواج می کند. شاید بهترین شرح احوال آیت... موسوی را مقام معظم رهبری بیان کرده باشند. ایشان سال ۱۳۷۵ در دیدار با خانواده آقا سید کمال موسوی مفصل از این سید بزرگوار و آشنایی شان با ایشان تعریف می کنند. آقا می گویند: «ما به ایشان خیلی اخلاص داشتیم؛ خداوند درجات مرحوم «آقا سید کمال» را عالی کند. سال های متمادی با آن مرحوم مانوس و محشور بودیم. من از سال ۱۳۳۵ یا ۱۳۳۶ با مرحوم آقا سید کمال رفیق شدم... غرض این که چنین علقه ای با ایشان داشتیم. علی ای حال، در سال ۴۲، ۴۱ بود که ایشان به کرمان رفتند و آنجا ازدواج کردند.» آقا سید کمال به کرمان می رود و چند سال آنجا اقامت می کند. او شاگرد برجسته عارف بزرگ، آیت...

۱۵

آموزش فرماندهی



گذراندن آموزش تخصصی فرماندهی زیر نظر شهید محمدناظری در پادگان امام علی (ع)

۱۴

مربی



مربی آموزش نظامی بسیجیان و پاسداران کرمانی در پادگان قدس

۱۳

اولین مأموریت

اولین مأموریت
شغلی حفاظت از
فرودگاه کرمان

۱۲

پاسدار اسلام



مرداد سال ۵۹ به صورت رسمی به عضویت سپاه کرمان درآمد

داده‌نما



اما ایشان قبول نکرد. موقع برگشت با تعجب پرسیدم حکمت نماندن شما چه بود؟ سید گفت: نورانیتی در این بجه‌ها بود که واقعا خجالت کشیدم پیش‌شان بمانم. اینها یکپارچه نور بودند.»

در میان رزمنده‌هایی که نورانیت‌شان عارفی مثل آقا سیدکمال موسوی را شرمند می‌کرد، حاج قاسم برای او طور دیگری بود. جوری که نگرانش می‌شد مبادا برای او اتفاقی بیفتد. خالقی تعریف می‌کند: «در جریان عملیات کربلای ۴ برادرم محمد شهید شد. ترکش راکت سر و دستش را برده بود و من نگران حال مادرم بودم که چطور با چنین خبر و صحنه‌ای مواجه شود. با آقا سیدکمال تماس گرفتم و گفتم دعا کنید مادرم بتواند تحمل کند. ایشان فوراً پرسیدند که از آقای سلیمانی چه خبر؟ سلامت هستند؟ آنجا فهمیدم که آقا سیدکمال در حاج قاسم یک چیزی دیده است. از همان سال‌ها دیگر ارتباطم با او (شهید سلیمانی) عمیق شد و البته آقا سیدکمال هم در این رابطه به شدت موثر بودند.»

سیدکمال الدین موسوی سال ۶۶ هنگام عزیمت از قم به سمت تهران تصادف می‌کند و به رحمت خدا می‌رود. خبر ارتحال او آن قدر بزرگ بود که حاج احمد آقا، فرزند امام، با احتیاط این خبر را به مقام معظم رهبری که آن زمان رئیس‌جمهور بودند اطلاع می‌دهد. حضرت آقا می‌فرمایند: «همین طور آرام آرام می‌خواست خبر بدهد، چون می‌دانست که من چقدر به آقا سیدکمال علاقه مندم. گفت که ماشین‌شان تصادف کرده است. پرسیدم طوری که نشده؟ گفت چرا! غرض؛ از فوت ایشان خبر داد و من خیلی منقلب شدم.»

آن طور که رهبری می‌فرمایند، حضرت امام هم بعد از شنیدن خبر فوت آقا سیدکمال آن قدر ناراحت می‌شوند که جلسه‌شان با سران سه قوا را زودتر از حد معمول خاتمه می‌دهند و جلسه را ترک می‌کنند. «امام

آقا سیدکمال از منطقه (جنگی) برگشتیم، ایشان به من سپرد که هر وقت خواستی دوباره به اهواز بروی، به من سر بزنی. روز حرکت، صبح رفتم خدمت‌شان. ایشان سه تا حرز دادند و گفتند: یکی مال خودت. این راهم بده به آقای سلیمانی و حرز سوم را هم دادند برای یکی دیگر از برادران. می‌دانم که شهید سلیمانی همیشه و تا مدت‌ها حرزی که سیدکمال داده بود را به همراه داشت.»

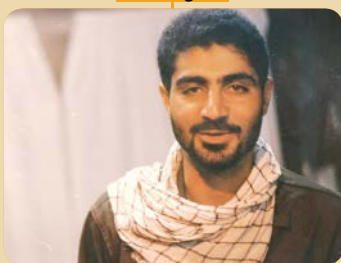
هرجا بوی معنویت می‌آمد، حاج قاسم آنجا حاضر بود. روایت دوستی و مراوده‌اش با آیت‌ا... سیدکمال الدین موسوی هم از همین جا شروع شده، با معنویت، عشق، اخلاق و عرفان عجیب می‌شود. برای همین است که مقام معظم رهبری در خصوص معنویت حاج قاسم می‌گوید: «معنویت او، شهادت او را این جور برجسته کرد.»

گفتند دیگر حال ندارم، ناراحتم و به طرف در اتاق رفتند. معمولاً ایشان را تا دم در اتاق بدرقه می‌کردیم و تشریف می‌بردند. همین طور که می‌رفتند گفتند حادثه‌ای برای ما اتفاق افتاده است که من خیلی ناراحتم! خیلی ناراحتم!... حاج احمد آقا برگشت گفت که خبر فوت آقا سیدکمال را تازه به امام داده‌ایم. آن وقت معلوم شد که ناراحتی امام، به خاطر فوت ایشان است. من تا آن موقع نمی‌دانستم امام به ایشان (آقا سیدکمال) این قدر علاقه دارند؛ تا حدی که بگویند برای ما حادثه‌ای اتفاق افتاده که من خیلی ناراحتم! خیلی ناراحتم!»

خبر ارتحال آیت‌ا... سیدکمال الدین موسوی برای رزمنده‌های کرمانی و شخص حاج قاسم هم بسیار ناراحت‌کننده بود اما آقا سیدکمال پیش از آن که فوت کند، حرزی برای حاج قاسم می‌فرستد تا نگهدار او از بلایا باشد. خالقی تعریف می‌کند: «بعد از این که همراه

۱۸

اولین عملیات



حضور در عملیات شهید چمران در ۵ مرداد در جبهه طراح و مجروحیت از ناحیه دست

۱۷

گردان کرمانی‌ها



گردان نیروهای کرمانی در پنجم تیر ۶۰ به اهواز اعزام و ۱۰ روز بعد قاسم سلیمانی در سمت جانشینی گروهبانی به کرمانی‌ها پیوست

۱۶

نخستین عملیات



حضور در نخستین عملیات مستقل نیروهای کرمانی در منطقه کرخه‌کور

خاطرات شب‌های فاطمی کربلای ۵

ماجرای نجات ۸۰ سرباز

توسط حاج قاسم از دست اشراق

۱۹ دی ۱۳۶۵ زمانی که رژیم بعث در شادی پیروزی در عملیات کربلای ۴ بود، رزمندگان اسلام یک‌بار دیگر به دشمن یورش برده و در شلمچه حماسه آفریدند. سردار حسین فتاحی آن روزها فرمانده یکی از گردان‌های لشکر ۱۲۸... بود. لشکری که در کربلای ۵ بسیاری از فرماندهان خود را از دست داد. فتاحی از زمان جنگ تحمیلی در کنار حاج قاسم بود و پس از پایان جنگ و در مقابله با اشراق جنوب شرق ایران نیز پایه پای حاج قاسم حضور داشت.

*** دی‌ماه ۶۵ عملیات کربلای ۵ آغاز شد. مدت کمی قبل از آن عملیات کربلای ۴ با عدم الفتح روبه‌رو بود. اوضاع لشکر ۱۲۸... در آن دوران چگونه بود؟**

خب ما از زمان شروع جنگ با حاج قاسم بزرگ شده بودیم. حاجی نه فرمانده بلکه مانند یک پدر برای ما بود. در کربلای ۴ گردان ۴۱۷ یامهدی زیر نظر فرمانده تیپ امام حسین (ع) [یکی از تیپ‌های زیرمجموعه لشکر ۱۲۸...]. قرار داشت. فرمانده تیپ هم آقای محمدحسین پودینه بود. در این عملیات ما وارد عمل نشدیم. البته ما آماده عملیات بودیم حتی چندگردان هم به سمت خط مقدم حرکت کرده بودند که در همین حین یک پیکی از خرمشهر رسید و اخباری داد که وضع خراب است و خیلی از نیروها شهید شدند و عملیات موفق نبوده است. البته عوامل مختلفی در این زمینه دست داشتند؛ مانند اطلاعاتی که آمریکایی‌ها به رژیم بعث دادند یا کمک‌هایی که گروهک‌های منافقین به صدام کرده بود. چند روزی که گذشت و نیروها کاملاً به عقب برگشتند، جلسه‌ای در ستاد لشکر و با حضور حاج قاسم و دیگر فرماندهان گردان‌ها برگزار شد. آقای شمخانی هم برای دادن روحیه به فرماندهان در این جلسه حاضر شدند. او سخنرانی کرد و به فرماندهان دل‌داری داد، فکر کرده بودند که فرماندهان گردان‌ها روحیه خود را از دست داده‌اند اما در عمل این‌گونه نبود و نیروها خیلی روحیه داشتند.



داده‌نما

۱۹

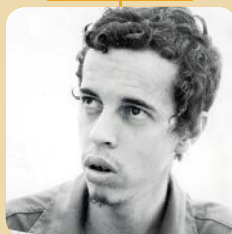
طریق القدس



آبان ۶۰ به عنوان فرمانده با دو گردان از کرمان به اهواز و سپس به سوسنگرد رفت تا در عملیات طریق القدس شرکت کند

۲۰

خط نارا...



آشنایی با شهید حسن باقری و پذیرش مسئولیت خطی به نام نارا... در جبهه شوش (در تاریخ ۶۰/۷/۲۱)

۲۱

آقای فرمانده



ابلاغ فرمانده تیپ نارا... در تاریخ ۶۰/۹/۲۱ برای قاسم سلیمانی

۲۲

تیپ نارا...



دوشنبه ۱۳۶۰/۱۱/۵ در محل پادگان قدس کرمان اساس شکل‌گیری تیپ نارا... را بنیان گذاشتند



می کرد. در حین عملیات صدایش بلند بود و آرام و یک جانی توانست بنشیند. او با قاطعیت خاصی کار را جلو می برد. رابطه حاجی با دیگر فرماندهان لشکر تارا... مانند رابطه پدر و پسر بود. یادم هست در همین عملیات کربلای ۵، مادر نهر جاسم بودیم و پشت سرمان یک تپه خاکی بود. حاج قاسم از پشت تپه ما را با دوربین نگاه می کرد. نفربرها و تانک ها که از جلوی ما رد می شدند، هر چه گلوله آربی جی شلیک می کردیم به آنها اصابت نمی کرد. حاج قاسم از پشت بی سیم گفت: «فتاحی داری چی کار می کنی؟» چهارتا آربی جی زن را چیدم لب خاکریز و با حاجی تماس گرفتم و گفتم حاجی حالانگاه کن. هر چهار گلوله به نفربری که در حال عبور بود اصابت کرد. از پشت بی سیم گفتم: حاجی دیدی؟ گفت: «آره دیدم. علویان (معاون گردان) را بگذار بالای سر گردان و خودت بیا پیش من.» رفتن عقب هم خودش یک عملیاتی بود. فاصله من و حاجی حدود یک کیلومتر بود. با هر درگیری بود و با دیدن خودم را به حاج قاسم رساندم. آن قدر سر و صورتم خاکی بود که همیشه احساس می کردم در دهانم پر از گل است. مثلاً وقتی از چشم هایم اشک سرازیر می شد، صورتم خود به خود گل آلود می شد و به مرور زمان این گل ها خشک می شد. وقتی به حاج قاسم رسیدم، حاجی ابتدا سرم را بوسید و گل ها را از روی صورتم پاک کرد. بعد گفت: «وضع گردان چطور است؟» گفتم: «و...» بچه ها مشغول کار هستند اما فشار خیلی روی شان زیاد است. نیروی زیادی هم برای مان نمانده اما همین ها دارند کار می کنند.» بعد با اشاره گفت: «عراقی ها آنجا هستند و از آن نقطه به سمت شما شلیک می کنند، مواظب باشید.»

• در عملیات کربلای ۵، یک سری از فرماندهان لشکر تارا... به

شهادت می رسند، خاطره ای در این زمینه دارید؟

در همین عملیات کربلای ۵، حاج قاسم در سنگر فرماندهی نشسته بود و فرمانده یکی از گردان ها به نام

سمت چپ مالشکر ۲۵ کربلا باید جلومی آمد و همراه ما روی پل اول حاضر می شد اما آنها در انجام مأموریت خود موفق نبودند و بعد از کانال ماهی دیگر نتوانستند جلوتر بیایند. پل اول که منفجر شد، ما به این طرف آمدیم اما دو پل دیگر منفجر نشد چون عراقی ها از همان طرف فشار آوردند. نیروهای تارا... حدود ۱۵ روز با هر مشکلی که بود مقاومت کردند. زمین هم کاملاً گلی بود. دیگر تقریباً مستاصل شده بودیم، نه اسلحه ای، نه لباسی، نه بی سیمی، هیچ چیز نبود. تا این که یک شب چند نفر از نیروها را با فاصله زمانی متفاوت به عقب فرستادم تا از حاج قاسم کسب تکلیف کنیم. حاج قاسم هم چون برخی از فرماندهان لشکر تارا... در این عملیات شهید شده بودند، خیلی ناراحت بود. آقای معروفی برایم روایت کرد که آن شب هر چه برای حاج قاسم تعریف کردیم، حاجی هیچ چیزی نمی گفت و ساکت بود. یک ساعتی که می گذرد حاج قاسم می آید کنار آقای معروفی می نشیند و می گوید: «می دانم وضعیت گردان شما چطور است، من بعد از ظهری آنجا بودم اما اگر الان گردان های تازه نفس را به خط بفرستم و آنها وضعیت نیروهای شما را ببینند، روحیه خود را از دست می دهند. اگر مقداری صبر کنید، گردان شما را هم به عقب برمی گردانم.» حدود ساعت ۱۲ با من تماس گرفتند و دستور عقب نشینی برای گردان ما صادر شد. چند روزی برای بازسازی گردان عقب بودیم تا بحث نهر جاسم پیش آمد. ماجرای پنج ضلعی و سنگرهای نونی شکل، شب که به منطقه رفتیم، از بس روی سرمان آتش می ریختند حاج قاسم عملیات را لغو کرد. به همراه دو فرمانده گردان دیگر به سنگر فرماندهی رفتیم، حاجی گفت: «نیروهای تان را داخل سنگرها نگه دارید و مواظب باشید تلفات ندهید.» واقعا اوضاع بدی بود و از زمین و آسمان آتش روی سرمان می ریختند.

• سبک و فرماندهی حاج قاسم در عملیات ها عمدتاً

چگونه بود؟

حاج قاسم با تمام وجود با فرماندهان گردان ها صحبت

دو یا سه روز بعد حاج قاسم گفت نیروها را آماده نگه دارید تا ببینیم چه می شود. مدتی بعد در جلسه ای ما را توجیه کردند که می خواهیم سریع عملیات کربلای ۵ را شروع کنیم. حاج قاسم مأموریت گردان ها را مشخص کرد تا فرماندهان توجیه شوند.

۲۴ ساعت قبل از عملیات گردان ها حرکت کردند و نیروها در منطقه عملیاتی کربلای ۵ و در دژی که قبلاً آماده کرده بودند، مستقر شدند. عملیات کربلای ۵ هم واقعا سخت بود. دو گردان غواص داشتیم که باید چهار کیلومتر در آب حرکت می کردند. شب عملیات هم مهتاب شده و نور ماه بیشتر شده بود. بچه های غواص که به آب زدند، حاج قاسم زیر لب ذکر یا فاطمه زهرا گفته بود و از ایشان کمک می خواست تا برای نیروهای غواص اتفاق خاصی نیفتد. گردان ما چهارمین یا پنجمین گردانی بود که به سمت کانال زوجی می رفت. اینجا کانالی بود که آب دجله به این منطقه می آمد و در آنجا حوضچه هایی درست کرده بودند که برای پرورش ماهی و میگو قابل استفاده بود. به همین دلیل کانالی در آن منطقه وجود داشت که معروف به کانال ماهی بود.

قرار بر این بود که گردان شهید طیار روی پرورش ماهی عمل کند و تا ابتدای کانال زوجی جلو برود. گردان شهید طیار وقتی به کانال پرورش ماهی رسید، نیروهای بعضی به آنها خیلی فشار وارد کردند و آنها مجبور به عقب نشینی شدند. حاج قاسم با من تماس گرفت و گفت به همراه نیروهایم سریع به منطقه بروم. به سختی و زیر آتش دشمن به گردان شهید طیار رسیدیم و از آنها هم عبور کردیم. تعقیب نیروهای دشمن به جلو رفتیم. عراقی ها از روی پل اول کانال زوجی رد شدند. پاکسازی اینجا باید توسط گردان بهرام سعیدی صورت می گرفت. قرار بر این بود منطقه پاکسازی و پل نیز تخریب شود و نیروهای ما از داخل آب به پشت کانال برسند و آنجا پدافند کنند تا از پیشروی نیروهای عراقی جلوگیری کنیم.



۲۶

رمضان

حضور در
عملیات
رمضان

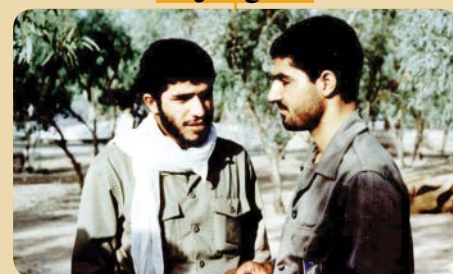
۲۵

ازدواج

مراسم عروسی با خانم نامجو
بعد از ۳۰ ماه از مراسم عقد

۲۴

فتح خرمشهر

رزندگان جنوب شرق
کشور به فرماندهی
قاسم سلیمانی
از دهم اردیبهشت
تا سوم خرداد ۱۳۶۱ در
فتح خرمشهر حضور
داشتند

۲۳

فتح المبین

فروردین سال ۱۳۶۱ تیپ ۴۱ تارا... کرمان به صورت مشترک
با تیپ ۸۴ خرم آباد در عملیات فتح المبین شرکت کرد

ماشاء... رشیدی را هم نمی‌گذاشت از سنگر خارج شود. دلیل هم داشت. معاون آقای رشیدی که نامش مسعود زکی زاده بود به شهادت رسیده بود. این دونفر با هم قرار گذاشته بودند که هر کسی زودتر شهید شد وارد بهشت نشود تا آن دوست دیگر هم به شهادت برسد. آقای رشیدی شب قبلش خواب آقای زکی زاده را دیده بود که به او گفته بود: من منتظر شما هستم، پس چرا نمی‌آیی؟ رشیدی این خواب را برای حاج قاسم تعریف کرده بود. حاجی هم نمی‌گذاشت رشیدی از کنارش تکان بخورد. تا این‌که آن قدر عراق در کربلای ۵ فشار را زیاد کرد که حاجی مجبور شد ماشاء... را به گردان بفرستد که بعد از چند روز خبر شهادت او را هم به حاج قاسم می‌رسانند.

• ابتکار خاصی از سردار سلیمانی در عملیات کربلای ۵ به یاد دارید؟

حاج قاسم یکی از فرمانده لشکریایی بود که خودش را به آب و آتش می‌زد. هیچ وقت نمی‌گفت فلان کار مأموریت این لشکر یا مأموریت آن لشکر است، هر کاری می‌توانست انجام می‌داد و گره‌ها را باز می‌کرد. مثلاً در کربلای ۵، فکر می‌کنید چرا ما نهر جاسم رفتیم؟ اصلاً آنجا مأموریت ما نبود ولی وقتی لشکر کناری ما موفق نشد، ناچار شدیم در آن منطقه هم وارد عمل شویم. یا مثلاً کانال زوجی را وقتی منفجر کردیم، از روبه‌رو هم مورد حمله دشمن قرار گرفتیم. درست است که جناح ما باید این طرف باشد اما جلو رفتیم و ۱۵ روز با سخت‌ترین دفاع ایستادگی کردیم. باید از روی کانال رد می‌شدیم تا لب ساحل تانک‌های عراقی را می‌زدیم. هیچ نفربری نمی‌توانست رد شود، منتها حاج قاسم با هر وسیله‌ای شبانه مهمات می‌رساند. مجروح‌ها را جمع می‌کرد و بعد خودش هم با موتور به منطقه می‌آمد.

• بعد از اتمام جنگ تحمیلی، ناامنی‌هایی در جنوب شرق کشور رخ می‌دهد. لطفاً در مورد این اتفاقات و نقش حاج قاسم در خنثی‌سازی آن برای ما بفرمایید.

بعد از جنگ و زمانی که لشکر ثارا... به کرمان برگشته بود، یک روز حاج قاسم ما را صدا کرد برای جلسه‌ای با حضور آقای محسن رضایی (فرمانده وقت سپاه). در آن جلسه ایشان پیغامی از طرف مقام معظم رهبری داشت که فرموده بودند: «لشکر ثارا... کرمان باشد و منطقه جنوب شرق کشور ناامن باشد؟ من قبول نمی‌کنم. این مسأله را زودتر باید حلش بکند.» حالا اوضاع چی بود؟ منطقه جنوب شرق کلاز دست رفته بود. از کرمان تا زاهدان حدود ۵۱۷ کیلومتر است، تا میرجاوه و از آنجا زابل و چابهار تا ایران‌شهر؛ جنوب استان خراسان، شمال استان هرمزگان، جنوب استاذ یزد و... همه این مناطق کاملاً ناامن شده بود و ساعت ۸ شب مایشینی از کرمان با اطمینان نمی‌توانست خارج بشود. اشرار در منطقه مستقر بودند و از ترانزیت مواد مخدر تا قتل، غارت و آدم‌ربایی، همه کار می‌کردند. حاج قاسم که فرمانده لشکر ثارا... بود و هم فرماندهی قرارگاه قدس در شرق کشور را به عهده داشت، مأموریت پیدا کرد تا منطقه را امن کند. در ابتدا حاجی با تعدادی از فرماندهان به زاهدان رفتند. البته با اسکورت نیروهای نظامی این مسیر را طی کردیم. این سفر حدود دو هفته طول کشید و تمامی مناطق را حاجی رصد کرد. حاج قاسم از زمان جنگ یک خصوصیت داشت، تا منطقه را عین کف دستش نمی‌شناخت در آنجا عمل نمی‌کرد.

• این شناسایی از مناطق چقدر طول کشید؟ آیا حاج قاسم هم خودشان شرکت داشتند؟

این شناسایی‌ها حدود شش ماه طول کشید و در اکثر این شناسایی‌ها حضور داشت. کم‌کم طرح‌های عملیاتی آماده شد. یادم هست در یکی از این سفرها با حاج قاسم به بیرجند رسیدیم و مجبور شدیم شب در پاسگاه بمانیم. بیشتر از ۲۰ نفر بودیم. داخل آسایشگاه سربازها شدیم و یک گوشه آن تخت بود. من خیلی خسته شده بودم و رفتم روی تخت که تنها یک پتو روی آن بود، دراز کشیدم. از خستگی هیچ‌کس به فکر غذا،

چای و... نبود. یک لامپ ضعیفی هم در اتاق روشن بود. حاج قاسم هم برخلاف تصور ما که فکر می‌کردیم به اتاق فرماندهی پاسگاه برود، داخل آسایشگاه شد. من از روی تخت بلند شدم و به حاجی بفرما زدم تا ایشان روی تخت دراز بکشند. حاج قاسم نپذیرفت. هر چه اصرار کردم ایشان قبول نکرد. من گفتم: «غلط بکنیم فرمانده لشکر روی زمین بخوابد و ما روی تخت بخوابیم». حاجی گفت: «بهت می‌گم برو بخواب، مگر من فرمانده تونستم». گفتم: بله. گفت: «پس باید از فرمانم اطاعت کنی.» من روی تخت خوابیدم و حاجی هم روی زمین دراز کشید.

• مهم‌ترین عملیاتی که در شرق کشور انجام شد را به یاد دارید؟
آزادی ۸۰ نفر از سربازان نیروی انتظامی بود که توسط اشرار به گروگان گرفته شده بودند. این سربازها در زابل آموزش می‌دیدند و با دو اتوبوس در حال حرکت به سمت زاهدان بودند. وقتی اینها دشتک را رد می‌کنند در ارتفاعات پاسگاه کوله سنگی، ۷۰ نفر از نیروهای حمید نهستانی و نورمحمد نارویی کمین می‌زنند و ساعت ۳ بعدازظهر این سربازها را گروگان می‌گیرند. آن روزها من در بیم بودم و حاج قاسم در کرمان حضور داشت. هر دو به همراه نیروهای مان به سمت پاسگاه کوله سنگی حرکت کردیم. صبح روز بعد به زاهدان رسیدیم و کار جست‌وجو به فرماندهی حاج قاسم آغاز شد. این کار تا مرز پاکستان و افغانستان ادامه داشت و حاج قاسم با هلی‌کوپتر به گشت‌زنی ادامه داد. روز دوم یکی از سربازها که گروگان گرفته شده بود را پیدا کردند. این سرباز توانسته بود از دست اشرار فرار کند. وقتی با او صحبت کردیم، فهمیدیم گروگان‌ها را به روستای رباط افغانستان منتقل کرده‌اند. موضوع را به حاج قاسم گزارش دادیم. حاجی دستور داد به همراه تیپ سلمان داخل خاک افغانستان شویم و روستا را محاصره کنیم. غروب اینها از پشت سر به ما حمله کردند اما با مقاومتی که توانستیم

۲۹

سال‌های ۶۱ تا ۶۳

حضور در عملیات
والفجر یک
والفجر ۳ و
والفجر ۴
خیبر و بدر

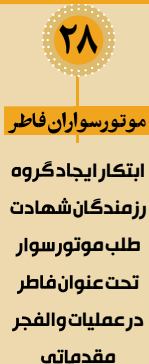


۲۸

موتورسواران فاطر

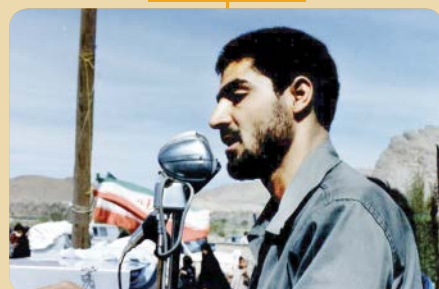
ابتکار ایجاد گروه
رزمندگان شهادت
طلب موتورسوار
تحت عنوان فاطر
در عملیات والفجر
مقدماتی

حکم فرمانده
لشکری به تاریخ
۶۱/۹/۲۱

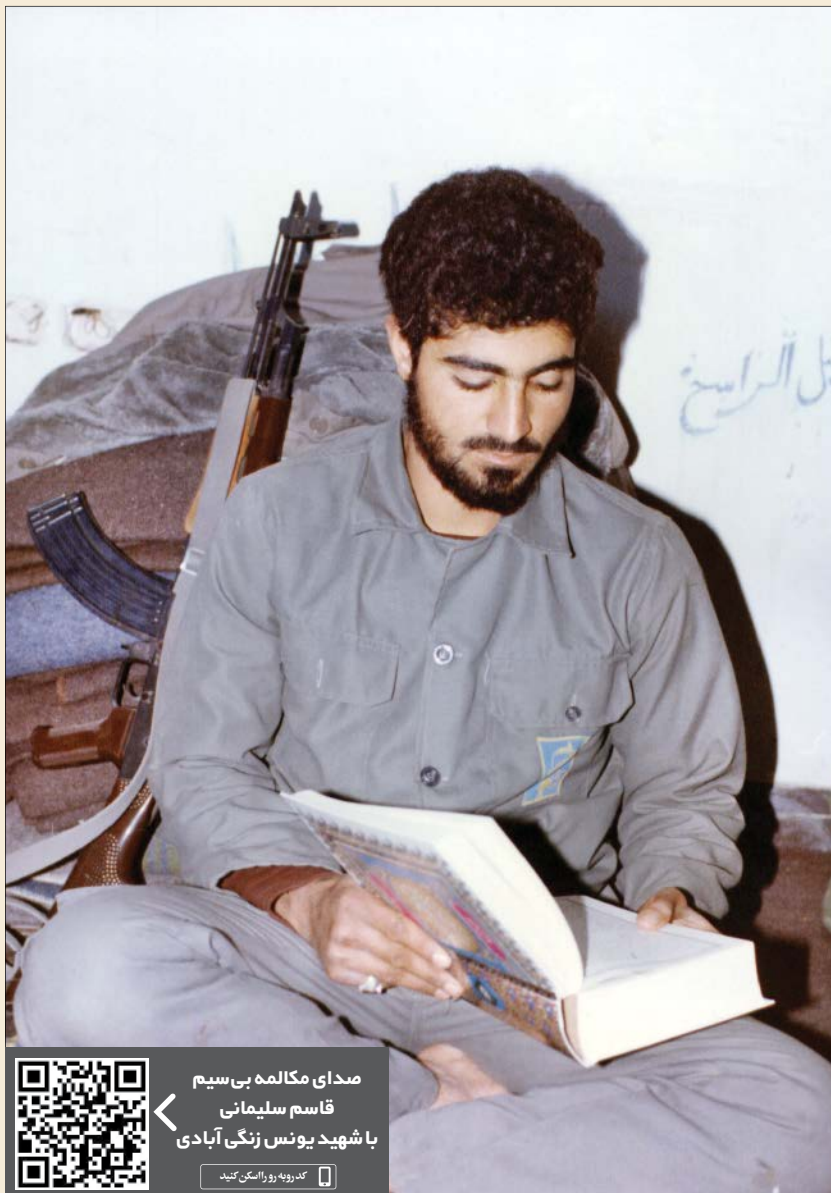


۲۷

فرمانده لشکر



داده‌نما



صدای مکالمه بی سیم
قاسم سلیمانی
با شهید یونس زنگی آبادی

کد رویه رو اسکن کنید

انجام دهیم، بسیاری از نیروهای آنها کشته شده یا فرار کردند. متأسفانه شب برخی از نیروهای دشمن توانسته بودند از مقابل ما عبور کنند و ما متوجه این کار نشده بودیم. فردا حدود ساعت ۱۱ یکی از اشرار که جا مانده بود و اورکت سرباز نیروی انتظامی را پوشیده بود، بازداشت کردیم. مقداری از او بازجویی کردیم، به حرف آمد و گفت دیشب نیروهای شان از اینجا عبور کرده‌اند. حالا باید چه کار کنیم؟ یک ریسک بسیار بزرگی باید انجام می‌شد. سردار حامد از طرف حاج قاسم دستوری برای من آورد. حاجی گفته که نیروهای ما ۸۰ کیلومتر داخل خاک افغانستان بروند و روستا را دور بزنیم که اشرار نتوانند گروگان‌ها را خارج کنند. من مخالف این کار بودم. رفتم پیش حاج قاسم و منطقه را برای شان تشریح کردم. حاج قاسم هم کل کار را به خودم سپرد. در نهایت با فرماندهی حاج قاسم توانستیم سربازهای نیروی انتظامی را از دست اشرار نجات دهیم. حاج قاسم ۲۰ دقیقه به اشرار فرصت داد تا گروگان‌ها را آزاد کنند که اگر این کار نمی‌کردند، اعلام کرده بود تمام روستا را روی سر اشرار خراب خواهد کرد.

♦ دی‌ماه ۱۳۸۲، زلزله ویران‌کننده‌ای در بم آمد. با توجه به

این که آن سال‌ها حاج قاسم به عنوان فرمانده سپاه قدس

در تهران حضور داشتند. آیا ایشان هم به منطقه آمدند؟

باسردار معروفی تماس گرفتم و اوضاع منطقه را پرسیدم. اوضاع خیلی بدی بود و شهر به هم ریخته بود. سردار رئوفی (فرمانده وقت سپاه کرمان) آن روزها در استان حضور نداشتند. ناخودآگاه به حاج قاسم زنگ زدم تا حداقل ایشان پیگیر کمک از تهران برای ما باشند. حاج قاسم با سرعت به همراه شهید احمد کاظمی که آن زمان فرمانده نیروی هوایی سپاه بودند و سردار عزیز جعفری که فرمانده نیروی زمینی سپاه بودند به کرمان آمدند و با هلی‌کوپتر خودشان را به بم رساندند.

۳۲

پایان نبرد



حضور در عملیات‌های کربلای ۱۰، نصر ۴ و والفجر ۱۰ و پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸

۳۱

کمانال‌ماهی



حضور در عملیات کربلای ۵ و شهادت ۱۹ نفر از فرماندهان لشکر ثارا...

۳۰

حضور در فاو



عملیات والفجر ۸ به منظور ماموریت عبور از اروند و تصرف پادگان قشله به دست رزمندگان لشکر ثارا...

سیری بر فعالیت‌های فرهنگی سردار شهید قاسم سلیمانی از دفاع مقدس تا شهادت

حاج قاسم، سرگذشت پژوهی شهیدا را به سطح دانشگاه‌ها کشاند

حاج قاسم سلیمانی انسانی تک‌بعدی نبود. درک این نکته در شناخت او حائز اهمیت است. دوستان و افرادی که او را عمیق‌تر می‌شناختند به جامع‌الاشرافیت شخصیت «حاجی» اذعان دارند. از جایگاه رسمی، او یک ژنرال بود؛ از زمان جنگ تا لحظه شهادت اما هیچ‌گاه شخصیتش در بعد نظامی خلاصه نمی‌شد. مکتبی بود به تعبیر حضرت آقا که باید ابعاد مختلف این مکتب را شناخت و از آن درس گرفت. بعد فرهنگی و اجتماعی حاج قاسم که در این مطلب می‌خواهیم روی آن بیشتر تمرکز کنیم، کمتر از بعد نظامی یا سیاسی او نبود. حتی بیشتر از هرویزگی دیگری در شخصیتش رشد کرده و نهادینه شده بود.

یک قصه مهم در سپاه

خود سپاه که شهید سلیمانی از شناخته‌شده‌ترین ژنرال‌های آن بود، شخصیت نظامی صرف نداشت. یک مجموعه عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی بود. یعنی صرفاً مجموعه نظامی نبود. وقتی جنگ شروع شد، فراخور حال، پاسدارها بیشتر نظامی شدند. قبل از جنگ، فعالیت‌های اجتماعی، جهادی‌شان پررنگ‌تر بود. تقریباً آغاز سپاه با جمعی از نخبگان بود؛ آدم‌هایی مثل مهدی زین‌الدین که رشته پزشکی می‌خواند. یا مهدی باکری که خودش مهندس بود. بنابراین جنس آدم‌های سپاه، نظامی نبود. این قصه مهمی در سپاه است که خیلی به آن توجه نمی‌شود. در این قصه آدم‌هایی به سپاه ورود کردند که تک بعدی نبودند.

آدم‌های انقلابی‌ای بودند که در هر بعدی که ضرورت داشت، ورود می‌کردند. گاه می‌شد حوزه اجتماعی، گاه حوزه سیاسی، گاه حوزه نظامی یا حوزه فرهنگی، خب حاج قاسم در این جمع رشد کرده و او هم تک‌بعدی نبود.

جنگ و آغاز فعالیت فرهنگی



اگر بخواهیم حاج قاسم را در حوزه فرهنگ و اجتماع مطالعه کنیم، باید از جنگ شروع کنیم. در زندگی حاج قاسم از مقطع ورودش به سپاه تا پایان جنگ، رشد سریعی می‌بینیم. او شاید وقتی به جنگ ورود کرد از نظر تحصیلات رتبه بالایی نداشت، ولی عجیب این‌که وقتی در این ظرف دفاع مقدس قرار گرفت به سرعت سیر پیدا کرد و ده ساله رایک شبه پیمود. در کنار آدم‌های بزرگ، در جوار شهیدا، در جوار مجاهدین بزرگ جنگ بودن، این آدم را رشد داد و چون آواز فرصت‌ها خوب استفاده می‌کرد در همه زمینه‌ها رشد کرد.

ذات جنگ، یک اجتماع پاک بود؛ خود حاج قاسم تعبیری دارد که شاید کمتر کسی این نوع تعبیر را راجع به جنگ به کار برده باشد. ایشان می‌گوید: «من معتقدم وقتی امام‌زمان (عج) ظهور کنند و حکومت خودشان را تشکیل دهند، یعنی حکومت به قله آن برسد، ما این را در بخش‌هایی از جنگ و جبهه‌ها دیدیم.» یعنی جامعه آرمانی را دیدیم. وقتی جامعه آرمانی را نگاه می‌کنی یعنی با اجتماعی فراتر از یک گردان نظامی روبه‌رو هستی.

به همین علت، وقتی حاج قاسم می‌خواست از گردان ۴۱۰ غواص که آرمانشهر لشکر ۴۱ ثار... بود تعریف کند،

۳۶

آزادسازی سربازان

عملیات آزادسازی
حدود ۸۰ سرباز نیروی
انتظامی از چنگال اشراق
در سال ۷۱



انتخاب به فرماندهی قرارگاه قدس (۱۳۶۸، ۰۹، ۲۱) به منظور مقابله با اشراق مسلح

۳۵

مقابله با اشراق

۳۴

فرمانده منطقه



انتصاب به فرماندهی سپاه منطقه هفت (۱۳۶۷، ۰۷، ۲۱)

۳۳

پس از قطعنامه

ماموریت به
فرمانده لشکر ۴۱
ثار... تا
دو سال پس از
پذیرش قطعنامه

داده‌نما



حضور در مراسم
بیت الزهرا کرمان

کند روبه روز اسکن کنید

می‌گفت: «مجمع عارفان لشکر ۴۱ ثارا...» تعریف حقیقی گردان ۴۱۰ از بعد نظامی باید یک تعداد رزمنده باشد، ولی وقتی این تعریف را در نگاه فرهنگی حاج قاسم می‌بینم تبدیل می‌شود به جمعی از عرفا که واقعا هم عارف بودند.

در قامت یک استاد

شهید سلیمانی در محیط جبهه رشد می‌کند، همراه آدم‌های حاضر در جنگ، خودش جزئی از آنها و اصلا جایی خودش فرمانده آنهاست. پس حاج قاسم را اگر بخواهیم در ابعاد فرهنگی نگاه کنیم در جنگ آغاز شده و آنجا به عنوان یک مدرس فرهنگی در لحظه لحظه رزمش، مفاهیم معنوی را به تک‌تک رزمنده‌هایش انتقال داده است. پس اولین فعل حاج قاسم در حوزه فرهنگی، استادی است. یعنی آنجا حاج قاسم از مرتبه فرماندهی به مرتبه استادی می‌رسد. بسیاری از آدم‌هایی که در جنگ بودند و در لشکر ثارا... حضور داشتند، تحت تأثیر مفاهیم معرفتی حاج قاسم اوج گرفتند. بسیاری از وصیتنامه‌های شهدای مام‌تأثر از کلام حاج قاسم است. پس حاج قاسم آغاز کار فرهنگی‌اش در جنگ شکل گرفت و در قالب یک استاد بود.

توجه به ثبت وقایع جنگ



۴۰

نیروی قدس



انتصاب به فرماندهی نیروی قدس
سپاه پاسداران در ۱۵ بهمن ۷۶

۳۹

تامین



بیش از هزار نفر از اشرار در سال‌های
۷۳ و ۷۴ مشمول تامین شدند

۳۸

آورتین



عملیات آورتین در سال ۷۴، به منظور پاکسازی
اشرار در منطقه از ایرانشهر تابش‌گرد

۳۷

جنوب شرق



پاکسازی کوهستان‌های اطراف شهر
زاهدان و پاکسازی جنوب خراسان، سال ۷۲

شهید سلیمانی در همان سال‌های اول جنگ مثلاً بعد از عملیات فتح‌المبین که هنوز شش هفت ماهی بیشتر از فرماندهی‌اش بر لشکر نارا... نمی‌گذشت، در کرمان و در مسجد با مردم صحبت می‌کند و به مردم گزارش می‌دهد. همزمان به خانواده تک‌تک شهدا سر می‌زند و در تشییع جنازه شهدا شرکت می‌کند، یعنی خودش را جزئی از اجتماع می‌بیند. پس فعالیت‌های اجتماعی حاج قاسم هم از همان زمان جنگ شروع می‌شود و در اوج جنگ از اجتماع غافل نمی‌شود.

بعد از اتمام دفاع مقدس اولین کسی که در جمهوری اسلامی به فکر ثبوت وقایع جنگ می‌افتد، حاج قاسم است. در همان یکی دو سال اول بعد از جنگ، پیشنهاد می‌کند مرکزی برای ثبت وقایع جنگ در کرمان تشکیل شود. این پیشنهاد را به استاندار و امام جمعه وقت ارائه می‌دهد و هیأت‌امنایی متشکل از استاندار و امام جمعه و خود او به عنوان فرمانده لشکر و تعدادی دیگر شکل می‌گیرد و اولین موسسه حفظ آثار دفاع مقدس در کرمان تشکیل می‌شود. این موضوع برای قبل از شکل‌گیری بنیاد حفظ آثار در تهران است. همین موسسه سرآغاز ثبت وقایع جنگ در استان کرمان می‌شود.

فعالیت فرهنگی و تامین امنیت



در بحث مقابله با اشراک شرق کشور که شهید سلیمانی در اوایل دهه ۷۰ به آن ورود می‌کند، باز نگاه فرهنگی و اجتماعی او را می‌بینیم.

شرارت و ناامنی از کم‌سواد و جهالت مردم منطقه نشأت می‌گرفت. لذا آگاه‌سازی عمومی نسبت به مسائل مختلف، جزء مهمی از موضوع مبارزه با شرارت بود. از همین جاست که حاج قاسم برای تامین امنیت در کنار مسائل نظامی، اقدامات فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای انجام می‌دهد.

اشراک عمدتاً از دل خانواده‌های فقیر جنوب شرق کشور بودند و فقرشان باعث می‌شد بخشی از آنها به سمت شرارت بروند. حاج قاسم یکی از کارهایی که کرد به بحث امرار معاش اینها توجه ویژه کرد. این مسأله از کارهای تاثیرگذار حاجی است که حتی خود اشراک و خیلی از کسانی که تواب بودند به آن اشاره می‌کنند به این که حاج قاسم زمینه مشاغل آبرومندی برای اینها فراهم کرد.

احرار، نام طرحی بود که شهید سلیمانی برای اشتغال مناسب اشراک تواب ارائه داده بود. در این طرح، چاه‌های آب و زمین‌های کشاورزی به افرادی واگذار می‌شد که قصد داشتند کار خلاف را کنار بگذارند و به جای شرارت به امور کشاورزی ورود کنند و اقتصاد سالم منطقه را ارتقا دهند. یعنی یک شرور تواب به جای این که با قاچاق امرار معاش کند، می‌آمد در طرح احرار امکانات کشاورزی می‌گرفت و به آبادانی و رشد اقتصادی و اشتغال‌زایی منطقه کمک می‌کرد.

در همین طرح احرار بود که حاج قاسم مجوز ۳۰۰ حلقه چاه آب را گرفت و زمین‌هایی را به سران اشراک منطقه واگذار کرد. اینها را از دل کوه‌ها برگرداند کنار خانواده‌هایشان، در عین این که برای خانواده‌هایشان امکان زندگی کامل‌تری نزدیک به شهرها و وجود آمد، امکان تحصیلات برای فرزندان اینها فراهم شد، خیلی از این کسانی که

به عنوان تواب اسم‌شان را می‌بریم، چچه‌های شان بعدها تحصیلات دانشگاهی را هم پشت سر گذاشتند. همین طور حاج قاسم تلاش گسترده‌ای در بحث برق‌رسانی در منطقه انجام داد. وقتی او در جلسه شورای اداری استان صحبت می‌کرد، همه ادارات را مکلف می‌کرد که بیایند در حوزه‌های اختیارات خودشان به این مجموعه کمک کنند یا در رساندن آب سالم به مناطق محروم. الان خیلی از روستاها آب بهداشتی‌شان را مدیون پیگیری‌های حاج قاسم در آن مقطع هستند.

بنابراین حاج قاسم برای ایجاد امنیت، اول آسیب‌های امنیتی را بررسی کرد و گذشته از اقدامات نظامی، در مباحث فرهنگی، اجتماعی و به تبع آن مسائل اقتصادی ورود کرد. می‌گفت اگر شما زندگی سالم را فراهم نکنید خود به خود طرف مقابل سمت کارهای خلاف می‌رود. لذا می‌نشست با مردم و حتی اشراک صحبت می‌کرد. یکی از مهم‌ترین اشراک منطقه «عیدوک» بود. حاج قاسم با او هم وارد بحث و گفت‌وگو شد. فیلمی وجود دارد که حاجی می‌نشیند با مادر عیدوک صحبت و مشکلات را بیان می‌کند. خلاف‌های پسرش را می‌گوید و خود خانواده‌ها را مشارکت می‌دهد در تسلیم شدن اشراک. همزمان که در منطقه ورود می‌کرد، با مردم ارتباط چهره به چهره داشت.

گفتمان ایجاد می‌کرد و اعتمادسازی انجام می‌داد. وقتی می‌خواهید در اجتماعی حکمرانی بکنید، اولین مرتبه‌اش، اعتمادسازی مردم نسبت به حاکمیت است و حاج قاسم این کار را کرده بود. این اعتمادسازی ناشی از صداقت و رفتار صادقانه با مردم بود. او چون خودش یک زندگی عشایری و تحصیلات در شرایط سخت را تجربه کرده بود، به همین دلیل نوعی همذات‌پنداری با جامعه داشت و این موضوع کمک می‌کرد که درد آن مردم را بهتر بفهمد.

۴۳

غزه

حمایت از مردم غزه
در جنگ ۲۲ روزه با
رژیم اشغالگر قدس



حمایت از مردم لبنان در جنگ ۳۳ روزه

۴۲

جنگ تموز



حمایت از مردم عراق و افغانستان در برابر تجاوز
نیروهای اشغالگر آمریکا

۴۱

مقابله با متجاوز

۴۰

فرار اسرائیل

خرداد ۱۳۷۹ اولین
شکست اسرائیل
در منطقه و فرار از
جنوب لبنان

داده‌نما

❖ ایجاد حسینی‌های سپاه در استان کرمان



تاسیس حسینی‌های سپاه در شهرها، یکی از دیگر آثار ارزشمند منبعث دفاع مقدس و توسعه یافته بعد از جنگ بود که توسط حاج قاسم انجام شد. حسینی‌ها... که آن موقع نامش حسینی‌های سپاه بود یکی از همین حسینی‌هایی است که با همت او ایجاد شد. البته از قدیم کرمان یک شهر سنتی در حوزه عزاداری‌ها برای ابا عبد... بود و دسته جات مردم به صفه عزاداران می‌رفتند و همین صفه عزاداران، شاخص عزاداری مردم کرمان بود. اما به محض این‌که فضای حسینی‌ها... شکل گرفت یکی از مراکز عزاداری شد. خیلی از هیأت‌های کرمان مسیر عزاداری‌شان علاوه بر اماکن سنتی استان کرمان به سمت این حسینی‌ها هم آمد. یعنی با ایجاد این حسینی‌ها یک پایگاه فرهنگی، معنوی در کرمان شکل گرفت که حاج قاسم خودش به عنوان بانی آنجا حضور داشت. بخشی از بچه‌های جبهه و جنگ مثل شهید مغفوری و شهید گرامی از اولین مؤسسان حسینی‌ها در کرمان بودند و در ادامه‌اش حاج قاسم آن را توسعه داد. قصه حسینی‌های سپاه در کرمان نه تنها در این شهر که تقریباً در همه شهرستان‌های استان کرمان ایجاد شد.

❖ مجتمع‌های آموزشی دانش آموزان

توجه حاج قاسم به مقوله آموزش باعث شد تا در خود

کرمان و بعضی از شهرستان‌های این استان مجتمع‌های آموزشی ویژه فرزندان سپاه شکل بگیرد و توسعه پیدا کند که بعدها به فرزندان رزمندگان و آحاد جامعه هم تسری یافت. مدرسی با عنوان مجموعه یا مجتمع آموزشی ثارا... که در مقاطع مختلف از پیش دبستانی، دبستان، راهنمایی و دبیرستان (دخترانه و پسرانه) صداها دانش آموزان از فرزندان بچه‌های جنگ، پاسدارها و بسیجی‌ها تا عموم مردم را تحت پوشش قرار داد و امروز هم به عنوان یکی از بهترین مراکزهای آموزشی در خود شهرستان کرمان و بعضی از شهرهای استان کرمان این مدارس وجود دارند. نگاه به آموزش همراه با تربیت، جزء دستورالعمل‌های این مدارس بود و بسیاری از دانش‌آموزان این مدارس، امروز در مشاغل مناسبی خدمت می‌کنند. پس یک بحث هم توجه به مسائل آموزشی فرزندان رزمندگان بود که حاج قاسم به این موضوع توجه داشت.



❖ یادگاری به نام بیت الزهرا (س)

بیت الزهرا (س) حرکت فرهنگی دیگری است که از حاج قاسم سلیمانی به یادگار مانده است. شهید سلیمانی از سال‌ها پیش روضه حضرت زهرا (س) را پیوسته در خانه‌اش برگزار می‌کرد. علاوه بر هفته خوانی که در کرمان داشت، بعدها که به تهران رفت، آنجا هم مراسم برگزار می‌کرد. سنت ایام فاطمیه حاج قاسم باعث

شد که بیت الزهرا (س) کرمان به عنوان یکی از محوری‌ترین برنامه‌های ایام فاطمیه به مرور شکل بگیرد. البته مردم کرمان از قبل هم در ایام فاطمیه مراسم داشتند، ولی برنامه محوری که تقریباً همه مردم به آن عنایت داشته باشند، وجود نداشت. حاج قاسم جنب منزلش در کرمان یک زمینی داشت که کم‌کم مراسم فاطمیه را آنجا برگزار کرد. بعد به کمک دوستانش آمدند این زمین را مسقف کردند. دو قطعه زمین با همت و کمک رزمندگان و دوستان حاجی خریداری شد که از کوچه‌پشتی به بیت الزهرا (س) متصل شد و شکل و شمایل به خودش گرفت. بیت الزهرا (س) که امروز به عنوان یک مرکز فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گیرد، بعد از شهادت حاج قاسم به عنوان یکی از پایگاه‌های توسعه فرهنگ و مکتب شهید سلیمانی در شهر کرمان فعالیت می‌کند. در آنجا یک شهید گمنام با پیگیری خود حاجی دفن شده که زیارت عاشورای مشهور حاج قاسم در کنار همین شهید، خوانده شده است.

❖ توجه ویژه به نام و یاد شهدا

قصه کنگره‌های شهدا تقریباً از اواسط دهه ۷۰ در کشور شکل گرفت که کرمان در این زمینه پیش رو بود. سال ۷۵ بعد از آن‌که حاج قاسم تقریباً از بحث اشراک منطقه فراغت پیدا کرد، در کرمان ستادی به عنوان ستاد کنگره شهدای استان کرمان راه‌اندازی کرد. همه استان تقریباً



۴۷

نجات سامرا

نخستین
پیروزی بر
داعش
در شکست
حصار «سامرا»
با حضور
میدانی سردار
سلیمانی



۴۶

مبارزه با داعش

هماهنگی و
فرماندهی جبهه
مقاومت جهت
مبارزه با داعش در
سوریه و عراق



طراحی و انجام ۱۸ عملیات در حلب، حمه، حمص، جنوب
سوریه و دمشق در دفاع از حرم حضرت زینب (س) در سال ۹۲

۴۵

دفاع از حرم



نجات دمشق در سال ۱۳۹۱

۴۴

نجات دمشق

عضو این ستاد بودند؛ استاندار، امام جمعه، شورای سیاست‌گذاری، شورای اجرایی، کمیته‌های مختلف اجرایی و یک ساختار و سازمان بسیار گسترده‌ای برای جمع‌آوری آثار شهدا در این ستاد شکل گرفت. در نهایت برگزاری کنگره شهدا و آنچه مرتبط به شهداست در این مجموعه طراحی شد. آثاری که ارائه شدند باعث شد این رویداد به عنوان یک کنگره منحصربه‌فرد در کل کشور شناخته شود.

انتشار ده‌ها عنوان کتاب یکی از نتایج کنگره بود که در کمیته انتشارات ستاد انجام می‌شد و حاج قاسم نظارت دقیقی روی این بخش داشت. خود حاج قاسم تقریباً تمام گردان‌های جنگ اعم از فرمانده گردان‌ها، فرمانده گروهان‌ها، فرمانده دسته‌ها و... را بسیج کرد تا به جمع‌آوری آثار شهدای مرتبط با هر شهرستان کمک کنند. در یک حرکت بزرگ و گسترده، تیم‌هایی که تشکیل شده بودند کار مصاحبه را انجام دادند. بیش از ۱۱ هزار نوار کاست در مصاحبه با پدران، مادران، خواهران، برادران و منتسبین به شهدا انجام شد. چون لشکر ثارا... مربوط به شرق کشور بود، حاج قاسم استان‌های کرمان، سیستان و بلوچستان و هرمزگان را در این طرح مدنظر داشت. بعدها هرمزگان تفکیک شد و کنگره به عنوان کنگره استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان کارش را ادامه داد.

ورود دانشگاه‌ها به سرگذشت پژوهی شهدا

یکی از اقدامات خاص شهید سلیمانی، وارد کردن ظرفیت دانشگاه‌ها به بحث سرگذشت پژوهی شهدا بود. با استفاده از ظرفیت دانشگاه‌ها، خیلی از استادان یا دانشجویان دانشگاه کرمان کار سرگذشت پژوهی شهدا را انجام دادند. به این ترتیب بخشی از دانشگاه کرمان و همین‌طور آموزش و پرورش منطقه تحت تأثیر شهدا قرار

گرفتند. در نگاه کلی‌تر یک حرکت و جریان شهیدشناسی در استان کرمان به واسطه کنگره کرمان و نگاه عمیق حاج قاسم به این مقوله شکل گرفته بود. تأسیس اولین موزه دفاع مقدس ایران در کرمان از دیگر فعالیت‌های فرهنگی حاج قاسم بود که همزمان با کنگره شهدای کرمان افتتاح شد. طراحی و ساخت و چیدمان این موزه در کمتر از یک سال اتفاق افتاد که به عنوان یک اثر جاودانه در کرمان ماندگار شد. همچنین ۲۰۰ کاشی تصاویر شهدا در سطح استان کرمان نصب شد که در نوع خود یک عملیات بزرگ فرهنگی بود.

تدوین تاریخ‌نامه دفاع مقدس استان کرمان



موسسه حماسه ثارا... یکی دیگر از اتفاق‌های فرهنگی حول محور شهید سلیمانی بود که بعد از رفتن او از لشکر ثارا... و حضورش در نیروی قدس انجام شد. در قالب این موسسه که همچنان تحت نظر حاج قاسم بود، تدوین تاریخ‌نامه دفاع مقدس استان کرمان انجام شد. این طرح یک پروژه بسیار گسترده بود که در قالب آن، نقش استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان در جنگ و به خصوص نقش لشکر ثارا... در دفاع مقدس در دست تدوین قرار گرفت.

خود حاج قاسم، مدیریت این پروژه را به عهده داشت. در اولین حرکت، سال ۱۳۸۷ بیش از ۲۰۰ نفر از فرماندهان لشکر

ثارا... با محوریت خود شهید سلیمانی در مناطق عملیاتی حضور پیدا کردند و آغاز پروژه تاریخ‌نامه دفاع مقدس استان کرمان را در همان سال ۸۷ رقم زدند. صحبت‌های حاج قاسم در قرارگاه لشکر ثارا... در اهواز و بعد در خود چاه نفت در منطقه فتح‌المبین و بعد در منطقه اروند، همه فرماندهان را ملزم کرد در این مقوله همکاری کنند و تاریخ‌نامه دفاع مقدس استان کرمان که در ۱۰۲ عنوان پیش‌بینی شده بود به سرانجام برسد. تا الان چیزی حدود ۲۰ عنوان از کتاب‌های تاریخ‌نامه دفاع مقدس استان کرمان منتشر شده است.

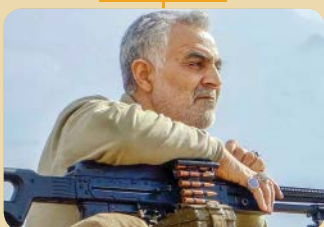
موسسه ثارا... علاوه بر این که تاریخ‌نامه دفاع مقدس استان کرمان را انجام می‌دهد، یک حرکت بسیار بزرگ در حوزه ثبت اطلاعات والدین شهدا در کشور را انجام داد. این موسسه، بزرگ‌ترین بانک اطلاعاتی والدین شهدا در کشور را در اختیار دارد. بیش از ۲۵ هزار مصاحبه با والدین شهدا در ۲۵ استان کشور انجام داده است. اتفاقاتی که در این موسسه رخ داد، به واسطه این بود که خانواده شهدای سراسر کشور به خاطر مزین بودن موسسه به نام حاج قاسم، به آن اعتماد کردند و در نتیجه همکاری‌های لازم را انجام دادند.

اولین گروه پژوهشی تاریخ شفاهی دفاع مقدس

شاید کمتر کسی بداند اولین گروه پژوهشی ثبت شده در وزارت علوم در حوزه مرتبط با دفاع مقدس، به عنوان گروه پژوهشی تاریخ شفاهی دفاع مقدس توسط حاج قاسم و جمعی از فرماندهان کرمان شکل گرفته است. حاج قاسم در حوزه‌های آموزش عالی و در حوزه‌های دانشگاهی کمک می‌کرد و حامی این‌گونه فعالیت‌ها بود. علاوه بر این که مجموعه کنگره پایداری استان کرمان طی ۱۴ سال (هفت دوره) برگزار شد و امروز هزاران مقاله به واسطه برگزاری کنگره‌های ادبیات پایداری ارائه شده است.

۵۰

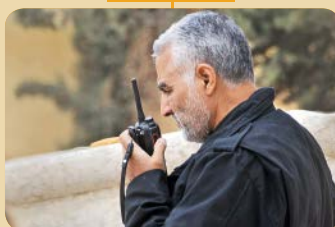
جرف الصخر



عملیات بزرگ، «جرف الصخر» به منظور نجات کربلا و جلوگیری از بسته شدن راه ارتباطی کربلا به بغداد صورت پذیرفت

۴۹

نجات بغداد



عملیات نجات بغداد با هدایت سردار سلیمانی که در نهایت با گذشت شش ماه و تکمیل عملیات‌ها، بغداد از محاصره عناصر داعشی خارج و از اشغال حتمی نجات پیدا کرد

۴۸

نجات اربیل



مرداد ۹۳ داعش فلش حملات خود را به سمت اربیل تغییر داد و مسعود بارزانی با کمک از جمهوری اسلامی، شخصاً با قاسم سلیمانی دیدار کرد

جمله ۲۰ ساله...



مرتضی سرهنگی
نویسنده

اتاق زیاد بزرگ نبود اما دل‌باز بود. چند مبل راحتی سن و سال دار اتاق را دو قسمت کرده بود. طرف بالا یک میز بزرگ قرار داشت که معلوم بود مدیرکل آقای جعفری پشت آن می‌نشیند. یک جوان خوش قواره با موهای پرپشت خرمایی‌رنگ و چشم‌هایی که به قهوه‌ای می‌زد. طرف پایین هم پنجره‌های بزرگ داشت با شیشه‌های تمیز و چند قفسه کتاب. روی این مبل‌های چهار نفرمان نشسته ایم. آقای مدیرکل ارشاد و دستیارش خانم حسینی نژاد که بانوی باوقاری است. طرف دیگر هم او نشسته با موهای فر کوتاه و صورتی گندمی و چشم‌هایی که تا دلت می‌خواهد قشنگ است. لباس ساده پاسداری پوشیده. او برادر «قاسم سلیمانی» است. کنار دستش منم که کرمانی نیستم و تک افتاده‌ام.

قرار است امروز درباره مشکل و کار کتاب‌های کنگره شهدای کرمان حرف بزنیم و تکلیف‌مان را روشن بکنیم. دامنه شنیده‌ها و گفته‌ها یک ساعتی به طول کشید تا جمع شود. همه‌مان چیزهایی یادداشت کردیم که یادمان بماند چه کارهایی را به گردن گرفته‌ایم. معلوم شد حدود ۵۰ عنوان کتاب از خاطرات فرماندهان شهید لشکر ۴۱ ثار... باید نوشته و چاپ شود.

از نوشتن کتاب‌ها خیال‌مان راحت بود. نویسندگی‌های خوبی، خودکارشان را بالا برده بودند. بقیه کارها مثل مراحل فنی و بود و نبود کاغذ و مقوا، چاپ و فرستادن این همه کتاب به کرمان راه‌های مشخص شد.

آخر حرف‌های مان بود. از روی مبل‌های راحتی که بلند شدیم، برادر قاسم سلیمانی جمله‌ای به آقای مدیرکل گفت: «آقای جعفری، اگر جای شما بودم همه بودجه ارشاد کرمان را برای خاطرات جنگ هزینه می‌کردم.» نزدیک ۳۰ سال از آن روز و آن اتاق دل‌باز می‌گذرد. تا تهران برسم این جمله را زمزمه می‌کردم. هنوز هم گاهی به یادش این جمله را به زبان می‌آورم.

۵۳

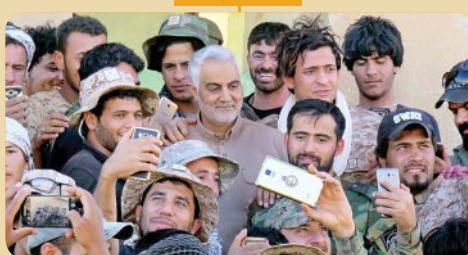
بیجی

در سال ۹۴
آزادسازی
مناطق جنوب
بیجی، یکی
از دشوارترین
عملیات‌ها
سردار سلیمانی
در عراق بود



۵۲

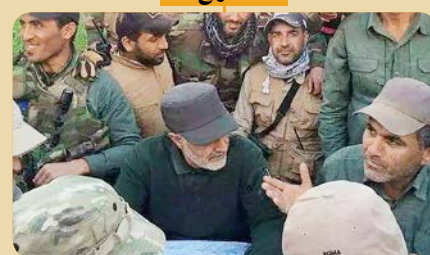
۲۲ عملیات



هوشمندی حاج قاسم نسبت به اهداف دشمن در رسیدن به دریا در
سال ۹۳؛ سقوط حلب با انجام ۲۲ عملیات بزرگ

۵۱

آمرلی



نجات آمرل در شهر یور ۹۳ که اکثریت ساکنان آن
شیعه بودند و تحت محاصره داعش بود

بازخوانی دیدار حاج قاسم سلیمانی با یکی از اشرار معروف جنوب شرق کشور

بارک!... پسر! ما بهت اعتماد کردیم

استفاده کند و شاید مسیری غیر از کارهایی که در گذشته انجام می‌داد، در پیش بگیرد. در آن جلسه حاج قاسم حرف‌هایی نه تنها برای عیدوک که برای تاریخ می‌گوید. فرمانده قراگاه قدس سپاه در جنوب شرق کشور آن زمان فقط ۳۹ سال داشت اما تجربه یک جنگ هشت ساله را پشت سر داشت و از آن مهم‌تر، در مکتبی رشد یافته بود که باعث می‌شد کلامش چون نگاهش نافذ باشد. عیدوک که وارد اتاق می‌شود، حاج قاسم از او استقبال می‌کند. در نبود پدر که پیش از پسر سرکرده گروه اشرار بود، حال مادر عیدوک را جویا می‌شود و به او تبریک می‌گوید که «بالاخره نترسیدی و تا کرمان آمدی!»

فرهنگ اسلامی سپاه

عیدوک ساکت می‌نشیند و حاجی صحبت‌هایش را با نام خدا آغاز می‌کند. همان ابتدا به مخاطبش می‌فهماند که برخلاف تمام جرم‌هایی که مرتکب شده، به این دلیل در امان است که «از نظر قانون شرع اسلام وقتی فردی برای امان آمد، دیگر کسی نمی‌تواند کاریش بکند، ولو این که بخواهد با دندان هم پاره پاره اش بکند. از نظر شرعی و طبق قانون اسلام نمی‌تواند آسیبی به او بزند. من منتها به این خاطر می‌گویم که شاید در ذهنت برخی موارد هم باشد اما در سپاه با یک فرهنگ اسلامی و تقدس اسلامی، اینها رعایت می‌شود.»

حاج قاسم، مسلمان معتقدی بود. این را دوست و دشمن معترف هستند. همین است که صاف می‌رود سر وقت وجدان عیدوک و از او می‌خواهد به فطرت و اعتقادش برگردد: «تو به هر صورت کارهای بسیار بدی کردی، چه ماتور با بکشیم، چه خودت با مرگ طبیعی بمیری؛ در هر صورت، اگر گذشته‌ات را جبران نکنی، قطعاً جهنمی هستی. این تعارف ندارد اما وقتی آمدی به سمت ما، هیچ کاری باهات نداریم. نهایتاً همین که می‌گویم؛ حتی اگر آزاد باشی، هر جا بروی بنشینی و زندگی عادی خودت را بکنی، ۱۰۰ سال هم عمر بکنی یک چیزی همیشه تو را عذاب خواهد داد. همیشه برای اون افراد مظلومی که کشتی و گناهی نداشتند، دچار عذاب وجدان هستی. این را صراحتاً بهت می‌گویم.»

در جای دیگری به او می‌گوید: «تو بیابانی هستی، وقتی وارد زندگی ات بشوی، وقتی بچه‌ات می‌آید پیشش، روی دامنش می‌نشیند، سریع چهره‌اش شهید در ذهنت می‌آید، همیشه [روح] تو را مثل خوره می‌خورد، همیشه وجدانت در فشار و عذاب است.»

مثل خالد بن ولید

حالا که سردار سلیمانی مخاطب را متوجه وجدانش می‌کند، وقت آن رسیده به او راه جبران را هم نشان بدهد: «تو اگر بخواهی گذشته‌ات را جبران بکنی باید صادقانه به نظام بیایی؛ حداقل به همان میزانی که به نظام خیانت و با آن برخورد کردی. اگر واقعا به سمت اسلام آمدی، اسلام و نظام را پذیرفته‌ای، احساس می‌کنی اشتباه کردی و می‌خواهی گذشته‌ات را جبران کنی، شرطش این است اولاد درون خودت اظهار ندامت کنی و در پیشگاه خداوند، خودت را بدهکار بدانی. دوم این که در جهت جبران این گناه بریایی.»



موضوع تامین یا امان نامه‌هایی که حاج قاسم به اشرار جنوب شرق کشور می‌داد، بحث داغی بود که اوایل دهه ۷۰ شمسی در این منطقه مطرح بود. طرح احرار بر همین اساس به اشرار تامین گرفته، توصیه می‌کرد به جای تحصیل مال از راه نامشروع و فروش مواد مخدر، با دریافت امکانات، به امور کشاورزی و آبادانی ورود کنند و اقتصاد منطقه را ارتقا بخشند. حاج قاسم به عنوان فرمانده قراگاه قدس سپاه در جنوب شرق کشور، مسئولیت تامین امنیت در این خطه را برعهده داشت اما او چهره‌ای نبود که صرفاً از قوه قهریه استفاده کند. حاج قاسم به امنیت پایداری می‌اندیشید که بخشی از آن توسط خود اشرار تامین می‌شد!

سال ۱۳۷۴ بعد از چند بار پیغام و پسغام، عیدوک بامری (از اشرار معروف منطقه) شخصاً نزد حاج قاسم می‌آید. او آمده بود تا مانند دیگر اشرار، از تامین نظام اسلامی که ابتکاری از سوی سردار سلیمانی بود،

داده‌ها

۵۴

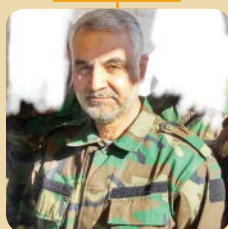
نبیل و الزهرا



در نیمه دوم سال ۹۴ عملیات بزرگ محرم در سوریه با فرماندهی میدان شهید سلیمانی، منتج به آزادسازی قریب به ۴۰ روستا و نبیل و الزهرا شد

۵۵

نجات تدمر

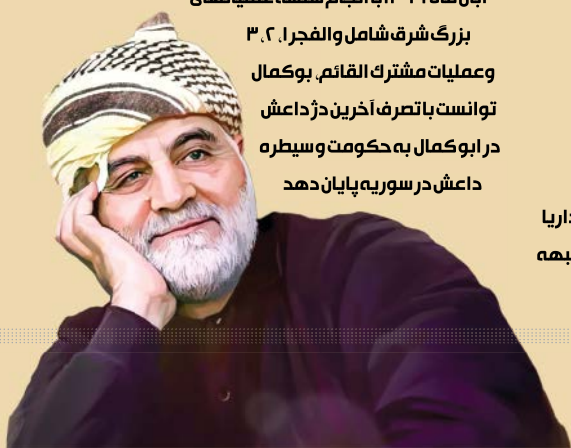


از آزادسازی مناطق اطراف حما، آزادسازی شهر داریا و نهایتاً آزادسازی شهر تدمر از دستاوردهای جبهه مقاومت در سال ۹۵ در سوریه بود

۵۶

بوکمال

آبان ماه ۱۳۹۶ با انجام سلسه عملیاتی بزرگ شرق شامل والفجر، ۳، ۲، و عملیات مشترک القائم، بوکمال توانست با تصرف آخرین دژ داعش در ابو کمال به حکومت و سیطره داعش در سوریه پایان دهد

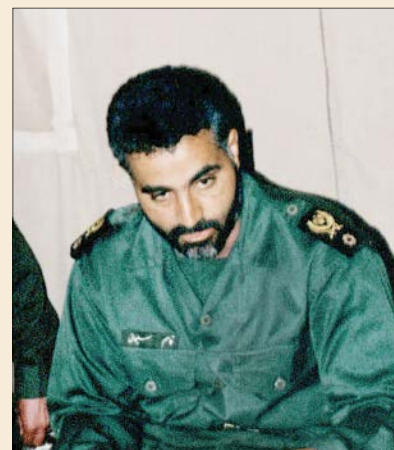




از گذشته تا آینده

آمدی سرباز نظام شدی

بعد مثالی از افرادی می‌زند که «واقعا توبه الهی کرده‌اند» و وارد جنگ تحمیلی شدند و آنجا خدمت کردند: «برخی سابقه تو را نداشتند اما سابقه خوبی هم نداشتند ولی وقتی در جنگ قرار گرفتند، واقعا توبه الهی کردند. رفتند از اسلام دفاع کردند و در راه اسلام هم شهید شدند. آنجا متحول و یک آدم دیگری شدند. امروز هم خانواده و هم خودشان جزو عزیزترین‌ها هستند.» خالد بن ولید مثالی است که حاج قاسم با زیرکی به آن اشاره می‌کند. انگار می‌خواهد از این تشبیه وضعیت اشرار به ماجرای خالد، نتایجی بگیرد: «خالد در جنگ احد مقابل پیامبر شمشیر کشید، شاید در قتل حمزه سیدالشهدا هم نقش داشت و حتما چند نفر از یاران پیامبر را هم در جنگ احد شهید کرد. مقابل پیامبر ایستادن کم چیزی نیست اما همین خالد بعد از فتح مکه تسلیم پیغمبر شده و یکی از فرماندهان فدایی ایشان می‌شود. این برمی‌گردد به فطرت آدم‌ها.» سردار از چیزهایی سخن می‌گوید که خودش به عنوان سرباز مکتب روح... آنها را در میدان دفاع مقدس آموخته بود: «ما ابتدا از رهبرمان در این مأموریت‌ها شنیدیم که اگر کسی دستش را بالا گرفت، شما نمی‌توانید تیر به سمتش بزنید. آن خلبان عراقی هم که بمب می‌انداخت روی سر بچه‌های مان، وقتی می‌آمد پایین، آب و غذا بهش می‌دادیم، می‌بردیم توکمپ اسرای مان، این قانون اسلام است.»



پدر عیدوک با مری پیش از او سرکرده گروه اشرار بود و در واقع عیدوک راه او را ادامه می‌داد. حاج قاسم گذشته مخاطبش را به خوبی می‌داند و از او می‌خواهد برگردد، نگاهی به پشت سرش بیندازد و در این سیر تاریخی حاجی را همراهی کند: «تا الان هرچی بوده، وضع منطقه تان بوده، سابقه تان بوده، پدرتان همین طوری بوده، تو همراهش بودی. دیگران تو را در این کانال انداختند. هی هیزم می‌گذارند روی این آتش. روی بالا بردن‌های بی‌جا، روی احترام‌های بی‌جا... تو وقتی پدرت مُرد چند سالِت بود؟ (۱۴ سال) اصلا شاید شرارت در خون تو نبوده، اینجا نبوده. شاید واقعا در وجودت یک نقطه مثبتی وجود داشته که خدا بخواهد از این نقطه مثبت نجات بدهد.»

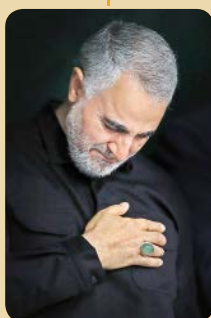
بعد نگاهی به آینده می‌اندازد: «امروز ۲۷ سالِت هست، چشم‌ت را روی هم بگذاری ۲۰ سال دیگر هم تمام می‌شود و تو پیرمردی می‌شوی. وقتی می‌رسد که چه بخواهی چه نخواهی، تو را در لحد این طوری کجکی می‌گذارند! روی تو خاک می‌ریزند. باید جبران آن را بکنی، یعنی برای این که یک جنگ درونی خودت را جواب بدهی، و جدانت باهاش درگیر می‌شود. باید این را حل بکنی و شرطش این است: در درون خودت واقعا نادم بشوی. بعد گناهانت را جبران کنی. امیرالمومنین (ع) می‌فرماید: کسی که خواست توبه کند هفت شرط دارد، یکی جبران گناهان گذشته است، یکی این که گوشت‌هایی را که از راه حرام به دست می‌آید، بریزد... تو باید در جهت خون‌های ریخته شده اظهار ندامت بکنی. یعنی محکم بایستی. یک آدمی بشوی که نظام آن قدر به تو اعتماد کند که بتواند سلاح نظام را به دست تو بدهد و تو خودت را سرباز نظام بدانی... واقعا تبدیل شوی به یک آدمی مثل خالد بن ولید... بعد ادامه می‌دهد: «صد درصد برگردی... صد درصد جهت تو عوض بشود. یعنی این طوری که به سمت قهقرای جهنم می‌روی یک مرتبه برگردی، صد درصد به سمت بهشت می‌روی. این کار را انجام بدهی، بعد بتوانی خانواده‌ات را کنترل کنی، بچه‌هایت، برادرت و همه اقوام را کنترل کنی.»

تدابیر نظامی حاج قاسم به جبر استوار نبود. نزدیک را هم نمی‌دید و به دور دست نگاه می‌کرد. اصلاح اشرار از نظر او یک بعد قضیه بود و تأمین امنیت پایدار منطقه بعد دیگر. او می‌خواست از وجود امثال عیدوک‌ها برای تأمین امنیت منطقه بهره ببرد. همان کاری که سال‌ها پیش رزمندگانی مثل خود او و مثل حاج احمد متوسلیمان و محمد بروجردی و حاج حسین خرازی در کردستان انجام دادند: «مردم منطقه باید این احساس را بکنند که نظام با تو برخورد کرده و تو دگرگون شده‌ای. تو آدم سابق نیستی، صد درصد عوض شده‌ای. آمدی سرباز نظام شدی، یعنی فردا بنده در حوادثی که در بلوچستان اتفاق می‌افتد بتوانم به تو اعتماد بکنم. بگویم تو ۱ تا ۲۰ تا آدم بردار بیاور، برو فلان منطقه در بلوچستان و از حکومت دفاع بکن. آن روز می‌آید؟ سؤال حاج قاسم نه از عیدوک که از وجدان اوست. می‌گوید: «آدم تا وقتی مسلمان نشده، (مثلا یک یهودی که عرق می‌خورد را شلاق می‌زنند، نمی‌زنند. اما وقتی مسلمان شد، اگر عرق خورد، چه کارش می‌کنند؟ شلاقش می‌زنند. قانون اسلام است. پس بنابراین هر کسی که مسلمان می‌شود، چارچوب اسلام را قبول می‌کند. تو وقتی به سمت نظام می‌آیی، من به عنوان مثال گفتم همه آن شاکله نظام را قبول می‌کنی. گردن می‌گذاری و بعد می‌آیی وارد این چارچوب می‌شوی، خب حالا خودت بگو این را ببینم که چی هست؟ در چه وضعی هستی؟ در چه هوایی هستی؟ صادقانه ها!» عیدوک پاسخ می‌دهد: «صادقانه... همه فکرها را کردم که آمدم اینجا. روزی که از پاکستان آمدم فکرهایم را کردم، ما هم در اختیار شما.» اما حاج قاسم با لفظ کاری ندارد. از همان ابتدا بنا را روی وجدان و درون مخاطب گذاشته و باز می‌پرسد: «اگر در آن وادی که من گفتم آمدی، با این دو شرط، یکی این که یک توبه درونی داشته باشی و به وجود بیاوری و دوم این که گذشته سیاهت را جبران و آن را سفید کنی. خب حالا بگو ببینم در وجودت چه می‌گذرد؟ تو اصلا از آنجا آمدی، با چه دیدگاهی آمدی؟ الان چه دیدگاهی داری؟ این را صادقانه بگو.» عیدوک پاسخ می‌دهد: «می‌گویم من در اختیار شما هستم، هرچی شما بگویید. من می‌دانم اشتباه کردم، ما به اشتباه خودمان پی برده ایم.»

۵۹

آخرین سفر

سه‌شنبه ۱۰ دی ۹۸ ایران را به مقصد سوریه ترک و روز بعد جلسه‌ای با سید حسن نصر... داشت. پنجشنبه آخرین هماهنگی‌های جبهه سوریه را با فرماندهان انجام داد و پس از ورود به عراق در ساعت یک و ۲۰ دقیقه نیمه‌شب ۱۳ دی ۹۸ به دستور ترامپ در عملیات تروریستی به‌شهادت رسید



سال ۹۸ اعتراضات گسترده مردمی در عراق با تحریک آمریکایی‌ها شدت پیدا کرد که با درایت حاج قاسم و تلاش جهت وحدت گروه‌های مختلف در راستای منافع ملی، فروکش کرد



۵۸

تلاش برای نجات

اعطای نشان ذوالفقار از طرف مقام معظم رهبری در ۱۹ اسفند ۱۳۹۷



۵۷

نشان ذوالفقار

سرداری که سرباز را فراموش نمی‌کرد

«سرباز» واژه پرمعنایی که سردار سلیمانی وصیت کرده بود روی قبرش آن را حک کنند. نگاه مکتب سازی که در آن انسان‌های میهن پرست و مسلمان پرورش پیدا کردند. شاید در ظاهر دوران دو ساله سربازی، دوران گذاری باشد اما برخی رفتارهاست که می‌تواند مسیر خیلی از افراد را تغییر کند. کاری که شهید سلیمانی استاد آن بود. سیروس دهقان که از سال‌های سربازی با حاج قاسم آشنا شده بود، هنوز با حالات از آن دوران نقل می‌کند. کتاب «همراه» خاطرات اوست که در مورد شهید سلیمانی به چاپ رسیده است.

با آقای قاسم سلیمانی چگونه و از کجا آشنا شدید؟

سال ۱۳۷۵ عازم خدمت سربازی شدم. دوره آموزشی سخت و فشرده نظامی که ۹۰ روز طول می‌کشید، شروع شد و در همان دو هفته اول به صورت فشرده مشق رژه رفتن را آموختیم. معمول این بود که در هفته سوم دوره، تمام گروهان‌های آموزشی را برای شرکت در صبحگاه لشکر ۴۱ ثارا... الان به محوطه اجرای صبحگاه آن لشکر که یگان‌های حاضر در آن متشکل از کارکنان رسمی و وظیفه بودند، می‌بردند. مراسمی به ظاهر عادی و معمولی که در هر دوره‌ای تکرار می‌شد و به نظر می‌رسید مانند یک روز عادی دیگر، با اندکی هیجان و شور و شوق بیشتر به پایان می‌رسد.

با حضور و استقرار واحدهای آموزشی در پادگان، برنامه‌های رسمی آغاز شد و مراسم به آهستگی پیش می‌رفت. مراسمی که برای اولین بار در آن شرکت می‌کردم و با شنیدن خبر حضور سردار قاسم سلیمانی که در آن زمان فرماندهی (لشکر ۴۱ ثارا... یا سپاه ثارا... کرمان که از لشکرهای پیاده نظام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و نیروهای آن از استان کرمان استان سیستان و بلوچستان و استان هرمزگان تأمین می‌شد) و نیز فرمانده ارشد منطقه جنوب شرق ایران بودند، برایم هیجان و شور دیگری پیدا کرده بود.

دستور رژه یگان‌ها در مقابل جایگاه صادر شد. در آن روز گروهانی که من هم در آن سازماندهی شده بودم، به واسطه رژه بسیار خوب و منظمی که در مقابل جایگاه و در حضور سردار سلیمانی اجرا کرده بودیم مورد تشویق قرار گرفت.

آن روزها جنوب شرق کشور درگیر ماجراهایی بود که حضور و آمادگی نیروهای نظامی و انتظامی را بیش از

پیش می‌طلبید و از آنجا که لشکر ۴۱ ثارا... مأموریت مبارزه با اشرا جنوب شرق را به عهده داشت، بعضی از یگان‌های آن مأموریت‌هایی را عهده‌دار شده و نمایندگان نظامی و انتظامی شهرهایی مثل زاهدان، سیرجان، کهنوج، جیرفت، رفسنجان و دیگر شهرهای منطقه بی‌صبرانه منتظر اعلام اسامی و دریافت سهمیه‌های مربوط بودند و سربازان حاضر نیز مشخص شدن یگان‌های خدمتی خود را انتظار می‌کشیدند.

با همه دلهره و اضطرابی که وجود سربازان را پر کرده بود، بالاخره نوبت من هم رسید و با قرار گرفتن مسئول تقسیم نیروی لشکر ۴۱ ثارا... در جایگاه مخصوص و خواندن اسامی، مشخص شد که با تعدادی، حدود ۱۵۰ نفر دیگر از سربازان به عنوان سهمیه در ستاد لشکر انتخاب شده‌ایم و بعد از گذشت یکی دو روز، محل خدمتم نیز در بخش خدمات پرسنلی لشکر تعیین و اعلام شد.

چند روزی از این ماجرا گذشته بود که متوجه شدم مسئول خدمات پرسنلی نیرو، به دنبال راننده‌ای می‌گردد که ضمن آشنایی با شهر تهران، فردی قابل اطمینان و مورد اعتماد باشد و بتواند وظایفی را که برای او در نظر گرفته‌اند به خوبی انجام دهد. من را برای این مأموریت انتخاب کردند. مأموریتی که با گرفتن حکم مربوط و دریافت آدرس مهمانسرای لشکر آغاز و به فوریت راهی تهران شدم. قرار بر این بود تا با تحویل گرفتن یک دستگاه خودروی رنو ۵ سفید رنگ مدل ۷۱ که تنها خودروی مهمانسرا بود، به همه امور ترابری مهمانسرا رسیدگی کنم. رنو ۵ مدل ۷۱ آن روزها در مهمانسرای لشکر برای خودش برو و بیایی داشت و تنها اتومبیل تشریفاتی بود. اهمیت و جایگاه این رنو ۵ وقتی بهتر روشن می‌شود که بدانید این اتومبیل ویژه، همان خودرویی بود که فرماندهی لشکر یعنی سردار حاج قاسم سلیمانی از آن استفاده می‌کردند و زمانی هم که





گفتند: «بینم مگر به شما یاد نداده‌اند که یک نظامی هنگام سوار شدن به خودرو و قبل از نشستن پشت فرمان، باید کلاه خود را بردارد؟» بعد خودشان مهربانانه کلاه را از روی سرم برداشتند و روی داشبورد جلوی خودرو گذاشتند.

با همه ماجراهایی که گذشته بود، سخت در تلاش بودم که بهترین رفتار را داشته باشم، به آرامی به راه افتادیم و تصورم این بود که باید شش‌دانگ حواسم به رانندگی باشد، ضمناً منتظر بودم که هر لحظه رفتار و عکس‌العمل‌هایم مورد قضاوت قرار گیرد اما هنوز فاصله زیادی راضی نکرده بودیم که سردار با همان نگاه محبت‌آمیز، مورد خطابیم قرار داده و پرسیدند: «خب جوان! نگفتی اسم و فامیلت چیست؟ بچه کدام شهر هستی؟ خانواده‌ات در چه زمینه‌ای فعالیت می‌کنند؟ شغل پدرت چیست؟ کمی از خودت بگو.» وقتی توانستم چند کلمه‌ای با سردار سلیمانی صحبت کنم به آرامشی خاص رسیدم. سردار بعد از رسیدن به مهمانسرای لشکر و تجدید وضو، لباس‌هایش را تعویض و لباس نظامی‌اش را پوشید. پس از آماده شدن ایشان به اتفاق به ستاد نیروی زمینی رفتیم.

به محل دژبانی ستاد نیروی زمینی که رسیدیم شیشه سمت خردم را کمی پایین آوردم تا بتوانم صدای دژبان را بشنوم و به سؤالاتی که می‌پرسد، پاسخ دهم اما هنوز صحبتی بین من و دژبان حاضر در محل صورت نگرفته بود که سردار فرمودند: «شیشه را کامل پایین بیاورید. یادتان باشد که باید همیشه به دیگران احترام بگذارید و ضمناً جواب دژبان را کامل بده. کارت تردد را واضح و به خوبی به این همکار نشان بده.»

آقای سلیمانی اهل تبعیض و تشریفات بود؟

حاجی برای خودش اصول و پایه‌های مستحکم اخلاقی و انسانی داشت که به هیچ وجه از آنها نیز عدول نمی‌کرد. چند سال پیش سردار سلیمانی برای شرکت در همایش فرماندهان نیروی زمینی سپاه، به همراه شورای فرماندهی و تعدادی از مسئولان لشکر ۴۱ ثار... به تهران آمده بودند و مسئول خدمات پرسنلی لشکر، برخلاف رویه و شیوه مرسوم ایشان، دستور داده بود برای حاج قاسم مرغ و ماهی طبخ کند. موقع صرف غذا فرارسید. همه حاضران برای صرف ناهار آماده شده بودند و سفره‌ای برای همه پرسنل لشکر پهن شده بود. غذای موجود در آن خورش بادمجان بود و برای سرو غذای سردار در اتاق ایشان سفره پهن شد و مرغ و ماهی به اندازه سردار سرو شده بود. وقتی سردار متوجه شدند غذای بقیه افراد، خورش بادمجان است و مقابل ایشان مرغ و ماهی قرار دارد، با عصبانیتی که در رفتارشان مشخص بود و در عین حال سعی می‌کردند رعایت سفره را نکنند، بدون درنگ بابت این پذیرایی خاص به مسئول مهمانسرا تذکر و



دغدغه

نوع نگاه حاج قاسم سلیمانی به سربازها چگونه بود؟

من و همه همکارانی که در خدمت سردار بودیم به عینه می‌دیدیم که ایشان در عین وجود گرفتاری‌ها و مشغله‌های فراوان هیچ‌گاه از اطرافیان و همراهان خود غافل نیست. به شکلی که در اکثر اوقات وقتی به همراه ایشان به ستاد نیروی زمینی (دفتر سردار عزیز جعفری) می‌رفتیم و جلسات مربوطه گاه تا زمان ناهار و نماز طول می‌کشید، شک نداشتم که برخلاف همه گرفتاری‌های کاری و ساعت‌های متمادی بحث و گفت‌وگو درباره حساس‌ترین موضوعات کشور حواس‌شان به من نیز هست.

معمولاً در فرصت و زمان‌های تعیین شده برای نماز و صرف ناهار، بدون استثنا و حتماً یک نفر را می‌فرستادند و من را برای خواندن نماز و صرف ناهار دعوت می‌کردند. موضوعی که منحصر به شخص من نبود و بارها شاهد بودم حتی یک سرباز را که به طور معمول، مشغول انجام وظیفه بود نیز فراموش نمی‌کردند. توجه به شخصیت و شأن انسانی افراد در هر لباس و منصبی برایشان مهم بود.

مورد استفاده سردار نبود، بقیه کارکنان لشکر که برای مأموریت به تهران می‌آمدند، تردد‌های‌شان در سطح شهر را با این اتومبیل انجام می‌دادند.

یک روز اعلام شد فرماندهی لشکر فردا صبح به تهران خواهند آمد و این حرف یعنی این‌که قرار بود برای اولین بار وظیفه جابه‌جایی فرماندهی لشکر را به عهده داشته باشم. دلهره‌ای شیرین و استرسی که زیر پوستم می‌دوید و سراسر وجودم را فرا می‌گرفت، همراه بود. روز موعود، رأس ساعت پنج و نیم صبح با همراهی مسئول مهمانسرا، آقای موسی اکبری، راهی فرودگاه مهرآباد شدیم و در محل ترمینال شماره ۴ به استقبال ایشان نشستیم. وقتی حاج آقا را دیدم، احترام نظامی به جای آوردم. جلوتر رفتم و قصد داشتم کیف و لباس نظامی سردار را (که درون کاور مخصوص قرار داشت) بگیرم اما حاج قاسم با نگاهی آکنده از مهر و محبت پدرا نه مانع شدند و ضمن این‌که وسایل شخصی خود را در دستان‌شان جابه‌جایی کردند، گفتند: «بفرمایید؛ شما بروید کنار خودرو، من هم می‌آیم.» به نزدیکی خودروی اختصاصی لشکر که رسید، جلورفتم تا در خودرو رونو۵ سازمانی را باز کنم و کمک کنم تا سوار شوند؛ ولی سردار در حالی که در خودرو را گرفته بود و مهربانانه نگاهم می‌کرد، گفت: «نه پسر! نیازی به این کار نیست.» از شدت استرس و اضطرابی که سراسر وجودم را فرا گرفته بود به سرعت پشت فرمان ماشین نشستم و این در حالی بود که اصلاً یادم نبود که قبل از نشستن پشت فرمان کلاه نظامی‌ام را بردارم. از نگاه خردم همه چیز مرتب بود و می‌رفتم که خیلی عادی کارم را انجام دهم اما هنوز در روی صندلی راننده ثابت نشده بودم که سردار با نگاهی محبت‌آمیز و بالبخندی که صورت‌شان را زیباتر کرده بود،

بلافاصله دستور دادند از این غذای خاص طبخ شده برای ناهار سربازان نیز سرو شود و بدون هیچ تظاهری و تکبری مشغول صرف غذای خورش بادمجان که برای پرسنل لشکر و سربازان تهیه شده بود، شدند. فضای سنگین ناشی از این اقدام مهمانسرا که جو سنگینی را به وجود آورده بود، با لبخند و تبسم سردار و رفتار بی‌ریا و پدرانۀ ایشان شکست و همه با مهر و صفا غذایی را که یکدست و یک شکل شده بود، میل کردند.

در مدت خدمت سربازی که برخی روزها کنار حاج قاسم حضور داشتید، کدام رفتار ایشان بیشتر نظر شما را جلب کرد؟

توجه و پیگیری مسائل مربوط به ایثارگران یکی از برنامه‌های تعطیل ناشدنی حاج قاسم بود. خاطرم هست جانباز ایثارگری به نام «حاج محب فارسی» برای درمان به تهران آمده بودند و در مهمانسرای لشکر اقامت داشتند. سردار سلیمانی زمانی که از این موضوع خبردار و متوجه شدند درمان این جانباز عزیز از نظر زمانی و طول درمان به درازا خواهد کشید، با اصرار زیاد خانواده ایشان را از شهر زابل به تهران آوردند و در طبقه دوم مهمانسرا اسکان دادند.

این در حالی بود که مداوای آن برادر طولانی شد و ضرورت داشت مدت بیشتری در تهران اقامت داشته باشند. در سال دوم اقامت حاج محب، سردار دستور دادند آپارتمانی برایشان اجاره کردند تا کار مداوای آن عزیز راحت‌تر دنبال شود. از آنجا که توجه به این موضوع و مداومت در توجه به درمان آن جانباز ایثارگر، برای حفظ و ترمیم روحیه و گرمی و توسعه روابط خانواده ایشان بسیار مفید بود، حاج قاسم شخصا پیگیر امور درمان و زندگی هم‌رزم ایثارگر خود در دوران دفاع مقدس بودند.

بعد از پایان دوره خدمت سربازی چه کردید؟

وقتی برای تسویه حساب و دریافت کارت پایان خدمت به کرمان برگشتم، یکی از شانس‌های بزرگ زندگی‌ام این بود که سردار اطلاع پیدا کردند در حال تسویه حساب هستم و خدمتم به پایان رسیده است. ایشان پیغام دادند به مهمانسرای لشکر در کرمان بروم. به دفترشان رفتم و کمی منتظر ماندم. ایشان بعد از جلسه‌ای که با فرماندهان تیپ‌ها داشتند، صدایم زدند و با مهری آمیخته به بزرگواری و محبت گفتند: «آقای دهقان مدت خدمت سربازی شما به خوبی و با رضایت مسئولان تمام شده است؛ تمایل دارید وارد سپاه شوید؟» از خود بیخود شده بودم به واسطه محبت‌ها و رفتار پدرانۀ و محبت‌آمیزی که در دوران سربازی از ایشان دیده و سخت مجذوب شخصیت سردار شده بودم، بدون درنگ پاسخ دادم: «بله سردار» صدایم کمی می‌لرزید و انگار

کنترلی بر رفتارم نداشتم؛ اما لحظه‌ای نگذشته بود که سردار با همان مهربانی و نگاهی آکنده از مهر و صفا گفتند: «خوب است! برو چند روزی فکر کن و اگر تصمیم گرفتی که در سپاه استخدام شوی، خبرش را به آقای جهانشاهی (محافظ وقت سردار) بده و بعد هم مراجعه کن تا دستور بدهم مقدمات جذب و گزینش شما انجام شود.» همان لحظه هم به آقای جهانشاهی گفتند: «اگر آقای دهقان خواست در سپاه استخدام شود، مقدمات گزینش‌شان را فراهم کنید. ضمناً به مسئول گزینش لشکر هم بگویید من معرفش هستم.» در نهایت و برخلاف تردیدهایی که گاه با هجوم آنها خلع سلاح می‌کردند، بالاخره تصمیم خودم را گرفتم و به کرمان، شهر آرزوهایم برگشتم. تصمیم گرفته بودم وارد سپاه شوم.

حاج قاسم زمانی که به تهران آمدند، بعد از مدتی مجبور شدند خانواده خودشان را هم به تهران بیاورند. یادتان هست برای اسکان خانواده چه کار کردند؟

در همان ایام که به دنبال منزلی مناسب برای اسکان خانواده حاج قاسم بودیم، به پیشنهاد یکی از آشنایان و هماهنگی انجام شده از سوی دفتر، برای دیدن منزلی به اتفاق سردار به آدرسی که در خیابان دولت مشخص شده بود، رفتیم. نزدیک غروب آفتاب و زمان فضیلت نماز بود و چون می‌خواستیم زمان را از دست ندهیم با عجله همه کارها را هماهنگ کردیم؛ اما چون خانواده در آن واحد ساختمانی زندگی می‌کردند، سردار برای مراعات حال آنها به تنهایی وارد منزل شدند. منزل را دیدند و به سمت خودرو برگشتند. به محض این‌که داخل خودرو نشستند، رو به من کردند و گفتند: «آدم‌ها را نمی‌شود فقط از ظاهرشان شناخت. خوش به حال این خانواده. با این‌که پدر خانواده صورتش را تراشیده بود و ظاهر خیلی شرعی نداشت اما این آقا، دو فرزندشان که

یک پسر و دختر جوان بودند و همسر ایشان، با رسیدن زمان فضیلت نماز و همان اول اذان، سجاده‌های‌شان را پهن کرده و در حال خواندن نماز اول وقت بودند و ما متأسفانه به چنین خانواده‌هایی، نگاه دیگری داریم.»

از نوع رابطه حاج قاسم با فرزندان شهید ابراهیم بگوید.

اگر اجازه بدهید این سؤال را با یک خاطره پاسخ بدهم. حاج قاسم اوایل سال ۱۳۷۹ چند روزی را برای ادای احترام به شهدای کرمان و دیدار با پدر و مادر عزیزشان به این شهر رفتند. روز سوم با چهارم فروردین بود که به اتفاق فرزند ارشد دخترشان و پنج یاشش نفر از فرزندان دختر شهید به تهران برگشتند. یک روز در تهران بودند که من را خواستند و با توضیحی کوتاه فرمودند: «یک خودروی ون تدارک ببینید و با محلی در جنگل‌های حومه آمل - که مقر سپاه بود- نیز هماهنگ کنید.» با هماهنگی‌های انجام شده یک دستگاه خودروی ون تحویل گرفتم و به اتفاق ایشان، فرزندشان و آن چند دختر خانم فرزند شهید به محلی که برای گشت و گذار و تفریح بچه‌ها آماده شده بود، رفتیم. افسوس که حاج قاسم در هیچ شرایطی اجازه فیلمبرداری و تهیه گزارش نمی‌دادند و به خصوص در چنین مواقعی می‌خواستند به دور از هر حاشیه و مزاحمتی برای مهمانان عزیز ایشان، بچه‌ها در محیطی آرام، صمیمی و جذاب لحظات خوب و خوشی را تجربه کنند. سفر آغاز شده بود و اگر کسی حاج قاسم را نمی‌شناخت، واقعا تصورش این بود پدری که خیلی هم گرفتاری و مشغله کاری ندارد، برای سفر و تفریح با دخترانش به گردش می‌رود. حالا سردار، عمو قاسم شده بود و واقعا در آن سفر دو یا سه‌روزه آن چنان صمیمی و گرم و با محبت رفتار می‌کرد که با اطمینان می‌توان گفت جای خالی پدران شهید این فرزندان با محبت ایشان پرمی‌شد. این در حالی بود که من به دلیل آشنایی و اطلاع کلی از برنامه‌ها و





تکرار کردند به خدا قسم مزد من و شما و مرتضی و باقر این درجات و این مسئولیت‌ها نیست! ما از این پست و مقام‌ها چی می‌خواهیم قاسم؟» با گفتن این حرف‌ها، دوباره هر دو گریه کردند و وقتی به محل منزل ایشان رسیدیم فوراً از خودرو پیاده شدم تا آن دو یار صمیمی با همدیگر راحت‌تر باشند. زمان گذشت و آن عزیزان بعد از گذشت یک ربع ساعت از خودرو پیاده شدند. واقعا چه تماشایی بود خدا حافظی این دو یار جان و دل کندن شان از یکدیگر چقدر سخت بود. فاصله منزل سردار کاظمی با منزل سردار سلیمانی به فاصله یک‌کوپه بود و به نحوی بود که دیوارهای منزل آنها از حیاط به هم متصل بود. وقتی به مقصد می‌رسیدیم و به منزل سردار کاظمی نزدیک می‌شدیم، ایشان، سردار سلیمانی را تا درب منزل مشایعت می‌کردند و بارها اتفاق افتاده بود که سردار سلیمانی نسبت به سردار کاظمی همین رفتار را انجام داده بودند و به حق تماشایی بود رفاقت آنها.

که در لحظات حضور در کنار سردار کاظمی در پوست خود نمی‌گنجیدند و انگار به یکی از آرزوهای خود دست یافته بودند. بعد از مراسم تودیع و معارفه آقای کاظمی در مجتمع غدیر نیروی زمینی سپاه، تمام فرماندهان جمع بودند. قبل از جلسه، ناهار تدارک دیده شده بود. سردار کاظمی به اتفاق سردار سلیمانی بدون صرف غذا، به دفتر نیروی زمینی مراجعه کردند و سردار حاج احمد کاظمی کار را از همان لحظه و با حضور سردار سلیمانی شروع کرد.

با نزدیک شدن دفتر کار این دو یار قدیمی و صمیمی به هنگام بازگشت به منزل و بیشتر اوقات در پایان شب یا پایان جلسات فرماندهی کل با همدیگر و در یک خودرو سوار می‌شدند و من هر دوی آن عزیزان را به منزل می‌رساندم. یک ماه قبل از شهادت سردار کاظمی، زمانی که بعد از جلسه شورای فرماندهی از مجموعه جهان‌آرا بیرون آمدند، داخل ماشین سردار کاظمی کنار محسن اسدی -راننده ایشان- مشغول صحبت بودم. ما به صورت دائم با هم بودیم و زمانی که سردار کاظمی زودتر از سردار سلیمانی جلسات را ترک می‌کردند آقای محسن اسدی با خودرو جلوتر می‌آمدند و من هم جلو می‌رفتم و به ایشان ادای احترام و احوالپرسی می‌کردم. یک روز سردار حاج احمد کاظمی از من پرسیدند: «ببینم! حاجی بعد از جلسه به منزل می‌روند؟» من گفتم: «نه حاج آقا! ایشان در محل نیرو جلسه دارند.» حاج احمد نزدیک یک ربع در محوطه قدم زدند و منتظر سردار سلیمانی ماندند. وقتی سردار سلیمانی آمدند، سردار حاج احمد کاظمی به من گفتند: «شما ماشینت را بیاور» و به محسن اسدی هم گفتند پشت سر ماشین دهقان بیا. بعد هم رو به حاج قاسم کردند و گفتند: «قاسم! بنشین تا با هم به سمت منزل برویم، می‌خواهم با شما صحبت کنم. سردار سلیمانی به احترام حرف ایشان، جلسه آخر را به جانشین خودشان واگذار کردند و به اتفاق سردار کاظمی در صندلی عقب خودرو نشستند. حرکت کردیم و بعد از خروج از ستاد مشترک، آن دو بزرگمرد با هم شروع به صحبت کردند. مسافت زیادی را طی نکرده بودم که متوجه شدم در صندلی عقب خودرو غوغایی است. سردار کاظمی به واسطه دل‌تنگی برای یاران شهید خویش، حال خاصی پیدا کرده و انگار آن دو یار دیرین از خود بیخود شده به هم دل داده بودند و اشک می‌ریختند. به گونه‌ای که من هم پشت فرمان حالم منقلب شد و با دیدن آن صحنه متوجه شدم آنهاگر چه روی زمین قدم می‌زنند و در کنار ما نفس می‌کشند، اما واقعا دل در گرو مسائل زمینی ندارند. حاج احمد رو به سردار سلیمانی کردند و گفتند: «حاجی! مزد چندین سال جهاد ما این است؟ می‌ترسم در بستر بیماری بمیریم و شهادت نصیب ما نشود. و با حزن و اندوه

مشغله‌های کاری سردار، به خوبی می‌دانستم هر لحظه و دقیقه عمر ایشان با هزاران دغدغه و فکری می‌گذرد که در حوزه‌های مختلف به ایشان سپرده شده است اما حاج قاسم با مهربانی و مهر فراوان طوری با بچه‌های شهدا که دختر خودشان هم در کنار آنان حضور داشت، رفتار می‌کرد که انگار همه وجود و هستی او وقف بچه‌هاست و هیچ کار دیگری در دنیا ندارد.

• نوع رفتار حاج قاسم با افسار مستضعف و ضعیف جامعه چگونه بود؟

حاج قاسم هیچ زمان نسبت به این طیف از جامعه و دستفروشی که سر چهارراه‌ها دیده می‌شدند، بی‌اعتنایا نامهربان نبودند. در همه موارد، حتی اگر در یک روز چند بار تکرار می‌شد، سردار بلا استثنا نسبت به وجود چنین وضعیت و دیدن این افراد که آنها را هم‌نوع و به شکلی اعضای خانواده بزرگ اجتماعی خود می‌دیدند، ناراحت شده و حتی اگر فرصت و موقعیت ایستادن و دلجویی از آنان را نداشتند، به لحاظ روحی و عاطفی، مهر و محبت خودشان را نسبت به آنان نشان می‌دادند و غم و ناراحتی در چهره مهربان سردار به خوبی احساس می‌شد. وقتی هم فرصتی بود، این افراد را صدا می‌زدند و (مثلا اگر آن فرد زن بود) با مهربانی و لبخند می‌گفتند: «مادر! قیمت این جوراب‌ها و لیف‌ها چند است؟ ببینم چند تا از اینها همراه‌تان دارید؟»

بارها شاهد بودم از آنها خرید می‌کردند و اگر احیاناً مبلغ پولی که همراه داشتند کم بود، مبلغی را هم از من می‌گرفتند. همچنین بچه‌های کار را با لفظ عمو صدا می‌کردند و می‌گفتند: «عمو! عزیز دلم، قیمت این وسایل چند است؟» و باز هم بارها شاهد بودم که گاهی تمام وسایل آن بچه را می‌خریدند تا آن کودکان حداقل آن روز را بیشتر از زمانی که تا آن لحظه گذشته بود در خیابان نمانند و همیشه هم نسبت به وضعیت آنها ابراز ناراحتی کرده و می‌گفتند: «چرا ما مسئولان، درست عمل نمی‌کنیم تا این مناظر به وجود نیاید؟»

این موضوع واقعا یکی از اموری بود که به سادگی از کنار آنها عبور نمی‌کردند و با وجود مسئولیت‌ها و مشغله‌های سنگین کاری که بر دوش داشتند، هرگاه با آن روبه‌رو می‌شدند، نسبت به آن واکنش نشان داده و با تأسف و غمی که در چهره ایشان به وضوح موج می‌زد، می‌گفتند: «چرا ما مسئولان به گونه‌ای عمل نمی‌کنیم تا شاهد چنین صحنه‌هایی در شهرهای کشور نباشیم؟»

• یکی از بهترین دوستان حاج قاسم، سردار شهید حاج احمد کاظمی بودند. از دوستی این دو شهید خاطره‌ای دارید؟

در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۸۴، سردار حاج احمد کاظمی به فرماندهی نیروی زمینی سپاه منصوب شدند. سردار سلیمانی از این انتصاب آن قدر خوشحال بودند

در کنار رهبران بزرگ

فرماندهان بزرگ شکل می‌گیرند

گفت و گو با دکتر موسی نجفی، استاد تمام و رئیس پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هیچ وقت با قیام مسلحانه موافق نبودند، مثلاً مأمورهای یک حکومت را بگیریم و بکشیم، حتی در حکومت شاه. چون نظر مثبتی به این کار نداشتند، می‌گفتند مردم باید بیدار شوند و با حرکت‌های ترور و تروریستی اصلاً موافق نبودند. ایشان می‌گفتند وقتی مردم بیدار شوند، خودشان حرکت می‌کنند اما برخی آن ایده‌ای را که اول مصاحبه از آن یاد شد در کشورهای دیگر جلو بردند و چون کار نپخته‌ای درآمد، ضررش از نفعش بیشتر بود.

بعد وقتی که آن جریان نابود شد و امام حساسیت نشان دادند، آن قضیه انحرافی از بین رفت. آرام آرام در سپاه این حرکت به قضیه سپاه قدس تبدیل شد. به خصوص بعد از فرماندهی حاج قاسم یک نظم و نسقی هم گرفت. به نظر من کار مهم حاج قاسم در صدور انقلاب این بود که جنبه سخت‌افزاری صدور انقلاب را اول به نرم‌افزار تبدیل کرد و دوم بحث صدور انقلاب را، ایشان طبیعی مطرح کرد نه مهندسی شده؛ این هر دو مهم است. شاید بگوییم پس ورود ایشان به قضیه داعش یا رفتن ایشان به فلسطین چه بوده؟ آنها جنبه تدافعی داشته، یعنی دشمن مانع ایجاد می‌کرد و اصلاً قضیه سوریه برای کشور جمهوری اسلامی و جبهه مقاومت هم خطرناک بود و اینجا دیگر نمی‌شد فقط کار نرم‌افزاری کرد و کار سخت‌افزاری هم لازم بود. منتها نرم‌افزار اولویت داشت ولی آن هم در هماهنگی با دستگاه‌های دیپلماسی، وزارت خارجه، سازمان فرهنگ و

انقلاب اسلامی ایران از روز اول نگاهی تمدنی داشت و هیچ‌گاه خود را محدود به مرزهای جغرافیایی نمی‌دید؛ هرچند ایران اساسی‌ترین پشتیبان و محل قدرت‌گیری انقلاب اسلامی بود و ویژگی‌هایی داشت که باعث تمایز انقلاب اسلامی ایران از دیگر انقلاب‌ها می‌شد. طی سال‌های پس از انقلاب، نهادهای زیادی برای ترویج فرهنگ انقلاب اسلامی تأسیس شد که شاید موفق‌ترین آنها سپاه قدس و به‌ویژه در دوره فرماندهی شهید سلیمانی بود. این موضوع چالشی را در مصاحبه با دکتر موسی نجفی بررسی کردیم. نجفی که نگاهی تاریخی و تمدنی به موضوعات روز کشور دارد، با تشبیه شهید سلیمانی به یکی از سرداران دوران صفوی، به صورت ضمنی ایران فعلی را با زمان اوج اقتدار دوره صفویه - یعنی دوره شاه‌عباس - مقایسه کرد.

یکی از بحث‌های مهم در انقلاب اسلامی بحث تمدن اسلامی است. از ابتدای فعالیت‌های امام خمینی (ره) و دیگر مبارزان مشخص بود که انقلاب اسلامی محدود به مرزهای جغرافیایی نمی‌شود. اوج این فعالیت را می‌توان در دوره مدیریت شهید سلیمانی در سپاه قدس و نتیجه آن را در منطقه مشاهده کرد. آیا شما این تحلیل تاریخی را قبول دارید و آن را یک حرکت رو به جلو و موفق می‌دانید؟

ماه‌های ابتدایی پیروزی انقلاب اسلامی در سپاه یک واحدی درست شد که البته مدتی بعد به انحراف رفت به نام «واحد نهضت‌ها» که سیدمهدی هاشمی معدوم هم این حرکت را دست گرفت و یک حرکتی شد

که اینها به کشورهای دیگر می‌رفتند و حتی با برخی کشورها مانند لیبی ارتباط داشتند. یک مدتی هم شهید محمد منتظری این فکر را جلومی‌برد، ولی این افراد اول انقلاب خیلی برای صدور انقلاب عجله داشتند و فکر می‌کردند مشکل صدور انقلاب، سخت‌افزار است. همین امر باعث شد اینها انقلاب را درست نشناسند که بخواهند درست آن را معرفی کنند، هم خیلی عجله داشتند که بقیه آن کشورها را به هم بریزند. این امر باعث ایجاد بدبینی و ناهماهنگی زیادی در کل کشور و منطقه نسبت به ایران شد و این تصور به وجود آمد که اینها شاه را سرنگون کردند، حالا نوبت ماست و کشورهای دیگر در مقابل انقلاب اسلامی از اول گارد گرفتند. از این موقعیت تنها کسی که استفاده کرد صدام بود. نه این‌که آنها آدم‌های علیه‌السلامی بودند، آنها بعضی‌های‌شان آدم‌های نوک‌صفتی بودند اما نوک‌صفتی هم درجه دارد. آنها وقتی احساس کردند ایران یا آن واحد نهضت‌ها می‌خواهد صدور انقلاب کند و سر وقت آنها برود، آنها هم سرکوب‌شان شدیدتر شد به حدی که کلام‌های‌شان را روی انقلاب

بستند و احتمالاً بیشتر به دامان آمریکا رفتند؛ یعنی همه اینها ضرری بود که آن موقع از این کار نپخته و نسنجیده پیدا شد. به‌طور طبیعی وقتی انقلاب خودش را محکم و مستحکم می‌کرد، خودش را صادر می‌کند. اینها می‌خواستند یک جواری خودش را متولی و مثلاً نماینده این کار کنند که واقعا هم نبودند!

مسئولان انقلاب تصمیم گرفته بودند که انقلاب خودش را در مجامع بین‌المللی و در بین ملت‌ها مطرح کند. امام خمینی (ره) هم روش خاص خودش را داشتند. می‌دانید امام (ره)



• برخی افراد درباره بحث فعالیت‌های ایران در منطقه و در کشورهای مثل عراق یا سوریه شهابانی را مطرح می‌کنند که حضور ایران در این کشور را نوعی اترگذاری بیش از حد یا دخالت می‌دانند. شما در پاسخ به سؤال قبلی فرمودید که حضور ما در برخی مواقع تدافعی بوده است. آیا حضور ما در منطقه واقعا تدافعی بوده یا به دلیل تأمین منافع ملی کشورمان بوده است؟

صرف نظر از تدافعی یا منافع ملی، اصولا اگر یک کشوری بتواند در جای دیگری نفوذ کند، نشان از قدرت آن کشور است. دنیا این موضوع را پذیرفته و معمولا هم، حکومت‌های کشور مقصد از این قضیه دلخور می‌شود. مگر خود ما الان خوش‌مان می‌آید غربی‌ها در کشورمان نفوذ کنند؟ خب ما هم خوش‌مان نمی‌آید اما او این قدرت را دارد. در اینجا قدرت نرم است که به قدرت سخت وصل می‌شود و کشورها هم از این ظرفیت استفاده می‌کنند و معمولا هیچ کشوری این قدرت را از دست نمی‌دهد. شما اصلا فکر کنید اگر وهابی‌های سعودی می‌توانستند در تمام کشورهای اسلامی پایگاه می‌زدند، ولی محور مقاومت مأمور است که از نفوذ برخی کشورهای وهابی جلوگیری کند. این که ما الان به قول غربی‌ها در پنج پایتخت عربی نفوذ داریم، این پیش از این که کار مهندسی شده باشد، به نظر من هویت تاریخی است که به طور طبیعی ما، ابتدا در کشورهایی که هم مذهب ما هستند - مسلمان بودنش یک مسأله است - نفوذ داریم و می‌بینیم تمام این خط، خطی است که معمولا به تشیع نزدیک تر است. خب خیلی این موضوع طبیعی است، این استفاده تاریخی ما از این قضیه است، چرا این کار را نکنیم؟ وقتی می‌توانیم در هفت، هشت، ۱۰ کشور و کشورهای نزدیک مذهب ما، حتی کشورهایی که با ما هم زبان هستند مثل هند، پاکستان، افغانستان و تاجیکستان یا حتی در کشورهای دیگر بتوانیم نفوذ کنیم، حتی در بوسنی بتوانیم برویم، چرا نرویم؟! یعنی این یک قدرتی به یک کشور می‌دهد که از زبانش استفاده کند. مگر خود انگلیسی‌ها از زبان انگلیسی برای نفوذشان در جهان استفاده نمی‌کنند؟ مگر فرانسوی‌ها نکردند؟ مگر بین این دو کشور سر این که زبان بین‌المللی کدام زبان باشد، اختلاف نبوده؟ این، یک امر مذمومی نیست، بسیار ممدوح است و قدرت ملی کشور را چند برابر می‌کند.

مطلبی هم که اشاره کردید راجع به انقلاب اسلامی و انقلاب فرانسه؛ در تطبیق این دو انقلاب من معتقدم انقلاب اسلامی هم مثل انقلاب فرانسه، اسم ایران روی آن است اما ایرانی نیست. انقلاب اسلامی به جهان اسلام نظر دارد ولی پایگاهش ایران است و این به خود ملت ایران هم یک قدرت مضاعف و زیادی اعطا می‌کند و لزوما چیز بدی نیست!

• درباره شخصیت حاج قاسم و رهبری ایشان در سپاه قدس بعد از شهادت ایشان نظرات متفاوتی مطرح شد. خیلی‌ها سعی کردند ایشان را یک رهبر یا یک قهرمان ملی جلوه بدهند اما رهبر انقلاب در یکی از بیاناتشان شهید سلیمانی را «ملی‌ترین و

ارتباطات و حتی جهاد سازندگی. می‌دانید که جهاد سازندگی در آفریقا پروژه‌هایی داشت و به مناطق محروم آنجا کمک می‌کرد. در قضیه داعش چون کشور در خطر بود حاج قاسم وارد می‌شود. در قضیه عراق وقتی مردم داشتند سلاخی می‌شدند یا در شهر آمرلی، شیعیان داشتند از بین می‌رفتند، دیگر نشود فقط کار فرهنگی یا کار نرم افزاری کرد و حاج قاسم به موقع وارد فاز سخت‌افزار هم شد. کسی نمی‌گوید سخت‌افزاری یا مثلا اقدامات نظامی نباشد ولی باید در جای خودش باشد، نه این که اول کار که هنوز نه به بار است نه به دار است، وارد فاز نظامی شوید. در این مرحله نظامی هم حاج قاسم واقعا درخشید و این در زمانی بود که انقلاب دیگر برای خودش تثبیت شده بود و می‌طلبید که موانع را بردارد. از این جنبه به نظرم می‌آید دو کار حاج قاسم؛ یعنی تبدیل سخت‌افزار به نرم‌افزار با اولویت نرم‌افزار و ورود سخت‌افزار در جای خودش و دوم، حرکت طبیعی به جای حرکت مهندسی از اصول اساسی حرکت حاج قاسم بود. مثلاً در قضیه یمن، مابه یمنی‌ها نگفتم انقلاب کنند، شیعیان یمن مورد یک ظلم تاریخی قرار گرفته بودند و تشکیلات خودشان را داشتند، ایران هم به آنها کمک داد یا بحرینی‌ها که برای قیام‌شان از ما الهام گرفتند، ولی هیچ وقت این گونه نبوده که ایران برود یک هسته مسلحانه در آن کشورها درست کند.

امتی‌ترین: شخصیت ایران خواندند. تأکید بر این دو اصطلاح، نشان می‌دهد که محدود کردن شهید سلیمانی به یک قهرمان ملی اشتباه است و باید با نگاه امت‌محور به این شخصیت طراز اول ایرانی تکریم‌شده شود.

به نظر من اینها مانع‌الجمع نیست، چون ایشان که به عنوان یک ناسیونالیست ایرانی مطرح نیست. ایشان اهل کرمان است و همین کرمانی بودن، یعنی ایرانی بودن. ایشان که عرب نبوده یا مثلاً ترک یا افغانی؛ ایرانی است و این موضوع اشکالی ندارد. من قبلاً هم گفته‌ام که حاج قاسم یک فرد نیست، یک جریان است اما این جریان در یک فرد تبلور پیدا کرده است. این موضوع را در سطوح بالاتر می‌توانیم در مورد ائمه مشاهده کنیم. درست است که ائمه ما از نظر فردی خیلی ممتازند، عصمت دارند، معصوم هستند اما جریان امامت یک جریان است. ما می‌توانیم ائمه را در جریان امامت نگاه کنیم؛ یعنی هر در فردیت خودشان در نظر بگیریم و هم در جریان امامت و اینها مانع‌الجمع نیست و هر دوتایش هم یکی است.

در مورد شخص حاج قاسم، صفات خیلی خوبی داشته‌اند اما ایشان بدون انقلاب اسلامی معنا نمی‌دهد، انقلاب اسلامی هم بدون ایران معنا نمی‌دهد؛ یعنی کسانی که انقلاب اسلامی را در امت خلاصه و ایران را هم می‌کنند، اشتباه می‌کنند، چون پایگاه این انقلاب الان ایران است. شما نگاه کنید، دشمنان بیش از این که بخواهند ایران را از بین ببرند می‌خواهند انقلاب اسلامی از بین برود، ولی می‌دانند که دارند به ایران ضربه می‌زنند، چون ارتباط این دو را فهمیدند، می‌دانند اگر ایران و این پایگاه را تضعیف کنند، انقلاب اسلامی تضعیف شده و از بین می‌رود. بنابراین ما باید حواس‌مان باشد که تجسد انقلاب اسلامی در ایران است. شاید به یک نحوی بگوییم مثل صفویه و تشیع، نه شیعه از صفویه شروع شد نه از ایران اما در یک مقطعی در قرن دهم و یازدهم، پایگاه تشیع در دوره صفویه، ایران بود. آنهایی که می‌خواستند تشیع را نابود کنند به ایران حمله می‌کردند. شخصیت حاج قاسم هم همین‌گونه و دوجبهه است: یک وجه قهرمان ملی دارد، یک وجه بین‌المللی، این دو به نظر من مانع‌الجمع نیست؛ همان طور که خود امام خمینی (ره) هم همین‌طور است. مقام معظم رهبری هم درست است که به عنوان رهبر ایران صحبت می‌کند اما در امت اسلامی هم به خاطر آن جنبه تشیع و انقلاب اسلامی می‌توانند صحبت کنند اما طبیعتاً نفوذ ایران، نفوذ ایشان را چند برابر می‌کند.

*** در بحث تأثیرگیری شهید سلیمانی از شخصیت امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری، احساس می‌کنم که بسیاری از ویژگی‌های شخصیتی شهید سلیمانی الهام گرفته از انقلاب اسلامی و رهبران این انقلاب است. آیا می‌توانیم ادعا کنیم که اگر انقلاب اسلامی نبود شاید شهید سلیمانی در این فضا مطرح نمی‌شد؟**

من یک مطلبی قبل از شهادت سردار سلیمانی در فضای مجازی منتشر کردم که بازتاب خیلی زیادی هم داشت. مضمون و تیترو مطلب این بود: «از امام قلی‌خان صفوی تا قاسم سلیمانی» و بلافاصله بعد از این که شهید سلیمانی اعلام کرد که داعش وجود ندارد این مطلب را منتشر کردم. نکته‌ای که من در آن یادداشت مطرح کردم این بود که وقتی رهبران بزرگ ظهور می‌کنند مثل امیرالمؤمنین، افرادی مثل مالک اشتر در کنار آنها ظهور می‌کنند و وقتی که مثلاً در اوج دوره صفویه شاه عباس حاکم می‌شود، امام قلی‌خان ظهور می‌کند و الان هم آیت‌الله خامنه‌ای رهبری جمهوری اسلامی را به عهده دارد که در پرتو رهبری ایشان حاج قاسم ظهور می‌کند. اگر رهبران بزرگ نباشند سردارهای بزرگ ظهور نمی‌کنند، اینها با همدیگر هستند؛ یعنی مالک اشتر قبل از امیرالمؤمنین (ع) هم مالک اشتر بود اما دیده

نمی‌شد، در نهایت یک انقلابی بود که باید با بدعت خلفا یا با باند فاسد اموی در کوفه درگیر می‌شد اما وقتی امیرالمؤمنین می‌آید در خورشید ولایت امیرالمؤمنین (ع)، مالک سپهسالار حضرت می‌شود و آن ابعاد وجودی‌اش به منصف ظهور می‌رسد به طوری که حضرت بعد از شهادتش می‌گوید: «نسبت مالک به من مثل نسبت من به پیامبر است.» که این جمله بسیار بزرگی است. یعنی ما درباره هیچ‌کدام از صحابه چنین چیزی نداریم که یک معصومی نسبت به یک غیر معصوم، یک چنین جمله مهمی بگوید. خیلی به نظر من جمله عظیمی است و بعد از جمله‌ای که درباره سلمان گفته شده که «سلمان مثلاً اهل البیت» شاید این تعبیر بالاترین تعبیر باشد؛ البته این را باید اهل فن بیان کنند، ولی این جمله، جمله خیلی بالایی است که حضرت می‌گوید. از آن طرف ما هم یک استراتژیست بزرگ در قرن دهم و یازدهم داریم که شاه عباس است که شاه بسیار بزرگ و استراتژیستی است و توانسته ایران را به چند برابر ایران فعلی برساند و دشمنان را شکست دهد. شاه عباس سردار بزرگی مثل امام قلی‌خان را حاکم فارس کرد، او هم از آنجا رفت بندرعباس و پرتغالی‌ها را از جزیره هرمز بیرون کرد و این کارش کار بزرگی است. بعد هم با سپاه عثمانی جنگ کرده است، عین همین کاری که یک جورهایی حاج قاسم انجام داده است. شخصیت حاج قاسم هم مثل این بزرگان است که در پرتو رهبران بزرگ ظهور می‌کنند، وگرنه اگر رهبران بزرگ نباشند، این سرداران نمی‌توانند به منصف ظهور برسند؛ یعنی استعدادهای شان به فعلیت نمی‌رسد.

*** به جای خوبی در بحث رسیدیم؛ شما می‌فرمایید که نگاه تاریخی ماست که باعث نفوذ و اثرگذاری ما در منطقه شده است و اتفاقاً این موضوع یک امتیاز تاریخی ما که در دوره صفویه به بعد شکل گرفت چقدر در شکل‌گیری شخصیت‌هایی مثل امام خمینی (ره)، آیت‌الله خامنه‌ای و شهید سلیمانی تأثیر گذاشته است؟**

چرا الان مثلاً یک رهبر مذهبی مانند آیت‌الله سیستانی که مرجع تقلید هستند یا حتی سیدحسن نصرالله...





جنگ ترکیبی شکست می‌خورید. جنگ ترکیبی به نظر من از انقلاب‌های رنگی هم بالاتر است، چون انقلاب‌های رنگی یک مدل حرکت است، جنگ ترکیبی یک مدل دیگر است، نگاه تمدنی است که جنگ ترکیبی را ایجاد می‌کند.

*** اگر بخواهیم یک آسیب‌شناسی کنیم به نظر می‌رسد مادر فضای واقعی و فضای منطقه به خصوص در ۲۰ سال اخیر اثرگذاری جدی داشتیم اما در فضای رسانه و افکار عمومی خیلی موفق نبودیم. آیا این اشکال را شما وارد می‌دانید؟**
در ایران یا در...

*** هم در ایران هم در منطقه، مثلاً اتفاقاتی که در عراق در این دو سه سال اخیر افتاد، بین جوانان عراقی یک فضای منفی درباره ایران تصویر شد، نمی‌گوییم این تصویر به صورت کامل جاف افتاد اما تا حدی مطمح شد. یا در حوزه بعضی از فعالیت‌های فرهنگی در سوریه یا جاهای دیگر به نظر می‌رسد ما نقاط ضعفی داریم. این موضوع را قبول دارید که مادر فضای میدانی شاید به‌نوعی پیروز شده باشیم اما در فضای فرهنگی و رسانه‌ای ضعف داریم؟**

همه که مثل حاج قاسم نیستند، اگر وزارت خارجه ما یا سازمان فرهنگ و ارتباطات ما مثل حاج قاسم رفتار می‌کردند این اتفاق می‌افتاد؛ مشکل ما این است که در بقیه حوزه‌ها افرادی مثل حاج قاسم حضور نداشتند. وقتی جنگ ترکیبی باشد و موقعیت تمدنی، باید هرکسی جای خودش باشد، مثل یک ماشینی که اجزایش باید با هم هماهنگ باشند. اگر ماشین مثلاً بنز است، باید همه چیزش بنز باشد، تایر مثلاً یک ماشین درب و داغان را که روی بنز نمی‌گذارند! خب بنز راه نمی‌رود، موتور بنز را ممکن است روی پراید بگذارید که خب فایده‌ای ندارد. هر چیزی جای خودش است، حاج قاسم کار خودش را خوب انجام داده اما صحنه دیپلماتیک ما یا مثلاً سازمان فرهنگ و ارتباطات ما یا بقیه قسمت‌های اقتصادی ما هم‌گام عمل نکردند، وگرنه اینها می‌توانستند از آن همه زحمتی که ایشان در عراق کشید، استفاده کنند. مثلاً از تلاش ایشان برای از بین بردن داعش و نجات مردم می‌توانستند برای انقلاب و برای ایران استفاده کنند اما نکردند. خارجی‌ها هم که معطل نمی‌شوند، واقعا مکار هستند، می‌آیند و خودشان را دوست جلوه می‌دهند و با همین شبکه‌ها و برتری رسانه‌ای که متأسفانه دارند و در کشور خودمان از این برتری استفاده می‌کنند. اینها می‌توانند حقایق را وارونه جلوه بدهند و ایران را استعمارگر تصویر کنند، همان‌طور که برای مردم ما هم عرب‌ها را یک مشت مردم مثلاً وحشی یا بی‌تمدن یا خوشگذران جلوه می‌دهند، مردم ما را هم حساس می‌کنند. به هر حال، در این‌گونه موارد باید خیلی هوشیاری بالا باشد.

*** به عنوان سؤال پایانی باید عرض کنم که درست است که نزدیک به سه سال از شهادت شهید سلیمانی می‌گذرد اما همچنان حضور ایشان و سرمایه اجتماعی که برای نظام به وجود آورد در این مقطع احساس می‌شود.**

بله، درست است. در قضایای دو ماه اخیر، هر جادشمنان دست‌شان رسیده است عکس ایشان را در کنار عکس‌های رهبران انقلاب آتش زدند و این امر نشان می‌دهد که ایشان چقدر ممتاز هستند و چه حقد و کینه‌ای از ایشان وجود دارد. در تاریخ خیلی کم داریم که در ترور یک مرد بزرگ، قدرتمندترین رهبر دنیا که رئیس‌جمهور آمریکاست، شخصا مسئولیت ترور را به عهده بگیرد، شاید بی‌ظنیر باشد چنین چیزی که حادثه ترور رستی به این سطح بالایی اتفاق افتاده و او با افتخار بگوید من این کار را کردم. حالا البته هم حماقتش بوده، هم ارزش بالای شهید سلیمانی را می‌رساند. روایتی هم هست که ارزش شهدا به این است که شقی‌ترین آدم‌ها آنها را شهید می‌کنند، دیگر از ترامپ شقی‌تر هم که واقعا در این دنیا نبود.

*** اصلاً نوع شهادت شهید سلیمانی را هم می‌شود به صورت تمدنی تفسیر کرد؛ یعنی رأس تمدن غرب می‌گوید من این کار را کردم. بله، من فکر می‌کنم در شهادت ایشان مسائل پیچیده‌ای وجود دارد، حتی داخل کشور خودمان هم احتمال نفوذی بودن برخی افراد وجود دارد اما شاید به‌زودی این موضوع معلوم نشود و بعدها اسنادش چاپ شود، چون ایشان آدمی نبود به این راحتی این جور باز عمل بکند که به راحتی ایشان را ترور کنند. این قسمت از ترور ایشان خیلی تاریک است، بعدها باید با انتشار اسناد معلوم شود که سازمان‌های جاسوسی یا برخی عوامل آنها به چه صورت توانستند این قدر راحت ردایشان را بزنند با این که قبلاً این همه دنبال ایشان بودند. به نظر من خیانت زیادی به ایشان شد. به نظر هم از داخل هم از خارج هماهنگی وجود داشت؛ یعنی ارتباطات پیچیده دولتی و نفوذی که خارجی‌ها در کشور خود ما پیدا کردند، بی‌تأثیر نبوده است. من هیچ‌کسی را متهم نمی‌کنم، ولی ایشان نحوه شهادت‌شان خیلی پیچیده است؛ یعنی به این راحتی که فکر می‌کنیم نیست که آمریکا دستور بدهد به این راحتی ردایشان را بزنند و بگویند اگر دوسه دقیقه دیرتر عمل می‌کردیم ایشان از دست درمی‌رفت. اینها، چطور به این راحتی توانستند این کار را انجام بدهند و ایشان هم چطور به این راحتی پا بگذارند در تله دشمن؛ آن هم در کشوری که اشغال است، خب اینها خیلی عجیب غریب است!**

*** همان زمان هم در عراق آشوب و به‌هم‌ریختگی بود.**

بله، عراق آشوب بود. اینها چیزهای عادی نبود که به راحتی بتوان از کنار آن رد شد. شاید قسمت‌های زیادی از این قضیه بعدها معلوم شود، وقتی اسنادی از خود آنها چاپ شود و بعدها یک عده‌ای اعتراف کنند چه اتفاقی افتاده این قضیه معلوم می‌شود.

رهبر انقلابی است در لبنان، این تأثیر را نمی‌تواند به این شدت داشته باشد؛ حالا حتی سید حسن که یک انقلاب هم در لبنان به پا کرد ولی ببینید سمبل انقلاب اسلامی یا سمبل ایران در آنها نیست. هر دو نفری که نام‌شان را بردم، جزو افراد بزرگ و هر دو به تشیع وصل هستند، ولی یکی‌شان بیشتر مثلاً در حوزه لبنان دیده می‌شود، یکی هم در حوزه مرجعیت شیعه عراق. اما انقلاب اسلامی فراتر است، یعنی ولایت فقیه و رهبری این انقلاب که بارهبری ایران الان یکی شده، یک قدرت مضاعفی می‌دهد. خب طبیعتاً تمام امکانات مادی، معنوی، تاریخی، ادبی و فرهنگی هم پشت این رهبر می‌آید و او از این ظرفیت استفاده می‌کند تا این قدرت و این صدا بیشتر شنیده شود.

*** فرمودید که خیلی از فعالیت‌هایی که حاج قاسم شروع کرد، نرم‌افزاری بود و ایشان توانست از قدرت تمدنی و فرهنگی ایران در قالب سپاه قدس استفاده کند و در کشورهای دیگر اثرگذاری جدی داشته باشد. درباره داعش و برخی حرکت‌های مسلحانه نیز شما آنها را نوعی حرکت تدافعی دانستید. در مجموع به نظر شما اثرگذاری سپاه قدس در سال‌های گذشته، بیشتر به دلیل بحث‌های فرهنگی یا بحث‌های نرم‌افزاری بوده یا علت‌های دیگری هم داشته است؟ شخصیت شهید سلیمانی چقدر در اثرگذاری سپاه قدس مؤثر بوده است؟**

یک آدم وقتی موفق است که برنامه‌ریزی داشته باشد، مثلاً من نوعی رئیس این پژوهشگاه هستم، این پژوهشگاه را که من درست نکردم! ۵۰ سال سابقه دارد، خب من یک ایده‌هایی در علوم انسانی دارم، این پژوهشگاه می‌تواند اولاً این ایده‌های من را محقق کند تا آنجا که بشود، یک مقدار هم خودم باید پژوهشگاه را با ایده‌های خودم هم‌گام کنم؛ یعنی ظرفیتش را بالا ببرم، این هر دو است؛ یعنی در کنار هم می‌شود. نسبت سپاه قدس و حاج قاسم هم همین‌گونه است. سپاه قدس را که حاج قاسم درست نکرده اما حاج قاسم ایده‌هایی داشت که بدون سپاه قدس تحقق پیدا نمی‌کرد و سپاه قدس هم ظرفیتی داشت که بدون حاج قاسم این ظرفیت محقق نمی‌شد، این دو تا در کنار هم است؛ یعنی ما باید این دو تا را با هم دیگر ببینیم.

*** نتایج و ثمرات این نگاه تمدنی چیست؟ ما اگر این جوری نگاه کنیم چه نتیجه‌ای می‌تواند برای کشور داشته باشد، اگر به صورت محدود و ملی گرایانه نگاه کنیم چه نتایجی دارد؟**
این چیزی که الان می‌گویید در این قضیه اعتراضات و اغتشاشات اخیر به نام جنگ ترکیبی، اگر شما نگاه تمدنی نداشته باشید نه جنگ ترکیبی را درست می‌فهمید، نه می‌توانید با آن مقابله کنید و ضدش را بزنید. در یک نگاه چریکی یا سخت‌افزارانه، شما در



ناگفته‌هایی از مجاهدت‌های حاج قاسم سلیمانی از زبان سید حسن نصر...

من جزئی از او و او جزئی از من است

ما از سال ۱۹۸۸ به طور مشترک با یکدیگر کار کردیم. کجا؟ در محور مقاومت، در زمینه جهاد در راه خدا.

سید حسن نصر... دبیرکل حزب... لبنان در گفت‌وگویی ویژه با «عسان بن جدو» مدیر شبکه تلویزیونی المبادین که در سالگرد شهادت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی انجام و متن فارسی آن برای نخستین بار در ایران منتشر شده، به بیان رازهای زندگی سردار دل‌ها و رفاقت‌های شان و ناگفته‌هایی از مجاهدت‌های او و همزمانش و توطئه‌ها و تحرکات نظام سلطه برای تضعیف توان جبهه مقاومت پرداخته است. خلاصه‌ای از این گفت‌وگوی نسبتاً طولانی را پیش رو دارید.

آیا خاطره‌ای دارید که در آن حاج قاسم شمارا تحت تأثیر جنبه‌های اخلاقی و انسانی شخصیت خود قرار داده باشد؟

تاریخ روزی از مردی سخن خواهد گفت که سال‌های زیادی از عمرش را در جبهه‌های نبرد گذراند و افراد زیادی در مقابل دیدگانش به شهادت رسیدند. این بدان معناست که او همواره در محاصره جنگ، خون، گلوله و شهدا بوده است. بدیهی است که چنین انسانی فارغ از برخورداری از شجاعت، باید عواطف سرسختانه‌ای داشته باشد. با تمامی اینها، «حاج قاسم» در سطح بالایی از شفافیت عواطف و احساسات قرار داشت.

به یاد دارم که روزی در تهران بودیم و می‌خواستیم به مشهد برویم و به زیارت امام رضا (ع) مشرف شویم. در مسیر فرودگاه دیدیم که خودرویی به یک زن و فرزندش برخورد کرد. حاج قاسم کنار من نشسته بود و با مشاهده صحنه تصادف آن قدر از لحاظ عاطفی متأثر شد که گویی که همسر و فرزند خود او در حادثه تصادف کرده‌اند. رنگ از رخساره حاج قاسم پرید و به راننده گفت توقف کن. خودرو توقف کرد و حاج قاسم پیاده شد. او درحالی این کار را انجام داد که باید بسیاری از ملاحظات امنیتی و... را در نظر می‌گرفت. میزان تأثیرپذیری او از حادثه تصادف برای من بسیار قابل توجه بود. طبیعتاً همه ما از آن حادثه متأثر شدیم اما حجم تأثیرپذیری او به شدت بالا بود.

ویژگی‌هایی نظیر شور و اشتیاق و نیز محبت او نسبت به خانواده‌های شهدا، جوانان شرکت‌کننده در جبهه‌های نبرد و نیز برادرانی که با او کار می‌کردند، در شخصیت حاج قاسم دیده می‌شد. او انسانی بسیار بخشنده بود و هیچ گاه نمی‌خواست چیزی را برای خود نگاه دارد.

از لحاظ میدانی نیز حاج قاسم سلیمانی مرد میدان بود. معمولاً زمانی که ژنرال‌های نظامی به مراتب عالی نظامی‌گری می‌رسند، از لحاظ ذهنی توانایی اندیشیدن همزمان به مسائل میدانی، تاکتیکی و استراتژیک را ندارند. زمانی که

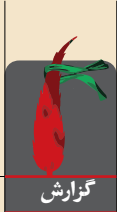
می‌خواهند مسائل میدانی، تاکتیکی و راهبردی را به صورت همزمان مورد بررسی قرار دهند، ذهن‌شان دچار خستگی می‌شود. اما حاج قاسم یک مرد استراتژیست و در عین حال تاکتیکی بود.

در حوزه سیاسی نیز او یک انسان متفکر بود. ژنرال قاسم سلیمانی فقط یک ژنرال نظامی نبود، بلکه در عرصه سیاسی نیز صاحب فکر، ایده، اندیشه و سبک بود. او اهل پیش‌بینی وقایع پیش از رخ دادن آنها بود. من همواره از شخصیت جامع و فراگیر او در عرصه‌های فرهنگی، فرهنگ دینی، فرهنگ اسلامی، فرهنگ عمومی و... سخن گفته‌ام. او حقیقتاً یک انسان کاملاً فرهیخته بود. او بسیار به مطالعه مشغول می‌شد و از وقتش دائماً استفاده می‌کرد. به عنوان مثال، من به یاد دارم زمانی که با یکدیگر جلسات طولانی داشتیم و مسائل را بررسی می‌کردیم، زمانی که جلسه‌مان تمام می‌شد و در آخر وقت، یک ساعت باقی مانده بود، او می‌خواست درباره مسائل فکری، عقیدتی، فرهنگی، عملی و... با یکدیگر گفت‌وگو کنیم. این درحالی است که قاعدتاً چنین شخصیت‌هایی وقت کافی به این مسائل اختصاص نمی‌دهند. در نهایت او یک شخصیت جامع و فراگیر داشت.

جناب نصر... زمانی که حاج قاسم سلیمانی ترور شد، فضا

کاملاتنش آلوده بود و طبق آنچه سال گذشته از شما شنیدیم،

وی در همین جا یعنی در ضاحیه با شما دیدار کرده بود. آیا در



آن دیدار به او درباره خطرانی که در پیرامونش وجود داشت،

هشدار دادید؟

از لحاظ شخصی باید بگویم که دو ماه پیش از شهادت او با بیشتر، برادران یک نشریه آمریکایی را برای من آوردند و روی جلد کامل آن تصویری از حاج قاسم را دیدم که تصویری مشهور از او با لباس نظامی بود و ستاره‌ها روی شانه‌اش قرار داشتند. «ژنرالی که جایگزین ندارد» عنوان جلد این نشریه بود. پیشتر زمانی که با روزنامه‌نگاران خارجی، استادان دانشگاهی و شخصیت‌های آمریکایی و غربی - با برخی پیش از جنگ تموز و برخی پس از جنگ - دیدار می‌کردم، به یاد دارم که آنها به من می‌گفتند اگر در نشریه‌های آمریکایی اهتمام زیادی نسبت به یک شخصیت معین یا یک کشور معین دیدید و مقالات و اطلاعاتی را در این خصوص مشاهده کردید، شاید اتفاقی در پیش باشد. آنها چیزی فراتر از شاید گفتند اما من در اینجا احتیاط می‌کنم و می‌گویم شاید اقدام نشریه آمریکایی در واقع نوعی آماده‌سازی افکار عمومی برای ترور چنین شخصیتی بوده است. زمانی که آن مقاله را مطالعه کردم، نشریه را به حاج قاسم دادم و به او گفتم که این مسأله معنا و مفهومی دارد. من به او گفتم که شما یک ژنرال هستید و جزئی از یک نظام رسمی محسوب می‌شوید و شخصیت رسمی‌ای هستید که در مناطق رسمی تردد می‌کنید، از همین روی من اعتقاد دارم که ترامپ، آمریکا و تمامی متحدانش در منطقه از شما به ستوه آمده‌اند و لذا خواهش می‌کنم که احتیاط کنید. حاج قاسم را می‌شناسید، او همواره این سخن را به من می‌گفت؛ می‌خندید و می‌گفت: «بسیار خب، برای شهادت من دعا کنید.»

پس از یک سال، چند روز دلتنگ حاج قاسم سلیمانی می‌شوید؟

من به شدت دلتنگ او می‌شوم. ما از سال ۱۹۸۸ به‌طور مشترک با یکدیگر کار کردیم. کجا؟ در محور مقاومت، در زمینه جهاد در راه خدا، در زمینه نبرد حق علیه باطل، در پرونده‌های منطقه‌ای، در پرونده‌های حساس، در روزهای سخت که حزن و اندوه و اشک و خون و فداکاری در آنها وجود داشت. ما همواره در دوران سختی و مشقت و اوج چالش‌ها در کنار یکدیگر بودیم. به عنوان نمونه، این‌گونه نبود که ما برای درس خواندن در دانشگاه و برای فعالیت در کارهای تجاری در کنار هم بنشینیم، نه اصلاً این‌طور نبود، بلکه ماهیت کاری که با یکدیگر انجام می‌دادیم، کاملاً نوعی روابط متفاوت را میان ما ایجاد کرده بود؛ روابطی از جنس عاطفی، انسانی، فکری و عملی. از همین روی، نوعی برادری میان ما شکل گرفته بود و گاهی احساس می‌کردم که من و حاج قاسم یک فرد واحد هستیم؛ به این معنا که من جزئی از او و او جزئی از من است و دو نفر نیستیم. افراد کمی در زندگی من هستند که احساس می‌کنم این‌گونه‌اند؛ «حاج قاسم» یکی از آنها

بود... بله من به شدت دلم برای او تنگ می‌شود.

شما تا چه اندازه این شخصیت بزرگ حاج ابومهدی المهندس را می‌شناختید؟

برادر ابومهدی المهندس پیش از رفتن به عراق در ایران زندگی می‌کرد. زمانی که ما به ایران می‌رفتیم، گاهی با او نیز دیدار می‌کردیم. پس از آن که او به عراق رفت، بیشتر وقت خود را در همین کشور سپری کرد. او گاهی به لبنان می‌آمد و مادر آنجا با یکدیگر دیدار می‌کردیم. بنابراین، شناخت ما از یکدیگر عمیق بود. واقعیت آن است که حاج ابومهدی یک فرمانده بزرگ بود. او از لحاظ اخلاقی شخصیتی شبیه حاج قاسم داشت؛ به همین دلیل است که آنها در میدان‌های جهاد در راه خدا طی مدتی طولانی با یکدیگر همکاری می‌کردند و در نهایت نیز در کنار هم به مقام رفیع شهادت نائل شدند. من یک ارزیابی داشتم و آن را به خانواده حاج ابومهدی المهندس نیز گفتم و آن، این بود که اگر حاج قاسم سلیمانی به تنهایی به شهادت رسیده بود، در کره خاکی، فردی که بیشترین درد فراق را در نبود حاج قاسم متحمل می‌شد حاج ابومهدی بود، زیرا این دو شهید روابط بسیار مستحکم و عمیقی با یکدیگر داشتند.

شما یک تصویر مشترک با شهیدان حاج قاسم و حاج ابومهدی دارید. این تصویر متعلق به چه زمانی و چه دیداری است؟

در کدام دیدار چنین عکسی را گرفتید؟

شاید حدود دو سال پیش بود، یعنی یک سال پیش از شهادت آنها. حاج ابومهدی گاهی تنهایی و گاهی به همراه حاج قاسم به لبنان می‌آمد. در آن زمان، هر دو به لبنان آمده بودند. به یاد دارم که فصل زمستان بود. زمانی که حاج ابومهدی به لبنان می‌آمد، ما در خصوص مسائل منطقه‌ای، تحولات عراق، موضوعات مربوط به حشد الشعبی، نبرد با داعش و... بحث و تبادل نظر می‌کردیم. او نقش مشخصی در مواجهه با داعش در عراق داشت اما با این حال در خصوص امور مذکور نیز با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردیم. حاج ابومهدی شخصی بود که علاوه بر مسائل عراق به اوضاع تمام منطقه اهتمام می‌ورزید و برایش مهم بود که بدانند در فلسطین یا لبنان چه می‌گذرد. من به یاد دارم که در آخرین دیدارمان شش ماه پیش از شهادتش - که البته مقصودم دیداری نیست که در آن عکس انداختیم - او به تنهایی به لبنان آمده بود. ما چند ساعت در کنار یکدیگر بودیم و گفت‌وگو کردیم. این واقعیت را انکار نمی‌کنم که عقل و اندیشه حاج ابومهدی به عنوان جزئی از محور مقاومت مانند عقل و اندیشه حاج قاسم بود. موضوع فلسطین، موضوع نبرد با اسرائیل، موضوع مقاومت، حمایت از مقاومت و تبادل تجربیات با محور مقاومت، جملگی از موضوعاتی بودند که در آن جلسه درباره آنها با یکدیگر گفت‌وگو کردیم.

از شهید قاسم سلیمانی به عنوان «شهید قدس» یاد می‌شود. او چه خدماتی به فلسطین و قدس و مقاومت فلسطین ارائه داد؟

او در گام اول، روابط خود را با تمام گروه‌های مقاومت فلسطین تقویت کرد. روابط خود را با گروه‌های اسلامی، ملی و حتی گروه‌هایی که گرایش‌های فکری متفاوتی داشتند، تحکیم بخشید. حاج قاسم اعتقاد داشت که باید از این گروه‌ها حمایت به عمل آورده شود تا آنها بتوانند با اشغالگران و متجاوزان به مبارزه بپردازند و در عملیات‌های مقاومت مشارکت داشته باشند. بنابراین حاج قاسم، جمهوری اسلامی و به‌طور ویژه نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در گام اول به تقویت روابط خود با گروه‌های مقاومت پرداختند. طبیعی است که روابط جمهوری اسلامی با گروه‌های مقاومت فلسطین پس از انتصاب حاج قاسم به عنوان فرمانده نیروی قدس بیش از هر زمان دیگری تقویت شد. حاج قاسم سال‌ها چنین مسئولیتی را به عهده داشت. در رابطه با مسائل مربوط به «حمایت لجستیکی» هیچ خط قرمزی برای حاج قاسم وجود نداشت. او هر چیزی را که لازم بود به فلسطین، غزه، کرانه باختری و... می‌رساند و هر کمکی که ضروری بود، انجام می‌داد.

حتی به کرانه باختری؟

حتی به کرانه باختری اما عملاً کسانی که این مأموریت‌ها را انجام می‌دادند و کمک‌های لازم را منتقل می‌کردند، فلسطینیان بودند. مقصودم اعضای گروه‌های مقاومت فلسطین است. طبیعی است که این کمک‌ها خیلی راحت‌تر به غزه منتقل می‌شدند. حاج قاسم، نیروی قدس و جمهوری اسلامی ایران در زمینه ارسال تسلیحات و تجهیزات نظامی، امکانات لجستیک و... به فلسطین هیچ‌گونه خط قرمزی نداشتند. آنها در زمینه انتقال تجربیات خود به گروه‌های مقاومت فلسطین نیز همین‌گونه عمل کردند.

او چه چیزی به فلسطین و به ویژه غزه می‌فرستاد؟

هرآنچه به نوار غزه ارسال می‌شد، به‌طور مستقیم با ساخت موشک ارتباط داشت. در واقع، فناوری ساخت موشک ولو با امکانات ابتدایی به نوار غزه منتقل شد. این اتفاق در سایه همکاری میان گروه‌های مقاومت فلسطین از یک سو و حاج قاسم و نیروی قدس سپاه پاسداران از سوی دیگر، رخ داد. شاید من اکنون در حال فاش کردن یکی از اسرار هستم. نمی‌دانم که رئیس جمهور، بشار اسد چنین چیزی را قبول می‌کند یا نه اما به هر حال باید این واقعیت را بگویم که موشک‌های کورنت در جریان جنگ تموز (جنگ ۳۳ روزه) از طریق سوریه به دست ما رسید. این موشک‌ها معادلات



میدانی را در آن جنگ تغییر داد. مادر نتیجه استفاده از موشک‌های مذکور شاهد آن بودیم که تانک‌های دشمن یکی پس از دیگری منهدم می‌شدند. برادر حاج قاسم روزی به من گفت: «باید بخشی از موشک‌های کورنت را که نزد شماست به برادران در غزه برسانم.» طبیعتاً او از گروه‌های مقاومت اسلامی نظیر حماس و جهاد اسلامی سخن می‌گفت. من نیز به او گفتم: «شاید دیدن موشک‌های کورنت - که سوریه آن را از روسیه خریداری کرده بود - در جنوب لبنان برای رئیس‌جمهور بشار اسد قابل تحمل باشد، اما آیا اسد وجود این موشک‌ها در نوار غزه را نیز تحمل می‌کند؟ ... من مسأله را با رئیس‌جمهور سوریه در میان گذاشتم. به او گفتم که آیا ممکن است موشک‌های کورنت را به غزه ارسال کنیم؟ او نیز گفت بله مشکلی ندارد. در آن زمان، حاج قاسم به همراه تیم مشترک همراهش موشک‌های کورنت را در اختیار گرفتند و آنها را به غزه منتقل کردند. داخل پراوتز بگویم که ما در آن زمان دارای یک تیم عملیاتی مشترک بودیم. به هر حال همگان می‌دانند که حاج قاسم و جمهوری اسلامی ایران حتی از تمامی روابط و مناسبات دیپلماتیک خود در راستای ارسال کمک‌های مختلف به نوار غزه استفاده کردند. به عنوان مثال جمهوری اسلامی ایران از روابط دیپلماتیک خود با سودان در این زمینه استفاده کرد. کار به جایی رسید که جنگنده‌های رژیم صهیونیستی انبارهای تسلیحاتی در سودان را به شدت بمباران کردند.

• مادر عراق شاهد دو مرحله بوده‌ایم؛ مرحله اول، اشغال عراق توسط آمریکا بود و مرحله دوم به حمله داعش مربوط می‌شد. شما در خصوص نقش پشت‌پرده حاج قاسم سلیمانی در مرحله اشغال عراق توسط آمریکا به چه چیزی می‌توانید اشاره کنید؟

نقش شهیدان حاج قاسم و حاج ابومهدی در مرحله اشغالگری آمریکا در عراق به دور از دیدگان باقی ماند و آنها در این زمینه مظلوم واقع شدند. واقعیت آن است که گروه‌های مقاومت در عراق در زمینه‌های مختلف مادی، معنوی، نظامی، تسلیحاتی و آموزشی از سوی حاج قاسم سلیمانی و نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حمایت می‌شدند. آمریکایی‌ها خود به خوبی این مسأله را می‌دانند. چرا؟ زیرا افرادی را بازداشت کردند و تحت شکنجه از آنها اعتراف گرفتند. برخی افراد بازداشت شده، تحت شکنجه اعتراف کردند که در کجا و در چه پایگاه‌ها و پادگان‌هایی و توسط چه کسانی تحت آموزش نظامی قرار گرفتند. بنابراین، آمریکایی‌ها خود به خوبی از نقش آفرینی حاج قاسم در دوران اشغالگری‌شان در عراق آگاهی دارند.

من پیشتر نیز اشاره کردم آمریکایی‌ها برای خروج از خاک عراق به ایرانی‌هایی یعنی حاج قاسم سلیمانی متوسل شدند. زمانی که توافق نامه خروج آمریکایی‌ها از عراق امضا شد، آنها [آمریکایی‌ها] با چه کسی صحبت کرده بودند؟ آنها نه به صورت مستقیم که از طریق عوامل خود با نیروی قدس صحبت کرده بودند. آنها به عوامل خود گفتند از قاسم سلیمانی خواهش کنید با گروه‌های مقاومت در عراق صحبت کند و از آنها مهلت بگیرد تا ما در مدت دو یا سه ماه از عراق خارج شویم. می‌خواهم مسأله دیگری را نیز برای شما بازگو کنم.

رئیس ستاد فرماندهی مرکزی آمریکا در منطقه و نیز دیگر فرماندهان ارتش آمریکا در عراق، حاج قاسم سلیمانی و نیروی قدس را تهدید کردند که اگر حمایت‌های تان از گروه‌های مقاومت عراق را متوقف نکنید، ما مراکز و مواضع شما را در ایران بمباران می‌کنیم. آنها حتی اردوگاهی در منطقه کرج را به عنوان یکی از اهداف خود اعلام کردند؛ اردوگاهی که رزمندگان مقاومت از کشورهای مختلف در آنجا تحت آموزش قرار می‌گرفتند. باین حال، موضع جمهوری اسلامی ایران به هیچ وجه تغییر نکرد.

• آیا می‌توانید برای ما روایت کنید زمانی که بحران سوریه آغاز شد، شما و حاج قاسم تحلیل و ارزیابی‌تان از این بحران چه بود؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است به تاریخ بازگردیم. در روز دوم اعلام استعفای حسنی مبارک در مصر، حاج قاسم در

اینجا (ضاحیه) بود. طبیعتاً همه بسیار خوشحال بودیم. حاج قاسم در این خصوص گفت: من نیز همچون ملت مصر خوشحالم؛ اما نگرانی‌هایی هم دارم. به او گفتم: چرا؟ او نیز در پاسخ گفت: احساس می‌کنم پروژه بزرگی علیه منطقه تدارک دیده شده است و آمریکایی‌های ما خواهند با تغییر گروه‌هایی که از آنها حمایت می‌کنند، بر انقلاب‌های مردمی سوار شوند. در واقع، آمریکایی‌ها به بهانه بهار عربی و شعارهای مطرح شده در مصر و تونس می‌خواهند سازمان‌ها، کشورها و دولت‌های حامی مقاومت را هدف قرار دهند. به صورت دقیق، مقصودم توطئه چینی علیه سوریه است. می‌خواهم بگویم حاج قاسم اولین کسی بود که نسبت به وجود خطر و توطئه علیه سوریه هشدار داد.

حاج قاسم پیش از ۲۰۱۱ و پس از آن دیدارهایی با بشار اسد داشت. در آن زمان، من نزد رئیس‌جمهور، بشار اسد رفتم و به او گفتم گفت‌وگو‌هایی میان من، حاج قاسم سلیمانی و برادران مان در ایران انجام شده و به چنین ارزیابی و تحلیلی رسیده‌ایم که در منطقه اتفاقات خاصی در حال رخ دادن است. به او گفتم ما اولاد دوست داشتیم نتیجه تحلیل و ارزیابی‌های خود را به شما اعلام کنیم و ثانیاً می‌خواهیم بگویم که رهبران سوریه جملگی برای مواجهه با هر شرایطی آماده باشند. در آن زمان، تفکر اساسی من، حاج قاسم، برادران ایرانی و رئیس‌جمهور بشار اسد این بود که از هرگونه تحرکات مردمی در سوریه سوءاستفاده خواهد شد و به همین دلیل لازم است مهار و کنترل شوند.

بله، ما قبول داریم که در سوریه فساد و مشکلات وجود داشت، اما چه اتفاقی افتاد؟ از این فساد و مشکلات سوءاستفاده شد. دولت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به جای این‌که معارضان را به سمت راهکار سیاسی سوق دهند، درهای مذاکرات و گفت‌وگو‌های سیاسی را بستند، زیرا معتقد بودند دولت دمشق طی چند ماه ساقط خواهد شد و از بین خواهد رفت.

در آن مرحله - مقصود مرحله برقراری تماس با معارضان - حاج قاسم سلیمانی با معارضان سوری تماس‌هایی برقرار کرد، زیرا ارتباطاتی با اخوان المسلمین، اردوغان، ترکیه و... داشت. در آن زمان، طرف‌های مذکور با معارضان سوری در تماس بودند. معارضان حتی با قطر نیز در ارتباط بودند. بسیاری از دولت‌ها از آنها حمایت می‌کردند.

در هفته‌های ابتدایی تلاش‌های بسیاری برای حل و فصل سیاسی بحران سوریه شد. شاید اولین بار است که در خصوص این مسأله در رسانه‌ها صحبت می‌کنم. در آن زمان در ایران یک اتاق عملیات تشکیل شد که سماحه‌القائد شخصاً پیگیر موضوع [مسأله سوریه] بودند. تمام نهادها و مؤسسات در ایران حتی آن دسته از نهادها و مؤسساتی که در حوزه فرهنگی مشغول بودند، درگیر موضوع سوریه شدند. به عنوان نمونه، مرحوم



ما حضور نداشته باشد. او نمی توانست در تهران یا دمشق بماند و در طرف مقابل، ببیند دوستانش در لبنان زیر بمباران و گلوله باران قرار گرفته و کشته می شوند.

طبیعتاً برخی رسانه ها مسائلی را در خصوص این که چه کسی دنبال حاج قاسم رفت و او را چگونه آورد، مطرح کردند. ماجرای آن مفصل است. به هر حال به حاج قاسم گفتیم: «شما در سوریه بمانید. من نمی خواهم کسی را دنبال شما بفرستم.» او نیز گفت: «بسیار خب؛ خودم ترتیبی می دهم که نزدتان بیایم.» وقتی چنین پاسخی داد، دیگر کنترل امور از دست من خارج بود. بنابراین بچه ها را فرستادم تا او را بیاورند. در نهایت حاج قاسم به ما ملحق شد.

حاج قاسم در جریان جنگ ۳۳ روزه برای یک مدت کوتاه از ما جدا شد، یعنی زمانی جدا شد که تقریباً ما خود را پس از حملات طرف مقابل، پیدا کرده بودیم. در واقع، روز چهارم یا پنجم نبرد بود. طبیعتاً حاج قاسم باید این ارزیابی ها، پیشنهادات موجود و نیز حجم کمک های مورد نیاز را [به جمهوری اسلامی] انتقال می داد و در عین حال با مقامات سوری و در رأس آنها بشار اسد نیز رایزی می کرد. او می خواست با سماحه القاند و دیگر مقامات ایرانی نیز دیدار کند. انتظار داشتیم او به مدت یک هفته یا ۱۰ روز از ما دور باشد و سپس به لبنان برگردد. به رغم این مسأله، او فقط پس از گذشت ۴۸ ساعت به لبنان برگشت. او در جریان این سفر ۴۸ ساعته اموری را که به جنگ ۳۳ روزه مرتبط بود، رتق و فتق کرد. پس از این سفر دو روزه، حاج قاسم در طول تمام مدت جنگ در کنار ما باقی ماند. او تا زمان برقراری کامل آتش بس در ضاحیه بیروت بود، یعنی تا پیش از برقراری آتش بس عملی، بیروت را ترک نکرد.

در اینجایی خواهیم به مسأله ای اشاره کنم که شاید پیشتر هم درباره آن سخن گفته بودم. واقعیت آن است که حاج قاسم در سخت ترین و پیچیده ترین مراحل جنگ کنار ما بود. در اثنای جنگ زمانی که به کمک های لجستیکی نیاز داشتیم، این کمک ها در سایه پیگیری های مستمر او از ایران به سوریه و از سوریه به لبنان منتقل می شد و حتی بمباران های مداوم جنگنده های رژیم صهیونیستی نیز مانع رسیدن کمک های لجستیکی به لبنان نمی شد.

مسأله دیگری که پس از برقراری آتش بس وجود داشت، لزوم بهبود بخشیدن به وضعیت اجتماعی مردم، رسیدگی به وضعیت مهاجران و آوارگان و نیز بازسازی منازل تخریب شده بود. من، حاج قاسم، حاج عماد مغنیه و شماری دیگر از برادران تقریباً چهار یا پنج روز پیش از برقراری آتش بس در کنار یکدیگر نشستیم تا راهکاری برای عبور از چالش مذکور بیابیم. طبیعتاً زمانی این جلسه برگزار شد که مشخص بود اوضاع به سمت برقراری آتش بس کامل پیش می رود. در آن جلسه فکری به ذهن ما خطور کرد و تصمیم گرفتیم طرحی را راه اندازی کنیم. ما این طرح را اسکان نام گذاری کردیم. همان طور که می دانید ۱۴ اگوست ۲۰۰۶ بود که آتش بس اعلام شد و در همین روز نیز کمیته های کمک رسانی و اسکان آغاز به کار کردند. این برادر ما، حاج قاسم سلیمانی بود که زحمت و مسئولیت مرحله بعد از جنگ ۳۳ روزه را به دوش کشید و برای پیگیری کمک های لازم به ایران رفت و تمام امکانات مالی بزرگ را که به آن احتیاج داشتیم، فراهم کرد.

■ **شما ژنرال قاتانی را به عنوان جانشین شهید سلیمانی در فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران چگونه توصیف می کنید؟**

طبیعتاً برادر، حاج اسماعیل قاتانی را از سال ها پیش می شناسم. او معاون حاج قاسم سلیمانی بود و همراه او تمام پرونده ها را پیگیری می کرد. هر زمان که ما به ایران می رفتیم، او در همه دیدارها و گفت و گوها حضور داشت. در تمام مراحل که حاج قاسم فرماندهی نیروی قدس سپاه پاسداران را به عهده داشت، حاج اسماعیل معاون او بود. به همین دلیل، ژنرال قاتانی در قلب و بطن تمام پرونده ها قرار داشت. بنابراین او از تجربه کامل و کافی برخوردار است.

آیتا... شیخ محمدعلی تسخیری در عرصه فعالیت های علمی، فرهنگی، تقریب مذاهب و... مشغول بود به دلیل روابط دوستانه اش با علما و جنبش های اسلامی در سوریه درگیر مسأله این کشور شد. می خواهم بگویم حتی آیتا... تسخیری نیز در هفته های ابتدایی درگیر مسأله سوریه بود. طبیعتاً حاج قاسم سلیمانی محور تمام این تحرکات بود.

■ **آیا شهید سلیمانی شخصا با رئیس جمهور ولادیمیر پوتین دیدار کرده بود؟ آیا او با پوتین در خصوص ورود نیروهای روسی به خاک سوریه گفت و گو کرده بود؟**

برادر ما حاج قاسم سلیمانی به مسکوفت و با رئیس جمهور پوتین دیدار کرد. دیدار میان آنها ۲ ساعت به طول انجامید؛ این یعنی زمان جلسه نیز بسیار حائز اهمیت است. این جلسه با حضور مسئولان نظامی، امنیتی و سیاسی برگزار شد. در آن زمان، حاج قاسم برای من تعریف کرد که به صورت مستقیم و بدون واسطه با پوتین سخن گفت. او گفت که نقشه میدانی را روی میز گذاشته و شرایط را تشریح کرده است. او در نقشه میدانی تشریح کرد که ارتش سوریه و متحدانش در کجا هستند و گروه های مسلح در مناطق مختلف چه موقعیتی دارند. او همچنین توضیح داد که شانس موفقیت چقدر است و در نهایت نیز یک تحلیل استراتژیک از اوضاع سوریه و مناطق پیرامون آن ارائه کرد؛ کما این که طرح مورد نظر خود و نتایج قابل پیش بینی آن را ارائه داد. لذا حاج قاسم سلیمانی به صورت کاملاً علمی، واقعی، نظامی و میدانی و روی نقشه سخن گفت و در این میان، به مساحت و اعداد و ارقام نیز اشاره کرد. در آن جلسه، پوتین به حاج قاسم سلیمانی گفت که قانع شده است. در سایه آن جلسه بود که تصمیم ورود نیروهای روسی به سوریه اتخاذ شد. من این مسأله را از برادر حاج قاسم سلیمانی شنیدم؛ کما این که این داستان، معروف است.

■ **شما چه چیزی از شهید قاسم سلیمانی در جریان جنگ ۳۳ روزه به یاد دارید؟**

زمانی که شهید قاسم سلیمانی می خواست نزد ما بیاید در سوریه بود. او از طریق یک کانال ارتباطی معین با ما تماس گرفت و گفت می خواهم پیش شما بیایم. به او گفتیم: «وقتی که ضاحیه در حال بمباران است و لبنان به گلوله بسته شده، شما چگونه می خواهید به اینجا بیایید؟ راه هایی نظیر ضراببدر، المصنع و... در حال بمباران هستند. اگر شما از این فضایی که در حال بمباران است، دور باشید طبیعتاً بیشتر می توانید به ما کمک کنید.» با تمام اینها، شهید قاسم سلیمانی نمی توانست تحمل کند که در لبنان نباشد. موضوع در واقع به مسائل عاطفی ارتباط داشت. بخشی از موضوع جنبه منطقی داشت اما حاج قاسم از لحاظ عاطفی نمی توانست تحمل کند کنار

حاج قاسم

معمار جبهه مقاومت بود

گفت و گو با حسن دانایی‌فر

در همان روزهای ابتدایی آغاز دفاع مقدس و در کار شهید حسن باقری فعالیت خود را آغاز کرده است. در همان ایام با فرمانده وقت لشکر ۱۱ کرمان با سردار قاسم سلیمانی دوست می‌شود. چهره جوانی که پس جنگ تحمیلی در عرصه‌های مختلف و به خصوص سیاست خارجی فعالیت‌های گسترده‌ای از خود به جای گذاشت و سال‌ها به عنوان سفیر جمهوری اسلامی در عراق مشغول بود. همین امر هم از حسن دانایی‌فر یک چهره دیپلمات در ذهن مخاطب ایجاد کرده است. در مورد اثرگذاری حاج قاسم بر جبهه مقاومت با او به گفت و گو نشستیم.

آشنایی و رفاقت شما با شهید سلیمانی از کجا و چگونه آغاز شد؟

آشنایی و رفاقت من با آقای سلیمانی برمی‌گردد به دی‌ماه سال ۱۳۶۰، بعد از آزادسازی بستان. حاج قاسم در آن عملیات فرمانده گردان نیروهای کرمانی بود و در کنار پل سابله مجروح شد. بعدها برای عملیات فتح‌المبین ایشان همزمان ضمن مشارکت در عملیات، تیپ ۱۱ را هم بنیان گذاشتند. من در آن موقع مسئولیت شناسایی منطقه شمالی عملیات فتح‌المبین در دشت عباس را زیر نظر شهید حسن باقری برعهده داشتم. از شمال منطقه مسئولیتش با من بود، جنوب با آقای مهدی زین‌الدین بود تا جسر النادی و بقیه دوستانی که در آن موقع کار شناسایی را انجام می‌دادند. آقای سلیمانی و شهید خزازی از جمله مجموعه‌هایی بودند که برای عملیات در آن منطقه آمدند، حدود اواخر دی یا اوایل بهمن ۱۳۶۰ بود. آنجا بنای آشنایی و همکاری ما با ایشان گذاشته شد.

یک شب مانده به پایان عملیات، یکی از فرمانده گردان‌های تیپ ۱۱ شهید یا مجروح شده بود که آن شب فرمانده گردان نداشت. یک نقطه‌ای بود به نام ارتفاع ۲۰۲ که مشرف بر تنگه ابوقریب بود. من به حاج قاسم گفتم خودم گردان را به منطقه می‌برم، شما نگران نباش که اتفاقاً موفق هم شدیم. طبق روال، فرمانده تیپ نزدیک صبح می‌آمدند و خودشان از نزدیک خط را سرکشی می‌کردند. آن روز هم حاج قاسم آمد و همه چیز را بررسی کرد. در راه برگشت، آقایان عزیز جعفری و سرهنگ شهبازی از ارتش را دیدیم. عرف این بود، نزدیک‌های صبح زمانی که هنوز هوا روشن نشده بود معمولاً فرمانده یگان برای بازدید می‌رفت، زمانی که هوا در حال روشن شدن بود، فرمانده قرارگاه برای بازدید به خط مقدم می‌رفت. من و حاج قاسم هم همراه فرمانده قرارگاه مجدد به منطقه برگشتیم. پنج نفر داخل ماشین بودیم. من و حاج قاسم صندلی جلو نشسته بودیم. متأسفانه چرخ سمت راست ماشین روی مین رفت و پنج نفری از داخل ماشین به بیرون پرت شدیم. جالب است که همه آسیب دیدیم الا حاج قاسم. به هر صورت این ارتباط با آقای سلیمانی تا سه روز قبل از شهادت ایشان ادامه داشت.

بعد از پایان جنگ تحمیلی و با توجه به حضور شما در

قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیا، نوع فعالیت آقای سلیمانی با شما

چگونه بود؟

طرحی آن زمان بین فرمانده وقت سپاه (آقای محسن رضایی) و وزارت کشاورزی مطرح شد به اسم کمربند سبز. بخش قابل توجه این طرح در مناطق جنوب کشور و استان‌هایی مانند کرمان اجرا می‌شد. البته طرح احرار که توسط حاج قاسم در جنوب استان کرمان انجام شد با این طرح متفاوت بود. شاید

طرح احرار زودتر از این طرح کمربند سبز اجرا شد. کمربند سبز، طرحی بود که در مناطق دورافتاده انجام می‌شد و قرار بود با اجرای آن برای مردم مناطق محروم اشتغال‌زایی و محرومیت‌زدایی صورت بگیرد تا از مهاجرت ساکنان این مناطق به شهرهای بزرگ کشور جلوگیری شود. در ضمن با اجرای این طرح امنیت هم به وجود می‌آمد. خوب در اجرا، فرماندهان مناطق سپاه که لشکرهایی زیر نظر آنها بود، حلقه واسط بین مردم بومی منطقه و مرکز کشور به حساب می‌آمدند. جدی‌ترین فرماندهی که این طرح را دنبال می‌کرد، حاج قاسم بود. من فقط این قدر می‌توانم بگویم اگر باید با بقیه دوستان تماس می‌گرفتم و کاری را پیگیری می‌کردیم، حاج قاسم بود که به ما زنگ می‌زد و کارها را پیگیری می‌کرد.

با توجه به آشنایی چنددهه‌ای که با آقای سلیمانی دارید،

اگر بخواهید او را در یک جمله توصیف کنید چه می‌گویید؟

آقای سلیمانی یک ویژگی داشت که من از آن به عنوان صفت «معمار» یاد می‌کنم. آقای سلیمانی، مهندس نیست، معمار است.

فرق مهندس با معمار چیست؟

فرق معمار با مهندس در این است که یک مهندس تلاش می‌کند تا ذهن و فکر یک معمار را خوب اجرا کند. وظیفه ذاتی و اصلی مهندس خوب اجرا کردن یک ایده و فکر خلاق است. از آن طرف معمار هرچه بتواند قدرت انتزاع، تجسم، قدرت در افق ذهن یک موضوعی را شکل دادن و طراحی کردن، چالش کردن و نوعی آینده‌نگری که چگونه این صحنه زیبا یا سازه را طراحی کنم که هر چشمی را چشم‌نوازی کند داشته باشد؛ این می‌شود تعریف معمار. امام خمینی معمار انقلاب است، چون تمام ظرفیت‌های موجود کشور را تبدیل به معجزه قرن می‌کند. حاج قاسم معمار جبهه مقاومت است، چون تمام امکانات و ظرفیت‌های موجود را به گونه‌ای طراحی کرد و کنار هم قرار داد که از یک نقطه باورنکردنی به یک نقطه باورنکردنی دیگر می‌رسد. نقطه باورنکردنی یعنی این‌که این امکانات، وسایل، توانمندی‌ها و ظرفیت‌های موجود که استفاده



عراق شکل داد. وقتی مقاومت علیه اشغالگری شکل گرفت، حشد الشعبی بر آن ظرف قرار گرفت. آقای سلیمانی در حمایت، سازماندهی و شکل دهی این گروه ها نقش اصلی دارد.

* آمریکایی ها قطعاً این موضوع را متوجه شدند

قطعاً. به همین دلیل چند ماه قبل از شهادتش یک مقاله ای چاپ شد و آقای سلیمانی را به عنوان چند استراتژیست برتر دنیا برشمردند. استراتژیست صرفاً به دنبال تبیین و ترسیم نیست.

* در مورد خروج آمریکایی ها از عراق و دلیل اصلی این ماجرا برای ما بگویید.

نیروهای مقاومت در مبارزه با آمریکایی ها که یک نبرد بسیار خشن، سخت و مقابله با ساختارهای جاسوسی - امنیتی و پراکندگی و گسترشی که آنها داشتند. همچنین نوع مقابله نیروهای مقاومت با امکانات و تجهیزات آمریکایی از یک سو و حضور در دستگاه های دولتی و بعضاً در کنار مقامات سیاسی باعث شد تا آمریکایی ها به ستوه آمده و برای اولین بار حاضر شدند از کشوری که اشغال کرده بودند، خارج بشوند و از عراق فرار کنند. نه عقب نشینی اختیاری بلکه عقب نشینی اجباری؛ به گونه ای که در ماه های آخر از طریق واسطه ها و به خصوص از طریق آقای طالبانی، پیغام می دادند که ما می خواهیم از عراق برویم، اجازه بدهید ما که در حال خروج هستیم و خیلی هم در شرایط آسیب هستیم، به ما حمله نشود.

* رابطه آقای جلال طالبانی با سردار سلیمانی چگونه بود؟

رابطه بین آقای طالبانی و آقای سلیمانی یک رابطه بسیار عمیق و عجیب بود. یعنی من هنوز برخی سؤالات و ابهامات جدی در ذهنم است که چرا این دو نفر این همه از نظر عاطفی به هم نزدیک بودند؟ خب اگر ما بخواهیم آقای طالبانی را دسته بندی کنیم، جزو افراد مذهبی قرار نمی گیریم اما آقای سلیمانی [جزو] آدم های مذهبی قرار می گیرد. آقای طالبانی سیاسی است؛ آیا سیاسی بودن او و سیاسی بودن آقای سلیمانی کافی است؟ آقای طالبانی، آدم میدانی و مبارزی بود اما خیلی ها مبارز و میدانی هستند و آقای سلیمانی هم از ویژگی هایش مبارز و پای کار بودن است. یادم هست که قرار بود آقای نوری مالکی (نخست وزیر وقت عراق) را استیضاح کنند؛ وقتی آقای طالبانی احساس کرد آقای سلیمانی نظرش این نیست - چون به عنوان نظر کارشناسی، آقای سلیمانی را قبول داشت - و تلاش می کرد این رابطه مشورتی برقرار بماند، برخلاف این که در ابتدا خودش موضوع استیضاح آقای نوری المالکی را مطرح کرده بود و یک فضای عمومی به وجود آمده بود اما در آن لحظاتی که دیگر احساس کرد آقای سلیمانی نظرش این نیست و مصلحت نمی داند که این اتفاق بیفتد، بلافاصله به نظر آقای سلیمانی احترام گذاشت. حتی برای آقای طالبانی هزینه های زیادی بین سیاسیون عراق و به خصوص در مجموعه کردها به وجود آورد.

* به موضوع اصلی مصاحبه برگردیم. شما اشاره کردید که آقای سلیمانی باعث شد تا موازنه سیاسی در روابط خارجی در عرصه

بین الملل شکل بگیرد. آیا این موازنه قبلاً وجود نداشت؟

نه. در موضوع روابط خارجی و بین الملل، مهم ترین اصل، موضوع هزینه است که اگر یک کسی می خواهد علیه شما کاری انجام دهد، بررسی می کند که اول می تواند این کار را بکند و بعد اگر توانست این کار را انجام دهد، چه پاسخ هایی را دریافت خواهد کرد. منظور من از تعادل این نیست که طرف مقابل توان ندارد به شما آسیب بزند. دشمن محاسبه می کند که وقتی به شما ضربه ای زد، بعد از آن چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به این مسأله می گویند تعادل! دشمن از یک مقطعی به بعد متوجه شد که اگر فلان کار را کرد، بعد بایستی یک جای دیگر پاسخ بدهد و هزینه اش را بالا می برد. برای همین است که این سؤال به وجود آمده که مگر آمریکایی ها توان ندارند که به ایران حمله کنند، پس چرا چنین اتفاقی نمی افتد؟ چه کسی چنین قدرتی را برای ایران به وجود آورد؟ آقای سلیمانی این وضعیت را به وجود آورد. نه این که صرفاً از آقای بشار اسد دفاع کرد؛ نه! به این راحتی نیست که هر کجا رفتی، بخوای یک رژیم را عوض کنی! حق نداری عوض کنی.

در همین بحث سوریه سه سطح بین ایران و آنها وجود داشت؛ سطح اول، اخلاق و عمل. زمانی که ما در دوره ای درگیر جنگ با رژیم بعث عراق بودیم، همه غرب پشت صدام بودند و حتی روس ها به ما سلاح و تجهیزات نمی دادند. حافظ اسد این کار را کرد. خب حالا اخلاق ایجاب می کرد که ما هم به کمک سوریه برویم. سطح دوم، جریان مقاومت است. سوریه یک رکنی از ارکان مقاومت بوده که اصلاً هدف گذاری برای این رکن برداشته بشود و فرش را از زیر پای مقاومت بکشند. سطح سوم، بین المللی است. آمریکا آمده بود تا اراده اش را به ما و منطقه تحمیل کند، ما نمی خواستیم بگذاریم اراده اش تحمیل بشود. غرب می خواست تغییراتی به وجود بیاورد، ما نگذاشتیم. هر سه سطح برای سوریه، وقتی نگاه می کنید در تحلیل، رفتار و عمل آقای سلیمانی وجود دارد و این وضعیت را برای ما به وجود می آورد که تعادل ایجاد می کند. تعادل یعنی چی؟ تعادل یعنی در همان نقطه ماندن؛ این که دشمن می خواهد مسأله ای را عوض کند و نتواند.



نمی شد، به جایی می رساند که تعادل استراتژیک در حوزه نظامی و امنیتی بین جمهوری اسلامی ایران و قدرت غرب برقرار می شود. از غزه محاصره و ضفه نیجریه تا حوثی های یمن و افغانستان، سوریه، عراق، لبنان و این کار تنها از یک ذهن فعال، فکور و قدرت تجسم بالا برمی آید که صفات یک معمار است. البته هر معماری هم ماندگار نیست. این که یک انسان روستایی صادق و سالم کار خودش را از دورترین نقطه شروع کرده و ظرفیت خودش را این گونه به روز کند. خود بروز ظرفیت های درونی انسان ها هنر است و هنر کار معمار است. همین که ظرفیت خود را به اطرافت بتوانید ابراز و اثبات کنید یک هنر است. من می خواهم از این زاویه به آقای سلیمانی نگاه کنم. ویژگی منحصر به فرد ایشان خلاقیت، ابتکار، هوش و اعتماد به نفس است. این که خودش، خودش را قبول داشت. آقای سلیمانی به عنوان معمار مقاومت، جهان اسلام را در سطح بین المللی به عنوان یک قدرت کنشگر بین المللی و منطقه ای در مقابل کنش های غربی تبدیل کرد. برای نمونه بگویم، آقای سلیمانی در اصل حشد الشعبی را بر مبنای گروه های مقاومت در داخل

• و خیلی از مقاطع این مسأله در گفت و گوی دیپلماتیک حل و فصل نمی‌شود.

اگر دنیا، دنیای گفت و گو بود اشکال نداشت. ممکن است گفت و گو انجام بگیرد اما این شبیه به یک وهم است. یک تصور و خیال است که ما در دانشگاه می‌خوانیم و فکر می‌کنیم صحنه روابط بین الملل را منطق شکل می‌دهد! قدرت منطق نیست که دارد روابط بین الملل را شکل می‌دهد، بلکه منطق قدرت است که دارد روابط بین الملل را متأسفانه شکل می‌دهد. شما اشاره می‌کنید بنشینیم با هم صحبت بکنیم، اگر هر دو عاقل باشیم، مشکلی پیش نمی‌آید که بنشینیم با هم صحبت بکنیم! داریم زندگی مان را می‌کنیم. مشکل اینجاست، برتری جویی، استیلا، هژمونی و حفظ آن، آزاد بودن و به دست آوردن و... این واژه‌ها و کلمات، می‌خواهیم آزادش کنیم، می‌خواهیم به دست آوریم، می‌خواهیم بیشترش کنیم، می‌خواهیم حفظش کنیم، می‌خواهیم منافع ملی، مناطق حیاتی و... از این واژه‌هایی که وقتی می‌آید، معنی دیگری پیدا می‌کند. در آنجا اگر در حد قدرت منطق بود خب می‌نشینیم با منطق حرف می‌زنیم اما مشکل دنیا و بشر این است که گویا قدرت منطق گذاشته شده کنار و منطق قدرت دارد حرف نهایی را می‌زند! برای نمونه منافع و مصالح بجرام به خوبی داشت از نظر دو طرف خوب پیش می‌رفت (همین بجرام اخیر) ناگهان حادثه‌ای در ایران اتفاق افتاد و غرب احساس کرد که دیگر مذاکره را رها کند. فکر می‌کردند جمهوری اسلامی در حال سرنگونی است و می‌گفتند چرا ما با جمهوری اسلامی ایران ادامه بدهیم؟! خب اگر آن نگاه اولی که شما اشاره می‌کنید، باشد، این به جای خودش، آن هم به جای خودش و مذاکرات را باید ادامه بدهند. چهل و چند سال است دارند آن کارها را می‌کنند ولی ناگهان منافع خودشان، نه منافع ملت ایران، به نتیجه که می‌رسد، می‌گویند حالا بگذارید این اغتشاشات تمام بشود و اگر شما تغییری نکردید، ادامه مذاکرات انجام می‌شود. خب کدام فرد دانشگاهی و فردی که در میدان است این حرف را قبول دارد که روابط بین الملل صرفاً مبتنی بر گفت و گوی مجموعه هاست؟ اگر بنا بر این باشد پس این همه ارتش در دنیا برای چیست که تولید ناخالص کشورها را

به خودش اختصاص می‌دهد؟ چه منطقی و جود دارد که شما اعتماد کنید و فقط با گفت و گو موضوع حل بشود؟ لذا ما باید بدانیم که اگر قدرت مؤثر به دست آوریم، قطعاً خیلی از حرف‌هایی را که توجه نمی‌کنند، گوش خواهند کرد و این تعادل به وجود می‌آید. ما نمی‌خواهیم الان بگوییم تعادل مثبت و از تعادل عبور کنیم و بگوییم برتری، نه! با همین تعادل نظامی، جلوی خیلی از کنش‌ها گرفته شد. اعتقاد داریم به عنوان یک آدم مطلع، بخش قابل توجهی از تعادل در طول دو دهه گذشته، مدیون حاج قاسم است. البته تدابیر مقام معظم رهبری و اطمینانی که ایشان به فرمانده‌اش در میدان دارد، فضایی به وجود می‌آورد تا فرمانده‌شان از ظرفیتش عملاً استفاده کند. حمایتی را که از فرمانده انجام می‌دهد و تدابیر خودشان شاید به جرات باید گفت نقش بزرگ‌تری از نقش خود حاج قاسم دارد. البته در این بحث بازدارندگی یا تعادل که یا بخش قابل توجهش از عنوان معمار مقاومت حاج قاسم که توانسته اثرگذاری‌هایش را در خاورمیانه و بلکه فراتر از جنوب شرق آسیا به بروز و ظهور برساند، باید بگوییم که بخشی از این اثر به همت و تلاش دانشمندان و سربازان و صنعتگران گمنامی است که در زمینه تولید تجهیزات و تسلیحات نظامی در حال فعالیت هستند.

• آخرین ارتباط شما با آقای سلیمانی چگونه بود؟

سه روز قبل از شهادت با ایشان ارتباط تلفنی داشتم و صحبت کردیم. ما چرا از این قرار بود که من و یکی از دوستان به سلیمانیه عراق رفته بودیم. در جلسه‌ای نشستیم بودیم. زمان زیادی نگذشته بود که خبری برای میزبان ما آوردند. وقتی خبر را در گوش میزبان گفتند، او خیلی برآشفته و با عجله جلسه را تمام کرد. حاج قاسم از بغداد با من تماس گرفت و نتیجه جلسه را پرسید. در میان صحبت‌هایم، یک خبری هم به حاجی دادم، این که مطرح شده پهباد آمریکایی بالای سر ما دو نفر است. تا این خبر را به حاجی گفتم، یک دفعه گفت: «این خبر را کی گفتی؟» گفتم فلانی. آن فرد پیش آقای سلیمانی خیلی مطمئن بود. حاجی گفت: «سریع از آن محل بروید.» محل رفتن ما را هم خودش تعیین کرد. وقتی ما به محل تعیین شده رسیدیم، حدود نیم ساعت طول کشید. در این مدت چه حرفی به حاج قاسم گفته بودند، نمی‌دانم. از کجا این خبرها به او رسیده بود، نمی‌دانم. بعد فهمیدم همان روز به پادگانی در کرکوک حمله و یک سرهنگ آمریکایی کشته شده بود. آنها مدعی بودند ما دو نفر این کار را کرده‌ایم و به دنبال ما هستند که البته این واقعیت نداشت، چون همان لحظه ما در جلسه سلیمانیه حضور داشتیم.

حاج قاسم دوباره با من تماس گرفت و خیالش راحت شد که به مکان امنی رسیده‌ایم. به من گفت یک ماشین تهیه کنید و فردا صبح به سمت مرز ایران حرکت کنیم. وقتی وارد ایران شدیم با دفتر حاج قاسم تماس گرفتیم. حاجی با این که داخل جلسه بود، تلفن مرا جواب داد. معلوم بود خیالش راحت شده و گفت: «الحمد لله، خدا یا شکر» و تلفن قطع شد. بعدها یکی از دوستان که در همان جلسه با حاج قاسم حضور داشت، برآیند روایت کرد که حاج قاسم گفته بود: «حسن را از رابیش توسط آمریکایی‌ها نجات دادم.» این آخرین صحبت ما بود.

• به نظر شما، چرا آمریکایی‌ها این زمان را برای ترور حاج قاسم انتخاب کردند؟

آمریکایی‌ها دچار عارضه‌ای شدند به نام «سندرم عدم توان تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری».

حدود ۲۰ سال است که اینها تصمیم درست نمی‌گیرند. مثلاً در ماجرای ۱۱ سپتامبر، البته اینجا به شما بگویم من جزو کسانی نیستم که قبول داشته باشم ۱۱ سپتامبر کار آمریکایی‌هاست. چون یک تحلیلی هست که می‌گوید کار خودشان است، من قبول ندارم.

آمریکایی‌ها سعی کردند حاکم‌راست استفاده را از این ماجرا ببرند، ولی این که کار خودشان بود، نه. چون ۱۱ سپتامبر، هیمنه و اعتبار امنیتی - اطلاعاتی آمریکا را فروپاشید، هم در داخل آمریکا و هم بیرون آمریکا که برای از بین بردن این بی‌آبرویی ۱۰ بار دیگر هم به افغانستان حمله و طالبان را سرنگون کنند، فایده‌ای ندارد. لذا آمریکایی‌ها نمی‌توانند تصمیم بگیرند. ساختارشان تخت و سنگین شده است اما در قوه ترور حاج قاسم به نظر می‌رسد اگر فردی به غیر ترامپ تصمیم گرفته بود، این تصمیم را نمی‌گرفت. ترامپ در فضایی قرار گرفت که مجبور شد این تصمیم را بگیرد. چرا؟ چون احساس کردند آقای سلیمانی دارد آمریکا را کاملاً بی‌اعتبار می‌کند.

آنهایی که می‌خواستند به قول خودشان آقای سلیمانی نباشد، به خصوص صهیونیست‌ها حادثه حمله به سفارت آمریکا در داخل بغداد را بهانه کردند و فشار آوردند که ترامپ آن تصمیم را گرفت.

مطمئنم این واکنشی عجولانه بود. امثال این تصمیمات عجولانه در این ۲۰ ساله کم گرفته نشده است. یک روز گفتند می‌خواهیم به دمشق موشک بزنیم، قبل از

ظاهر متوقف کردند. بعد گفتند می‌خواهیم نیرو پیاده کنیم، آن را هم متوقف کردند. مانند این صحنه‌ها در عراق، لبنان، سوریه، ایران و جاهای

مختلف وجود دارد.

پهباد جاسوسی آمریکا در خلیج فارس سرنگون می‌شود، آن یکی پهباد در شرق ایران سالم به زمین نشانده می‌شود، ماجرای عین الاسد پیش می‌آید و... همه اینها را کنار هم قرار دهید، متوجه می‌شوید آن بازدارندگی به وجود آمده که نتیجه همان تعادل است.

این سؤال پیش می‌آید که ۱۰ سال قبل چرا چنین اتفاقی نیفتاد؟ به نظر من عده‌ای ترامپ را وادار کردند که یک تصمیم واکنشی بگیرد.

حتی یکی از مسئولان کرد عراقی به من گفت ترامپ مدعی شده نوار صوتی از حاج قاسم دارد که قرار است به نیروهای آمریکایی حمله کند. وقتی نوار را آوردند، معلوم شد فایل صوتی یکی از عملیات‌ها علیه داعش بوده است. یعنی به راحتی با یک نوار، ترامپ را سر کار گذاشته بودند.



**حاج قاسم معمار
جبهه مقاومت
است، چون
تمام امکانات
و ظرفیت‌های
موجود را به
گونه‌ای طراحی
کرد که از یک نقطه
باور نکردنی به یک
نقطه باور نکردنی
دیگر می‌رسد**



استیسی کلمن
(Staci Coleman)



تیموتی گارلند
(Timothy Garland)



ناتان اندرومید
(Nathan Andrew Mead)



دنیل ایچ. تولی
(Daniel H. Tulley)



الکسوس گریگوری گرینکویچ
(Alexus Gregory Grynkeewich)



کورت ای. وندت
(Kurt A. Wendt)



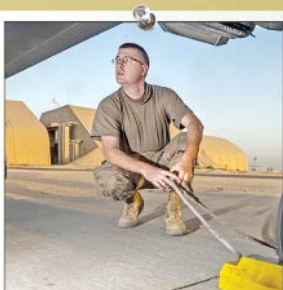
جیسون کولون
(Jason Colon)



آلن ری هندرسون
(Allen R. Henderson)



رودنی لی سیمپسون
(Rodney Lee Simpson)



رایان کوهن
(Ryan Kuhn)



تیلور آرباو
(Tayler Arbaugh)



برندن اندرینا
(Brenden Endrina)

قانون

تحت

MOST
ANTED
TIVES



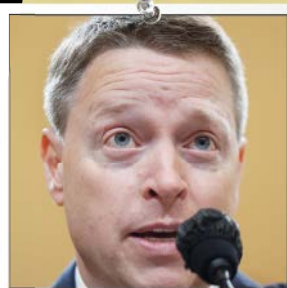
رابرت چارلز او براین
(Robert Charles O'Brien)



پاول میکی ناکاسونه
(Paul Miki Nakasone)



مارک الکساندر میلی
(Mark Alexander Milley)



متیو اف پوتینگر
(Matthew F. Pottinger)



ویکتوریا سی گاردنر کوآتس
(Victoria C. Gardner Coates)



رابرت گرین وی
(Robert Greenway)



اندرو پیتر پاپاس
(Andrew Peter Poppas)



فرانک دیکسون ویتورث
(Frank Dixon Whitworth)



جوزف کیت کلاگ جونیور
(Joseph Keith Kellogg Jr.)



جیمز سی. اسلایف
(James C. Slife)



اسکات آلن هاول
(Scott Alan Howell)



ریچارد داگلاس کلارک
(Richard Douglas Clarke)



کنث فرنکلین مک کنزی
(Kenneth Frank McKenzie)



مارک آر آگوست
(Mark R. August)



بردلی چنس سالتزمن
(Bradley Chance Saltzman)



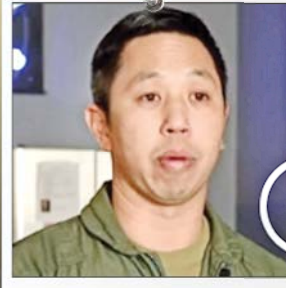
مارک هولمز اسلوکام
(Mark Holmes Slocum)



جردن اسمیت
(Jordan Smith)



آبیشای جایلز
(Abishai Giles)



لندون کوان
(Landon Quan)



جیسون بی بل
(Jason B. Bell)



آندره تی جانسون
(Andre T. Johnson)



کوین اوگر
(Kevin Auger)



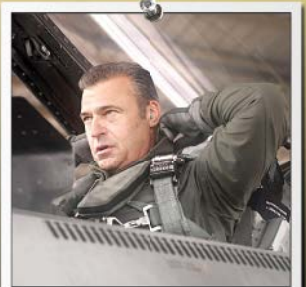
استیون آر جونز
(Stephen R. Jones)



دیوید گلدفین
(Goldfin David)



جیمز مایکل هولمز
(James Michael Holmes)



جوزف توماس گواستلا
(Joseph Thomas Guastella)

عقیب
51 M
WAN
FUGI



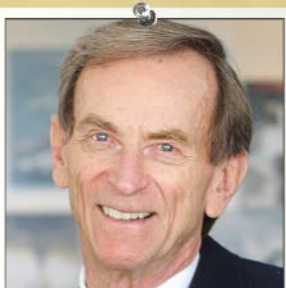
آنتونیو دورس
(Antonio Dorce)



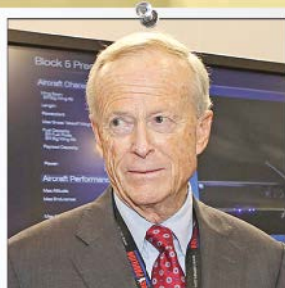
کوربین استینوهر
(Korbin Steinwehr)



جردن کورنلیوس
(Jordan Cornelius)



لیندن استنلی بلو
(Linden Stanley Blue)



جمیز نیل بلو
(James Neal Blue)



چارلز ست کوروران
(Charles Seth Corcoran)



رئول مارک گرشت
(Reuel Mark Gerecht)



جان ام. (جک) کین
(John M. Keane)



مایکل آنتونی دی آندرا
(Michael Anthony D'Andrea)



اریک دین پرنس
(Erik Dean Prince)



جان مایکل (میک) مولینی
(John Micheal Mulvaney)



نیمارتا نیکی هیلی
(Nimrata Nikki Haley)



اندرو کرافت
(Andrew Croft)

حاج قاسم مازنده است

چند خطی به بهانه سومین سالگرد عروج سیاوش ملت ایران



کل علی باباد



حسین بهزاد

در این سال‌های خطیر و دردناک پس از شهادت سردار جهانی انقلاب ظفرنمون ملت ایران، تنهایی تسلی خاطر برای مردم داغ‌دیده میهنش - میهنی که وسعتی داشت از دره کشمیر مظلوم، تا دره سند پاکستان، از کابل بامیان و هرات تا ساحل خزر و بحر عمان و خلیج فارس ایران زمین و از کوفه و سامرا و نجف و کربلا و موصل، تا تدمر و دیرالزور و دمشق و بیروت و بقاع و از جنوب لبنان تا بیت المقدس و غزه - بس که بگوئیم قاسم سلیمانی نه تنها در جهان باقی، بلکه در همین سرای سنجی نیز، تا جوادان زنده و برقرار مانده است. سردار سپاه ثارا... (ع)

امروز بیش از تمامی روزهای گذشته حیات دنیوی‌اش در تپه ماهورهای دشت عباس و ساحل کرخه نور، در بیابان تشنه کوشک و بلندی‌های سومار و جلگه‌های شرعی کارون و اروند و شبه جزیره فاو و دشت شلمچه، زنده است و با شقایق‌های وحشی فکه، همنفس و همسایه. سپهدار سپاه قدس، امروز در یکایک خطوط عملیاتی و محورهای نبرد تمام عیار ملت‌های مستضعف غرب آسیا، در هرم گرمای نبرد رزمندگان بسیجی مردمی عراقی با تئمه روسیاهان تکفیری تحت‌الحمایه کاخ دیو سپید، در هیجان پیکار دلیران دفاع وطنی سوریه و هم‌زمان تروریست‌ستیز ایشان در مقاومت لبنان، فاطمیون و حیدریون و زینیون، حاضر است و ناظر به فتوحات پی‌درپی آنان. نفس‌های مردانه اوست که در سرخی پرچم‌های برافراشته به نشانه کین‌خواهی مستضعفین زمین بر فراز گنبدهای زرین مرقد‌های حضرت ابی‌الاحرار (ع) و علمدار رشیدش ابوالفضل العباس (ع) و نیز در پرچم برافراشته بر گنبد ام‌المصائب حضرت زینب کبری (س)، به گرمی می‌دمند و بر تمامی قایلیان حاکم بر این سیاره نهیب می‌زند که پرچم هایلین کماکان بالاست. حاج قاسم ما، امروز در لیخندهای تک‌تک کودکان یتیم و رنج‌دیده نبل والزهرا، زنده است و نفس می‌کشد. حاج قاسم ما، در قطره قطره اشک‌های یکایک مادران و خواهران و همسران داغ‌دیده از تیغ شقاوت آدمخواران دست‌پرورده مدنیت وحشی پرور کافرستان فرنگ، همواره روان است و جاری. حاج قاسم ما، امروز در آه سرد پدران نشسته بر سوگ جوانان شهیدشان در باریکه غزه و کرانه باختری رود اردن، در انگشت‌های فشرده بر ماشه تفنگ‌ها و تکه لانه‌چر موشک‌های مقاومت ملت ستمدیده فلسطین، با صلابت بیش از گذشته حضور دارد. قاسم سلیمانی، برای تمامیت قبیله انسانیت در روزگار ما فارغ از رنگ و زبان و جنسیت و کیش و آیین، کلیدواژه «انسان بودن» و «انسانی زیستن» در این سیاره سرگردان در ظلمات لایتنهاست. در جهانی مجازی که در آن هیچ دهانی جز دهان ماهواره‌های هرزه‌گرد گشوده نیست و هیچ جنایتی - حتی به عظمت کشتن سپهدار کبیر سپه مقدس ملت‌های مستضعف غرب آسیا - مجاز نیست تا سراب آرامش غفلت‌زدگان ساکن در این بهشت خیالی را، که غرب روبه افول بر کرانه هیچستان بنا کرده است، برهم زند. و سِیَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

... القصة در این «زمانه پرنیزنگ»
یک کشته به «نام»، به که صد زنده به «ننگ»
در ساعت یک بامداد جمعه، سیزدهم دی‌ماه
۱۳۹۸ در پی بارش موشک‌های پرتاب‌شده از
زیر باله کرکسان دوزخی رژیم ابرتروریست
ایالات متحده شیطان، نخل قامت بلندی
در خاک عراق علی (ع) و حسین (ع) بر
زمین افتاد که سرشاخه‌های بلند
مروت و مردانگی‌اش، دل آسمان
را می‌شکافت و تا بی‌نهایت
کهکشان‌ها امتداد می‌یافت.
قاسم سلیمانی، فرزند کویر
بهشت‌آسای دیار کریمان و
فرمانده همیشه خط‌شکن
سپاه قدس جمهوری اسلامی
ایران، پس از عمری تکاپو
و پیکار در راه خدا با هدف
حمایت از مستضعفان و
به خاک مالیدن پوزه پلشت
تروریست‌های دست‌پرورده
مثلت آمریکایی - عبری -
وهابی در جبهه‌های غرب
قاره‌کهن، سرانجام سیاوش وار
در دل آتش، بر خاک شهادت
بوسه زد. نوشتن درباره چنان
تهدمتنی که آوازه فتوحات و
دلآوری‌هایش از مرزهای ایران زمین
عبور کرده و در چهارگوشه این سیاره،
او را به چهره‌ای نام‌آشنا برای دوزخیان
زمین مبدل کرده بود، کار آسانی نیست.
در رثای جوانمرد سلحشوری که تنها یکی از
هزاران خدماتش به انقلاب الهی مردم ایران در
طول فرماندهی ۲۰ ساله وی بر سپاه قدس، تحقق
آرمان بسیج جهانی مستضعفان و در نتیجه آن،
امحای خطرناک‌ترین دمل‌های چرکین دست‌پرورده
دولت‌های تروریست‌پرور ایالات متحده، رژیم رو به زوال
صهیونیستی و متحدین وهابی - خلیجی آنان یعنی
خلافت سفیانی صهیونیستی داعش از قلب بلاد اسلامی
بود... آری، نوشتن در رثای چنین اعجوبه‌ای، کاری است
بسیار جان‌فرسا.



حاج قاسم در سخت‌ترین شرایط خط مقدم بود

گفت و گو با سردار ایرج مسجدی

در جریان جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، نخستین قرارگاه برون مرزی سپاه پاسداران با نام «رمضان» شکل گرفت که مأموریت اصلی آن انجام عملیات‌های نامنظم و در خاک دشمن و ارتباط با معارضان کرد عراقی بود. سردار ایرج مسجدی در همان روزها رئیس ستاد قرارگاه رمضان بود و با شکل‌گیری نیروی قدس سپاه به آن پیوست. همراهی و همکاری نزدیک به سه دهه در کنار شهید سلیمانی به‌خصوص در کشور عراق باعث ایجاد تجربیاتی گرانمایی برای او شد که در منصب سفیر جمهوری اسلامی ایران در عراق نیز ادامه داشت.

• باتوجه به مسئولیت شما در قرارگاه رمضان در سال‌های دفاع مقدس، آیا آشنایی و تماس‌هایی با شهید سلیمانی در آن سال‌ها داشتید؟

در دوره دفاع مقدس همان‌طور که اشاره کردید، شهید سلیمانی فرمانده لشکر ثار... کرمان بودند و بنده هم در قرارگاه رمضان حضور داشتم. البته در آن مقطع من فرمانده قرارگاه نبودم، رئیس ستاد بودم و طبیعتاً آنها بیشتر درگیر جنگ منظم و به‌اصطلاح نظامی‌ها، جنگ کلاسیک با رژیم بعث بودند اما فعالیت‌های مابرون مرزی و در داخل خاک عراق بود. خیلی ارتباط ارگانیک و سازمانی بین ما و آن دوستان وجود نداشت. فرماندهی کل سپاه در زمان جنگ با فرمانده نیروی زمینی سپاه نیز جلسات زیادی برگزار می‌کرد که در آن جلسات، فرمانده لشکرها و قرارگاه‌ها برای هماهنگی بیشتر، توضیحات، طراحی و بحث‌های مختلف حضور داشتند. در آن جلسات با شهید سلیمانی و سایر فرماندهان سپاه ارتباط داشتیم؛ ولی چون حوزه کاری‌مان جدا از هم بود این ارتباط، ارتباط ارگانیک در دوره دفاع مقدس نبود.

• علی‌القاعده این ارتباط از اواخر سال ۷۶ که سردار سلیمانی به‌عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه انتخاب شدند، گسترده‌تر شد. قبل از این که به ورود آقای سلیمانی به نیرو بپردازیم، کمی درباره وضعیت نیروی قدس قبل از حضور ایشان برای‌مان توضیح دهید؟

حضرت امام خمینی (ره) فرمان تشکیل سه نیرو را به فرماندهی کل سپاه دادند؛ نیروی زمینی، هوایی و دریایی که این سه نیرو تشکیل شد. بعد از دفاع مقدس، دو نیروی سازمان بسیج و قدس به دستور مقام معظم رهبری شکل گرفت. یعنی نیروی قدس با تدبیر حضرت آقا تشکیل شد و اولین فرمانده‌اش هم سردار احمد وحیدی بود. دوره فرماندهی آقای وحیدی حدود هفت سال طول کشید. بنابراین نیروی قدس

هفت سال قبل از ورود شهید سلیمانی تشکیل شده بود و مأموریت‌های خودش را انجام می‌داد اما چرا نیروی قدس تشکیل شد؟

نظر من این است که تدبیر مقام معظم رهبری برای تشکیل یک نیروی استراتژیک به نام سازمان بسیج در جهت سازماندهی داخلی کشور از نیروهای مردمی و بسیجی‌ها بود و نیروی قدس برای سازماندهی فعالیت‌های خارج از کشور توسط سپاه پاسداران، که بسیار تدبیر جالب و نتیجه‌بخشی بود.

• به چه دلیل این نکته را می‌گویید؟

اول این‌که یک سری قرارگاه‌هایی داشتیم، مثلاً در لبنان یا قرارگاه انصار که در افغانستان یا قرارگاه رمضان که در عراق مأموریت داشت و ... اینها مثل جزایر کوچکی بودند که با تشکیل نیروی قدس، مدیریت همه این بخش‌های خارج از کشور به این نهاد سپرده شد. دوم؛ کار با گروه‌ها و نهضت‌های مقاومت و بخش‌های دیگر که باعث ایجاد یک انسجام ساختاری و سازمانی برای مدیریت آنها شد. بنابراین فلسفه

تشکیل نیروی قدس برای این بود که فعالیت‌های برون مرزی و خارجی سپاه یک انسجام پیدا کند و همان‌طور که عرض کردم، آقای وحیدی فرمانده‌اش بود. بنده هم آن موقع مدت زیادی رئیس ستاد نیروی قدس بودم.

• از ابتدای شکل‌گیری نیروی

قدس تا زمان ورود سردار سلیمانی

به‌عنوان

فرمانده، آیا نیرو به بلوغ کافی رسیده بود؟

به نظر من، آقای وحیدی کار بزرگی که کرد و موفقیت بزرگی که داشت، تشکیل و راه‌اندازی نیرو بود. شما یک مرتبه تشکیلاتی را می‌خواهید راه‌اندازی کرده و بنا بگذارید، این خیلی کار سخت و مهمی است و آقای وحیدی در این کار واقعاً موفق بود. حتی در مدیریت بخش‌های مختلفی که باید با این مجموعه هماهنگ می‌شد، از رده‌های مختلف و قرارگاه‌های مختلفی در اختیار نیروی قدس قرار داده شد. زمانی که شهید سلیمانی به نیروی قدس آمدند، نیرو هفت سال تجربه کار را پشت سر گذاشته بود. اقدامات بسیار زیادی را در حوزه‌های مختلف به‌خصوص لبنان، فلسطین، عراق، افغانستان و جاهای دیگر انجام داده بود. در این دوره به اعتقاد من مدیریت و فرماندهی فرمانده وقت نیروی قدس (آقای وحیدی) بسیار قابل توجه است اما دوره شهید سلیمانی در اصل اقدام موثر و بزرگی که انجام شد، توسعه نیروی قدس و جبهه مقاومت بود که امروز به یک قدرت بزرگ و ارزشمند تبدیل شده است.

• آیا سردار سلیمانی همان مسیر آقای وحیدی را ادامه دادند یا این که مسیر جدیدی را انتخاب کردند؟

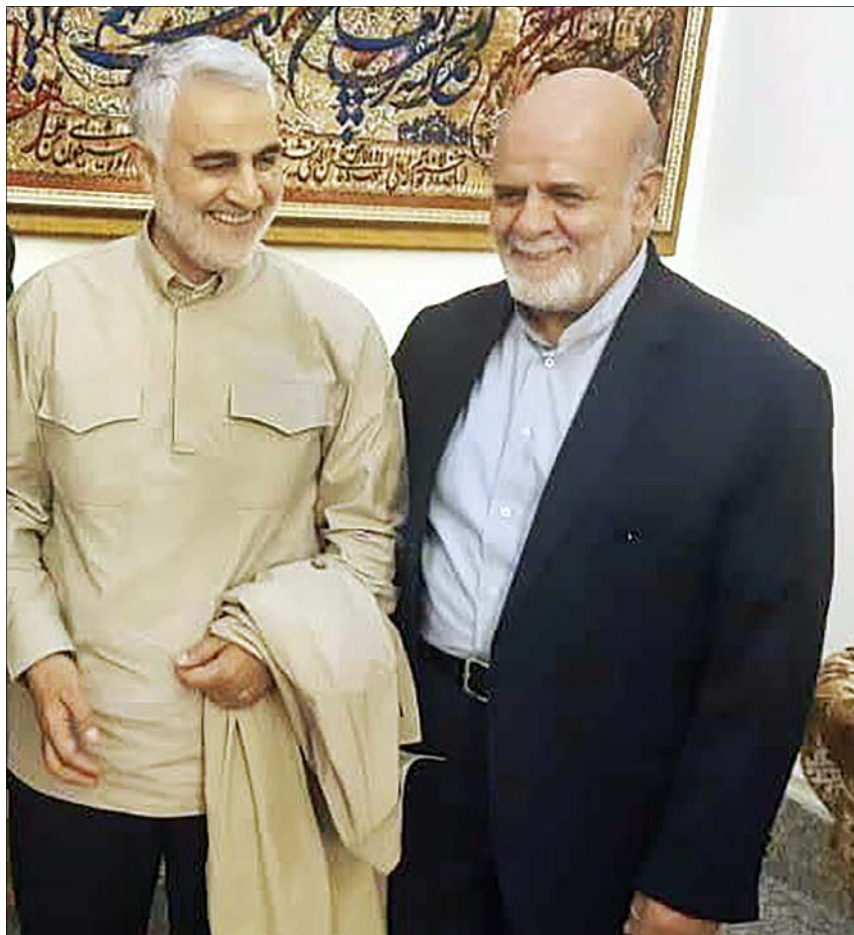
یک سری اقدامات تقریباً ثابت و تعریف شده‌ای بود که آنها را ادامه داده و حتی تقویت کردند اما کارهای جدیدی را هم شروع کردند. چون سردار سلیمانی یک فرمانده عملیاتی و میدانی بود، تجربه دوران دفاع مقدس را به نوعی با خودش به نیروی قدس آورد و توانمندی‌های عملیاتی، نظامی و گسترش توان رزمی در نهضت‌های آزادبخش را به شدت تقویت کردند یا کاری که در زمینه‌های آموزش انجام گرفت. سردار سلیمانی روی موضوع آموزش بسیار جدی ورود کرد و این موضوع نقش بسیار بزرگی برای گروه‌ها و جریانات مقاومت داشت. توانمندی‌های مختلف و ایجاد این توان برای نیروهای مقاومت در دوره شهید سلیمانی نضج گرفت و توسعه پیدا کرد. از طرف دیگر کاملاً هم‌افزایی‌ها ایجاد شد و هماهنگی‌هایی بین نیروی قدس و جریانات مقاومت به وجود آمد. در نهایت اگر بخواهم مقایسه‌ای انجام دهم، در دوره آقای وحیدی نیروی قدس مراحل اولیه خودش را پشت سر گذاشته و به یک نوجوان تبدیل شده بود اما در دوره شهید سلیمانی به یک جوان برومند و باتجربه تبدیل شد. در اصل آقای سلیمانی مسیر نیروی قدس را ادامه داد اما ادامه‌ای که باعث شد یک درخت بسیار تناور و



جدی بود. این که بعضی ها می گویند کار کردن با او سخت بود، دلیلش این است که حاج آقا بسیار جدی و سختگیر بود و ملاحظه کسی را نمی کرد. برای نمونه فرض کنید ماموریتی را به من یا دیگری واگذار می کرد، بعد به طور جد پیگیر بود که این کار انجام شود. اگر احساس می کرد این کار انجام نشده یا به نحوی مثلاً کوتاهی شده، ملاحظه کسی را نمی کرد و برخورد می کرد. ولی چرا نیروها ناراحت نمی شدند؟ چرا آقای سلیمانی را با همه این خصوصیات دوست داشتند؟ به خاطر این که می دانستند این اخلاق و این برخورد، نه جنبه شخصی دارد و نه خدای ناکرده جنبه نفسانی؛ بلکه به خاطر پیشرفت کار و دلسوزی در اجرای تصمیمات کشور است. به خاطر محقق کردن تدابیر و تصمیماتی است که باید انجام و اجرایی شود. درست است که آقای سلیمانی در زمان کار و ماموریت خیلی جدی بود اما موقعی که کار تمام می شد، اصلاً به یک آدم دیگری تبدیل می شد و بسیار با نیروها منعطف و صمیمی بود. مثلاً یادم هست جلسه ای راجع به بحث های عراق بود. آنجا یک موضوعاتی پیش آمد و سردار سلیمانی از من یک مقدار دلگیر شد. بعد از پایان کار، حاج قاسم احساس کرد که مقداری ناراحت شده ام. مرا خواست، کلی در آغوش گرفت و روبروسی کرد. بعد که نشستیم، حاجی گفت: «می دانید من چقدر شما را دوست دارم، چقدر شما کمک من هستید، برادر عزیز من هستید و... از برخورد من یک دفعه شما ناراحت نشوید.» بعد ادامه داد: «من در کار این مدلی هستم و نمی توانم غیر از این باشم.»

خب من و دیگر همکاران مان مشکلی با این قضیه نداشتیم، چون آقای سلیمانی بالاخره برادر عزیزمان بود. حاجی یک نامه ای مکتوب برای من نوشت که الان موجود است. این نامه را هر فردی بخواند، واقعا عاشق آقای سلیمانی می شود. نامه در کمال تواضع، اخلاص و صمیمیت نوشته شده است. حالا در حین کار بالاخره بعضی مواقع پیش می آید که فرمانده از دست یکی از نیروهایش ناراحت شود و برخورد کند یا اوقات تلخی کند. این چیزها در مدیریت خیلی طبیعی است اما سردار سلیمانی نمی گذاشت در دل نیروها این قضیه بماند، بعداً از دل شان درمی آورد و برای نیرو ثابت می کرد این ناراحتی برای پیشرفت کارها بوده است.

لذا من این طور می توانم بگویم که شهید عزیز شخصیتی واقعا چندوجهی از خصلت های مختلف داشت. در کار بسیار جدی اما در عین حال بسیار منعطف بود. مدیر بسیار توانمند و قاطعی بود، در عین حال بسیار با محبت بود و به نیروها احترام می گذاشت. نکته بعدی این که شهید سلیمانی چون خودش در کار و اجرا بیشتر از همه وقت می گذاشت و زحمت می کشید، در سخت ترین شرایط همیشه خودش در خط مقدم جبهه بود، کمتر از



اصل منویات، تدابیر و تصمیمات سردار سلیمانی را ادامه می داد و اجرایی کرد. اما همان طور که شما هم اشاره کردید، شهید سلیمانی این گونه نبود که کار را به فلان تشکیلات یا فلان قرارگاه تحت امرش، واگذار کند و خودش دیگر از دور بخواهد فرماندهی کند. آقای سلیمانی فرماندهی نبود که در دفتر کارش بنشیند یا مثلاً از دور هدایت کند. ایشان یک فرمانده میدانی - تاکتیکی و در عین حال استراتژیک بود. مثلاً آقای سلیمانی با فرماندهان نهضتی و سیاسی یا دیگران می نشستند، بحث ها و توافقاتی برای انجام گرفتن یک سری از اقدامات می کردند اما بعد از این مصوبات، توافقات پیگیری و اجرایی می شد. لذا نقش قرارگاه ها، نیروها و فرماندهان تابعه شهید سلیمانی بسیار مهم بود و کارهای بسیار بزرگ و جدی به عهده شان واگذار شده بود. به یک معنا شهید سلیمانی از ابزار، وسایل و امکانات سازمانی خودش در کمال واقعا مطلوب استفاده می کرد اما اخلاق مدیریتی خاص خودش را هم داشت.

• باتوجه به همراهی طولانی مدتی که شما با شهید سلیمانی داشتید، اخلاق مدیریتی حاج قاسم چگونه بود؟

شاید یکی از نزدیک ترین افرادی که با سردار سلیمانی همکاری داشت، بنده بودم. حاج قاسم در کار بسیار

قدرتمند بود. من با هر دو فرمانده همکاری داشتم اما آنچه مسلم است، نیروی قدس در دوره شهید سلیمانی، فعالیت هایش بسیار گسترش یافت و همین باعث شد که جریان مقاومت هم بسیار توسعه پیدا کند. به گونه ای که در معادلات منطقه ای و بین المللی تاثیر جدی ای دارد.

• در مطالعه برخی از خاطرات به این نکته برخورد کردم که حاج قاسم کاملاً به صورت میدانی با برخی از فرماندهان جبهه مقاومت ارتباط گیری می کرد. آیا این مطلب صحت دارد؟

شناختی که از شهید سلیمانی دارم این است که ایشان یک فرمانده کاملاً میدانی و اجرایی بود. این نحوه مدیریت هم از دوره دفاع مقدس در وجودش شکل گرفته بود و مختص به زمان جنگ نبود. ایشان با فرماندهان در میدان، خطوط مقدم، بحث هایی که در آن دوره انجام شده و تجربه مدیریتی که با این شکل به دست آمده بود، به نیروی قدس آمدند و طبیعتاً با همان کیفیت در فرماندهی نیروی قدس نیز ادامه پیدا کرد. درست است که ایشان در جزئیات هم وارد می شد و با فرماندهان میدانی و سطوح مختلف یا رهبران سیاسی هم نشست و برخاست و جلسه و... داشت اما برای هر بخشی یک تشکیلات ایجاد کرده بود. تشکیلات بسیار قدرتمند که آن تشکیلات در

برش



بهترین دوست

آقای طالبانی نگاهش به شهید سلیمانی این گونه بود که می‌گفت: «حاج قاسم بهترین MyFriend (دوست من) است. بهترین برادر من است.» چرا؟ چون بحث‌هایی که با آقای طالبانی داشت هم در جهت منافع اقلیم کردستان بود، هم در جهت منافع جمهوری اسلامی بود. شاخصه این علاقه‌مندی، منطق‌پذیر بودن شهید سلیمانی بود.

نظراتش در جهت منافع طرف مقابل هم تعریف می‌شد. طبیعی بود که این رفتار علاقه‌مندی ایجاد کند. نکته بعد برخورد‌های عاطفی و اخلاقی بود که شهید سلیمانی با این رهبران داشت. حاج قاسم هر موقع آقایان طالبانی و بارزانی را می‌دید با کمال احترام، ادب و عاطفه بغل می‌کرد و می‌بوسید. در مقابل این افراد واقعا تواضع می‌کرد. محبت قلبی خودش را خیلی صمیمانه به طرف مقابل منتقل می‌کرد. حتی به رهبران سیاسی، به رهبران دولت‌هایی که آقای سلیمانی با آنها کار می‌کرد، رهبران نهضت‌ها و جریانات انقلابی محبت می‌کرد. همه این موارد دست به دست هم داده و شهید سلیمانی را در نگاه رهبران سیاسی و مقاومتی بسیار انسان محبوبی کرده بود.

به نظر من شهید سلیمانی با کردها پرونده بسیار درخشانی دارد و کارهای بزرگی کرده است. آقای طالبانی همان‌طور که شما اشاره کردید، واقعا آقای سلیمانی را دوست داشت. نه فقط خود آقای طالبانی؛ شاید این برای عزیزی که صحبت بنده را مطالعه می‌کند، جالب باشد که تمام تبار آقای طالبانی و خانواده ایشان از همسر و فرزندان طالبانی تا دفتر سیاسی، اعضای شورای سیاسی و پیشمرگ‌ها. در حزب دموکرات هم آقای بارزانی همین‌گونه بود. هم شخص آقای بارزانی، بستگانش، فرزندانش، عشیره بارزانی و مسئولان حزب دموکرات کردستان همه به آقای سلیمانی علاقه‌مند بودند. علاقه‌مندی‌شان به خاطر این بود که شهید سلیمانی را شخصیتی در جهت کمک به خودشان می‌دیدند. در شرایط سخت مثل جنگ با داعش، آقای سلیمانی را در کنار خودشان احساس می‌کردند که برای کمک به آنها آمده است. به شکل جدی با فداکاری، امکانات، نیروهایی که شهید سلیمانی به منطقه وارد کرد، حمایت‌های لجستیک و عملیاتی و بحث‌های دیگر. خب طبیعی است که این ارتباطات برای طرف‌های مقابل

همه می‌خواید، بیشتر از همه کار می‌کرد و در سخت‌ترین شرایط خودش حضور داشت. نیروها می‌دانستند که به اصطلاح یک فرماندهی دارند که اگر بحث زحمت، تلاش، فداکاری، خستگی ناپذیری، ایثارگری، مواجهه با خطرات و... است؛ خودش پیش قدم می‌شود و جلوتر از همه خواهد بود. لذا علاقه‌مند به شهید سلیمانی می‌شدند.

• با توجه به فعالیت شما در قرارگاه رمضان در سال‌های دفاع مقدس، شناخت خوبی که نسبت به مسائل کردستان عراق و شخصیت‌های مؤثر آن زمان در منطقه کردنشین مانند جلال طالبانی و مسعود بارزانی داشتید، نوع ارتباط شهید سلیمانی با آنها چگونه بود؟

یکی از محورهای کارمان در نیروی قدس موضوع اقلیم کردستان و به تبع آن رهبران کرد که شخصیت‌های بارز آنها، مثل آقای جلال طالبانی که بعدها رئیس‌جمهور عراق شد و آقای بارزانی که رئیس حزب دموکرات کردستان عراق بود و بعدها رئیس اقلیم کردستان عراق شد، بود. شهید سلیمانی به «رهبران کرد» احترام بسیار زیادی می‌گذاشت. برخورد بسیار محبت‌آمیزی داشت و در عین حال در بحث‌ها و مذاکرات با این آقایان بسیار جدی بود.

• این بسیار جدی یعنی چی؟

یعنی اگر موضوع، پیشنهاد یا بحثی می‌خواست در ایجاد توافق با آنها مطرح شود، برای رسیدن به آن موضوع حاج قاسم بسیار مصمم بود. شهید سلیمانی اگر توافقی می‌کرد، در اجرایی کردنش بسیار جدی بود. یادم هست یک بار آقای بارزانی به بنده می‌گفت: «از آقای سلیمانی خیلی خوشم می‌آید و ایشان را واقعا دوست دارم.» گفتم: «چرا؟» گفت: «سردار سلیمانی هم آدم جدی، هم مخلص، هم آدم شجاع و هم صادق است. اگر قوی می‌دهد، آدم مطمئن است که به قولش عمل می‌کند. اگر موضوعی را قبول ندارد، هیچ چیزی را نمی‌پذیرد و می‌گوید من این را قبول ندارم اما اگر چیزی را قبول کند، حتما انجام می‌دهد. در جمهوری اسلامی این شخصیت برای ما واقعا دوست داشتنی است.»

از سوی دیگر ارتباطی که حاج قاسم با آقای جلال طالبانی ایجاد کرده بود، و رای ارتباط کاری و مثلاً یک مقام جمهوری اسلامی یا یک مقام کردی آن هم در سطح آقای طالبانی بود. اولاً بسیار احترام برای آقای طالبانی قائل بود. حاج قاسم هر بحثی که داشت، بسیار با منطق و استدلال بود. هیچ موقع خواسته و اراده‌ای نداشت که خارج از استدلال و منطق بخواهد به کسی دیکته یا به عبارتی تحمیل کند. حاجی برای کار وقت می‌گذاشت. بارها جلساتی بود مثلاً با آقای طالبانی، ساعت‌ها طول می‌کشید که روی یک موضوع به توافق برسد. طرف مقابل احساس می‌کرد آقای سلیمانی اهل منطق، بحث و استدلال است.

علاقه ایجاد می‌کند.

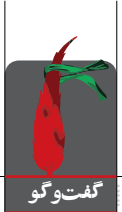
• یکی از مهم‌ترین مسائلی که در کردستان عراق شکل می‌گیرد،

حمله داعش به این منطقه است. شما یکی از شاهدان عینی

این ماجرا بودید، لطفاً در این زمینه برای ما توضیح دهید.

آن روزی که داعش به اقلیم کردستان عراق حمله کرد، یک بخش‌هایی از اقلیم به تصرف داعش درآمد. حاج قاسم به همراه گروهی که شهید ابومهدی هم حضور داشتند به اقلیم کردستان و مقر آقای بارزانی در منطقه مصیف صلاح‌الدین رفتند. بنده هم با این تیم همراه بودم. آنجا حدود ۲۰ کیلومتر تا اربیل فاصله دارد که با ماشین رفتیم. آقای بارزانی خیلی نگران بود. چرا؟ چون بعضی از مناطق اقلیم سقوط کرده بود. از آن طرف یک جو روانی و اجتماعی ایجاد شده بود که داعش در حال پیشروی است و مردم فرار می‌کردند. وضعیت سختی بود. تقریباً نزدیک غروب، جلسه با آقای بارزانی آغاز شد و شام هم دعوت ایشان بودیم. شهید سلیمانی به آقای بارزانی گفت: «نگران نباش، ما شام... کمک می‌کنیم و مشکل حل می‌شود.» مسعود بارزانی خیلی خوشحال شد. واقعا حاج قاسم به سرعت حاضر شد و کارها را جلو برد. حاجی به مسعود بارزانی گفت: «شما یکی از فرماندهان خودتان را جهت هماهنگی به ما معرفی کنید تا خیلی مزاحم خود شما نشویم.» آقای بارزانی دکتر ژر را به عنوان نماینده تام‌الاختیار خودش معرفی کرد. شهید سلیمانی بعد از این جلسه و از همان‌جا بلافاصله تماس گرفت با سردار قائی و به ایشان گفتند که به سرعت امکانات و نیروهای ادواتی، تجهیزات و مهمات به اربیل بفرستند. این اتفاق در همان شب تصمیم‌گیری شد و آقای سلیمانی به آقای بارزانی قول داد تا فردا صبح تمام امکانات به کردستان برسد. خاطرم هست هنوز هوا تاریک بود که امکانات در فرودگاه اربیل پیاده شد. طوری که کردها واقعا باور نمی‌کردند به این سرعت حاج قاسم تصمیم بگیرد و کار عملی شود.

گروهی از نیروهای عملیاتی ما با تجهیزات کامل و مهمات به منطقه وارد شدند و صحنه جنگ به سرعت عوض شد. اتفاق دیگری آن شب افتاد، بعد از جلسه قرار بود من با شهید سلیمانی برگردیم، چون کار دیگری داشتیم. آقای سلیمانی به مسعود بارزانی گفت: «آقای مسجدی اینجا می‌ماند تا به شما کمک کند.» من یک نگاهی به حاجی کردم و گفتم: «حاج آقا همچین قراری قبلانداشتیم!» حاجی گفت: «شما بمانید.» چون می‌دانست من از قبل با کردها آشنایی دارم. باین صحبت حاج قاسم، من ۴۵ روز در اقلیم کردستان ماندگار شدم. آقای بارزانی مقرر را در اختیارمان گذاشت، نیروهای ما در آنجا یک ستاد ایجاد کردند و همکاری با کردها ادامه پیدا کرد تا تمام مناطق اقلیم کردستان از دست داعش



نسبت به ترامپ پیدا می‌کنند؟ چه نگاهی نسبت به آمریکایی‌ها ایجاد می‌شود؟ حقیقتاً اکثر عراقی‌ها شهید سلیمانی را مظهر مبارزه با تروریست می‌دانستند.

• آخرین مرتبه که آقای سلیمانی را ملاقات کردید یا با ایشان تماس تلفنی داشتید، یادتان هست؟

چند روز قبل از شهادتش بود که حاج قاسم به بغداد آمد. هر موقع هم که به عراق می‌آمدند، من می‌دیدم شان و خدمت‌شان بودم. البته محل استقرار حاج قاسم در عراق را شهید ابومهدی و برادران حشد الشعبی تعیین می‌کردند. بعضی مواقع آخر شب‌ها که دیگر جلسات تمام می‌شد، به خاطر سابقه دوستی و همکاری طولانی مدتی که با سردار سلیمانی داشتم با هم مقداری خلوت می‌کردیم. به قول معروف صحبت‌های خودمانی و شوخی. چون شهید سلیمانی اهل مزاح هم بود. در کنار آن جدیت‌هایی که داشت در خلوت خودش با دوستان و رفقا خیلی به اصطلاح با محبت بود و به دوستان روحیه می‌دادند. آخرین باری که من در خدمت‌شان بودم، دقیقاً نمی‌دانم چند روز قبل از شهادت بود اما سفری به بغداد داشتند و آنجا در خدمت‌شان بودیم.

• در آن شب خاص (۱۳ دی ۹۸) آیا شما از سفر ایشان به عراق مطلع بودید؟

مطلع بودم که آقای سلیمانی قرار است فردا یا نیمه شب به عراق بیایند. برنامه‌شان هم این بود که بروند محل اقامت‌شان استراحت کنند و صبح با آقای نخست‌وزیر (دکتر عادل عبدالمهدی) جلسه صبحانه کاری داشته باشند.

• به نظر شما چرا آمریکایی‌ها در آن زمان خاص دست به شهادت حاج قاسم زدند؟

به دلیل تحرکات زیاد شهید سلیمانی. چون ایشان متوقف نمی‌شد. بارها هم دوستان مختلف و مسئولان حفاظتی با ایشان صحبت می‌کردند و تذکر می‌دادند اما سردار سلیمانی می‌گفت: «اگر بخوام کارم را انجام دهم، نمی‌توانم غیر از این باشم. نمی‌توانم آرام و ساکت یک جا بنشینم و تحرک نداشته باشم.»

اما این‌که چرا در این زمان آمریکایی‌ها این تصمیم را گرفتند، شاید به خاطر این بود که تمام بافته‌ها و تصمیمات خودشان را ناکام می‌دیدند و به نوعی یکی از مسببان آن را شهید سلیمانی می‌دانستند. آمریکایی‌ها نمی‌خواستند تروریسم در منطقه از بین برود، اگر می‌خواستند این‌قدر از آن حمایت نمی‌کردند. آمریکایی‌ها به دنبال یک جنگ داخلی فرسایشی در کشورهای منطقه بودند تا روزه روز این کشورها ضعیف‌تر شوند و خودشان در یک امنیت پایدار باشند. به همین دلیل حاج قاسم سد راه‌شان بود. آنها آقای سلیمانی را کسی می‌دیدند که در مقابل اهداف‌شان ایستاده است.

اقلیم کردستان را در اختیار دارید و در عین حال یک صدای قوی در بغداد دارید. ریاست جمهوری در اختیار شماست و روابط بین اقلیم و بغداد کمک به کردستان است. از طرفی این جدایی استقلال کردستان یعنی تجزیه عراق و ما این را به صلاح نمی‌دانیم. نمی‌توانیم قبول کنیم. نه به صلاح کردستان، نه به صلاح عراق و نه به صلاح منطقه. کردها یک همچین ایده‌ای داشتند ولی به هیچ وجه سردار سلیمانی موافق نبود.

• در زمان شهادت سردار سلیمانی، شما به عنوان سفیر جمهوری اسلامی در بغداد حضور داشتید. اوضاع عراق آن روزها چگونه بود؟

در سطوح مختلف افکار عمومی جامعه عراق، واقعا نگاه مثبتی نسبت به شهید سلیمانی و جمهوری اسلامی وجود داشت. علت مهمش هم کمک بسیار موثری بود که جمهوری اسلامی و سردار سلیمانی در مبارزه با داعش و از بین بردن آن در این کشور با عراقی‌ها داشتند. این موضوع رابۀ خصوص نیروهای نظامی، فرماندهان عالی‌رتبه عراق، مسئولان و مقامات عراقی به خوبی می‌دانستند که وجود شهید سلیمانی در کنار آنها کمک بسیار موثر و جدی است. شهادت حاج قاسم که اتفاق افتاد و آمریکایی‌ها مستقیماً این اقدام را انجام دادند، به خصوص همراهی شهید ابومهدی با سردار سلیمانی و شهادت ایشان، موج خشمگینانه و سنگینی در عراق علیه آمریکایی‌ها در حمایت از این شهدا اتفاق افتاد. از بیانی‌های که حضرت آیت‌... سیستانی نسبت به شهادت شهید سلیمانی صادر کردند تا مصوبه‌ای که پارلمان عراق - که نمایندگان همه طیف‌ها از سنی و شیعه و اقلیت‌های مذهبی و اکراد و شخصیت‌های سیاسی - تصویب کردند که بلافاصله نیروهای خارجی و به طور مشخص آمریکایی‌ها از عراق اخراج شوند.

من آن روزها در بغداد بودم و واقعا تا بعد از چهلیم شهید سلیمانی و ابومهدی به ایران نیامدم. مراسم و برنامه‌های مختلف، تشییع پیکر و جلساتی که در عراق برگزار شد، اگر بزرگ‌تر از ایران نبود، کوچک‌تر هم نبود. آن موقع هر جا که می‌رفتید، عکس شهید سلیمانی و شهید ابومهدی بر در و دیوار خانه، بازار، خیابان‌ها و در مکان‌های مختلف عراق دیده می‌شد.

یک نکته دیگر بحث مهمان است. این موضوع در فرهنگ عراقی‌هاست، آنها به مهمان خیلی احترام می‌گذارند و تکریم مهمان جزو اصول فرهنگی کشور عراق است که نمونه آن در بحث اربعین قابل مشاهده است. عراقی‌ها شهید سلیمانی را مهمان خودشان می‌دانستند. آنها معتقدند یک فرمانده جمهوری اسلامی برای کمک به ما آمده و واقعا با ایثار و فداکاری برای ما کار کرده است. از آن طرف آمریکایی‌ها مهمان ما را شهید کرده‌اند. چه تصویری

باز پس گرفته شد. یادم هست یک روز فردی از طرف آقای مسعود بارزانی به دیدن من آمد و گفت: «کاک مسعود با شما کار دارد.» با همان لباس کارفتمن پیش آقای بارزانی. او گفت: «به من مرتب گزارش می‌دهند که شما چقدر کمک می‌کنید.» من گفتم: «کار خاصی داشتید؟» گفت: «بله، نمی‌دانم به چه زبانی و به چه شکلی از جمهوری اسلامی و آقای سلیمانی تشکر کنم. نمی‌دانم مصاحبه کنم؟ چی کار کنم؟ در دفتر سیاسی جلسه‌ای گذاشتیم، تصمیم‌مان این شد که یک نامه رسمی و کتبی برای جمهوری اسلامی بنویسیم و مراتب قدرشناسی و تشکر خودمان را اعلام کنیم.» من گفتم: «آقای بارزانی شما ما را می‌شناسید. همین که می‌گویید، کافی است. نیازی به تشکر ندارد. ما برادر و همسایه هستیم، مسلمانیم. داعش دارد منطقه را نابود می‌کند و ما کمک به شما را وظیفه خودمان می‌دانیم. دیدید آقای سلیمانی چطور عمل کرد، نگذاشت به صبح برسد. ما وظیفه خودمان را انجام دادیم.» آقای بارزانی گفت: «وظیفه ماست که از جمهوری اسلامی تشکر کنیم.» بعد دیدم یک نامه‌ای که از قبل آماده کرده بودند و خطاب به رئیس جمهور (وقت) ایران بود را امضا کرد. او گفت: «درخواست من این است که این نامه تقدیر و تشکر رسمی ما را به دست رئیس جمهور ایران برسانید.»

• قبل از این که آقای مسعود بارزانی از آقای سلیمانی درخواست کمک کند، آیا این درخواست را از آمریکایی‌ها هم کرده بود؟

من کم و کیف آن را دقیقاً نمی‌دانم. اما بعداً بحث‌هایی مطرح شد که چون آمریکایی‌ها در منطقه حضور داشتند، شاید درخواست کمک از آنها هم کرده باشند. آمریکایی‌ها با جواب روشنی نداده بودند یا گفته بودند ما اگر بخواهیم کمک کنیم نیاز به زمان زیادی داریم. این بحث‌ها بعدها مطرح شد اما این‌که من اطلاع دقیقی از خود بارزانی‌ها داشته باشم که درخواست کمک از آمریکایی‌ها کرده بودند، اطلاع دقیقی ندارم.

• در جلسات مشترکی که آقایان بارزانی یا جلال طالبانی با حاج قاسم داشتند، آیا بحث جدایی اقلیم کردستان هم مطرح می‌شد؟

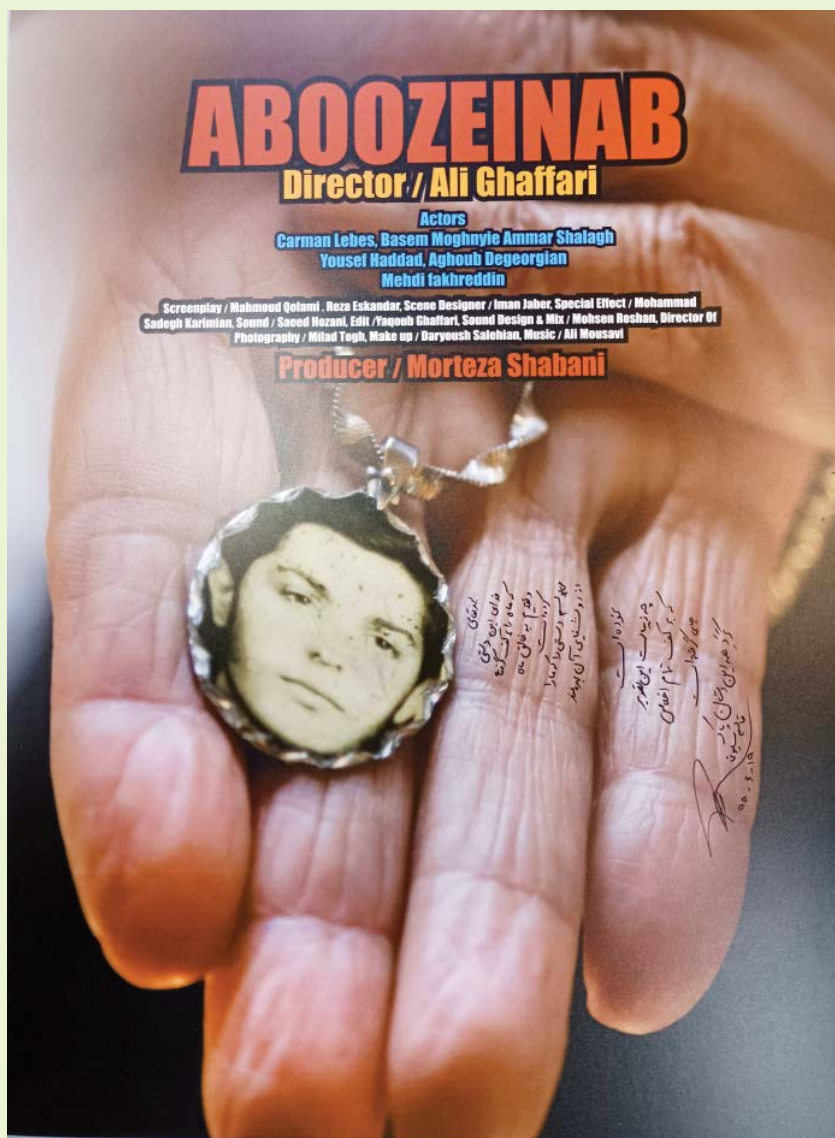
کردها یک ایده‌هایی از قبل داشتند. این ایده‌ها در رابطه با مسائل کردستان نه جدید است، نه به اصطلاح مربوط به این دوره می‌شود اما این‌که بحثی را نسبت به جدایی داشته باشند، مطرح نمی‌شد. دلیلش هم این بود که می‌دانستند سیاست جمهوری اسلامی به هیچ وجه تجزیه عراق نیست. آنها می‌خواستند که این اتفاق بیفتد و به قول خودشان همه‌پرسی کنند اما قطعاً جمهوری اسلامی با این کار موافق نبود و این را حاج قاسم در بحث‌هایی که با کردها داشتند، مطرح می‌کردند و می‌گفتند که این موضوع به ضرر شماست. امروز شما

*** به خاطر پیشینه فعالیت شما در حوزه مستندسازی در مجموعه روایت فتح، آیا در دهه ۷۰ و ۸۰ با شهید سلیمانی برخوردی داشتید؟**

اولین دیدار من با حاج قاسم به سال ۷۳ برمی‌گردد. در واقع مجموعه‌ای را با عنوان غواصان، آقای فارسی کارگردانی می‌کردند که من هم به‌عنوان تصویربردار در این پروژه فعالیت داشتم. لشکر ۴۱ ثارا... به‌عنوان یکی از لشکرهای مهمی که در عملیات والفجر ۸ از روند عبور کرده بود، باید در این مستند کار می‌شد. با چند نفر از رزمندگان لشکر که مصاحبه شد، خیلی از سردار قاسم سلیمانی تعریف می‌کردند. یعنی قبل از دیدار با فرمانده لشکر ثارا...، انگار یک دوره حاج قاسم شناسی برای ما گذاشته بودند. همین مسأله باعث شد تا ما شیفته حاج قاسم بشویم، بدون این‌که او را دیده باشیم. آن روزها هم تازه چند سالی از پایان جنگ گذشته بود. توصیف فرماندهان شهید مانند باکری، خرازی، زین الدین، حاج همت و... را شنیده بودیم و حالا یک فرد از همان جنس را قرار بود از نزدیک ببینیم.

تاقبل از جلسه مصاحبه با ایشان، تصویری از حاج قاسم ندیده بودم و آنجا برای اولین بار دیدم. در زمان تصویربرداری هم خیلی حواس‌مان به این مسأله بود که به‌گونه‌ای تصویر بگیریم که طرف صورتی که ترکش خورده بود، دیده نشود. حاج قاسم برعکس خیلی از افراد دیگر بود که ممکن است در مصاحبه دو ساعت خاطره تعریف کنند و فقط از آن دو ساعت، پنج یا ۱۰ دقیقه قابل استفاده باشد. حاجی برعکس، کاملاً گزیده، حضور ذهن دقیق و خاطراتی که خیلی صحیح و درست بود را برای من تعریف کرد. یادم هست یک خاطره راجع به شهادت یونس زنگی آبادی و عملیات کربلای ۵ برای من تعریف کرد. حاج قاسم می‌گفت: «در کربلای ۵ وضعیت خیلی خراب بود. اکثر نیروها مجروح و خیلی از افراد هم شهید شده بودند. دشمن هم سخت آتش می‌ریخت. یک‌دفعه دیدم که حاج یونس از پشت بی‌سیم به من گفت: «حاج قاسم می‌خوام پیام ببینم. می‌خوام پیام اونجا پیشم». حاجی بهش گفته بود: بیا. بعد تعریف می‌کرد که «خیلی هم اوضاع سخت بود و هر لحظه امکان داشت یونس شهید یا مجروح شود. به هر صورت یونس خودش را به من رساند. سرش را گذاشت روی زانوی من، چند دقیقه‌ای پیشم ماند و بعد هم رفت. من هم اصلاً برام سؤال نشد که چرا آمد و چرا رفت؟ چند دقیقه بعد هم خبر شهادت یونس را برابیم آوردند.»

حاج قاسم آن روز خاطراتی از این جنس برای من تعریف کرد. اما می‌خواهم به یک موضوع اشاره کنم. ما چند مصاحبه با ایشان داشتیم. یکی در مورد غواصان، یکی در مورد کربلای ۵ و یکی هم درباره تصویرگران جنگ بود. مثلاً در همین پروژه آخر، وقتی روی صندلی نشست،



ماجرای دیدار حاج قاسم با اهالی فرهنگ و هنر

گفت‌وگو با مرتضی شعبانی

سال ۶۵ بود که به گروه روایت فتح پیوست. زمانی که با سیدمرتضی آوینی به فکته رفته بود تا مستندی را تولید کنند، به‌عنوان تصویربردار فعالیت می‌کرد. همان‌جا بود که سیدمرتضی به شهادت رسید اما آقا مرتضی در روایت فتح ماند و مسیر را ادامه داد. دیدار دهه ۷۰ با حاج قاسم ثبت خاطرات زیبایی او از غواصان لشکر ثارا... و شهید احمد کاظمی از حمله تصاویر به یادماندنی همان دوران است. مرتضی شعبانی اکنون در قامت کارگردان و تهیه‌کننده مستند در جبهه مقاومت نامدار است.

دست‌نوشته شهید سلیمانی بر پوستر مستند «ابو زینب»

سؤال را که شنید تا انتهای کار شروع به صحبت کرد و بعد هم خداحافظ شما، تمام آن ۳۰ دقیقه مصاحبه قابل استفاده بود. در مورد ضعف سینمای جنگ و این که در این سینما ما چه چیزی باید بگوییم و نقطه ضعف‌های مان چیست؟

آنجا این سؤال برایم پیش آمد که حاج قاسم که یک فرد نظامی است و به نظر ما شاید اصل ربطی به مسأله فرهنگی نداشته باشد، چطور این قدر دقیق دارد راجع به سینمای جنگ صحبت می‌کند. حالا این چیزی که می‌گویم، تحلیل خودم است. حاج قاسم انگار همه چیز زندگی‌اش مانند زندگی نظامی، فرهنگی، معنوی و...، همه چیزش به نظرم شبیه یک کسی مثل سید مرتضی آوینی بود که آدم احساس می‌کرد خدا به او حکمت داده است. حاج قاسم هم چنین چیزی بود. یعنی چیزی بود که شما نمی‌توانید به راحتی تحلیلش کنید. در مسائل نظامی مثلاً ببینید حاج قاسم را تحلیل کنید، بگویید که حاج قاسم می‌تواند. به این دلیل که آدم توانمندی است چون مثلاً این دوره‌ها رادیده، فرد توانمندی است. چون شجاعت دارد. به نظرم هیچ‌کدام اینها نیست. حاج قاسم قابل تحلیل از این نظر یا از این جنس نیست. انگار که خدایک چیز خاصی به او عطا کرده که می‌خواهد راجع به فیلم حرف بزند، مسائل نظامی، ادیان، سیاست خارجی و همه اینها را در حد درجه یک برای مان بیان کند.

• شاید مخاطب ما، با خواندن این

مطالب فکر کند آقای شعبانی در

مورد حاج قاسم غلو می‌کند. اگر

مصادقی برای این صحبت‌های

خود دارید، بیان کنید.

الان داریم راجع به عملیات بوکمال یک مستند می‌سازیم. با چهار پنج نفر که مطلع هستند، مصاحبه گرفته‌ایم. هیچ دلیلی وجود ندارد که حاج قاسم بیاید

عملیات بادیه را از که توفان شن، برهوت، بیابان بدون آب، بدون سرسبزی، هیچی وجود ندارد از یک جایی شروع کند. به همین دلیل برخی فرماندهان نظامی با حاج قاسم همراهی نمی‌کنند. تعدادی از فرماندهان خودش به حرف حاجی گوش نمی‌دهند. استدلال هم می‌آوردند که عملیات بوکمال اشتباه است اما این عملیات جواب می‌دهد، چرا؟ برای این که حاج قاسم افقی داشت که می‌گفت ما می‌توانیم از این بیابان عبور کنیم. حتی یکی از مصاحبه شونده‌ها به ما توضیح داد که فرمانده ارشد روسی گفته اصلاً از این منطقه نمی‌شود عملیات کرد. شما ایرانی‌ها یا اطلاعات خاصی دارید یا مثلاً سلاح خاصی دارید که نمی‌خواهید به ما بگویید. خب چرا این اتفاق می‌افتد و عملیات موفق می‌شود؟ چون حاج قاسم وقتی اراده می‌کرد، حتماً با لطف خدا می‌توانست از پس آن برباید.

• از آن مصاحبه‌های دهه ۷۰ که با حاج قاسم داشتید،

خاطره‌ای دارید؟

بله. وقتی مستند غواصان پخش شد، تعدادی مصاحبه هم با نیروهای لشکر ۲۵ کربلای مازندران گرفته شده بود. یکی از بچه‌های مازندران خاطره‌ای گفته بود که فرماندهان قبل از عملیات به غواصان خط شکن می‌گفتند در طول آغاز عملیات و عبور از اروند، اگر کسی ترکش خورد، آرام باشد و سر و صدا نکند و اگر نتوانست آرام بگیرد، از بغل دستی‌اش بخواهد که سرش را زیر آب کند تا عملیات لو نرود. وقتی این مصاحبه پخش شد، مقداری در فضای عمومی کشور مشکل ایجاد کرد. در مجموعه روایت فتح ما همکاری داشتیم که نامش علی سلیمانی بود. یک روز در حیات روایت فتح بودم، آن موقع موبایل هم نبود. بعد ناگهان تلفنچی روایت به من گفت: آقا مرتضی! آقای سلیمانی پشت تلفن شما را کار دارد. در ذهنم این بود که علی سلیمانی پشت خط است. گوشی تلفن را برداشتم و بدون این که سلام کنم، گفتم: «علی کجایی؟ حاجی حاجی مکه، رفتی و نیامدی. ایین چه

وضعیه؟» یک مرتبه از آن طرف خط یکی گفت: «من قاسم سلیمانی هستم.» بعد ادامه داد که آقا این چه مصاحبه‌ای است که پخش کرده‌اید؟

• دلیل ناراحتی حاج قاسم چه بود؟

حرف حاج قاسم این بود که نباید هر واقعیتی در جنگ را بدون ارائه تحلیل به مخاطب گفت و به نظرم حرفش صحیح بود. حاج قاسم هر وقت در مورد دفاع مقدس و بعدها درباره جبهه مقاومت شبیه‌ای بین مردم ایجاد می‌شد، تلاش می‌کرد تا آن را حل کند. برای نمونه یادتان هست چند سال پیش شبیه‌ای در مورد عملیات کربلای ۴ در جامعه ایجاد شد. حاج قاسم در یک برنامه زنده صبحگاهی تلویزیون به صورت تلفنی با مردم درمورد این عملیات صحبت کرد. برای حاج قاسم مردم به شدت مهم بودند.

• آیا شاهد نوع رفتار حاج قاسم با مردم بودید؟

به نظرم حاج قاسم سلیمانی دو شکل با افراد برخورد می‌کرد. با افرادی که نیرویش نبودند، یعنی حاج قاسم فرمانده آنها نبود، کاملاً متفاوت رفتار می‌کرد. یعنی چه؟ این صحنه را من به وضوح در جریان مقابله با داعش در سوریه و عراق دیدم. اگر یکی می‌خواست با ایشان عکس بگیرد، حاجی راحت کنار می‌آمد و می‌ایستاد عکس می‌گرفت و مسائل امنیتی هم اصلاً برایش اهمیت نداشت اما همین حاج قاسم با روحیه لطیف در حین عملیات و کار بسیار با نیروهایش جدی رفتار می‌کرد. برای همین عموماً همه آدم‌ها در هر سطحی که بودند از حاج قاسم حساب می‌بردند. حالا اگر نخواهیم ایشان را مقدس کنیم، باید بگوییم حاج قاسم مانند همه آدم‌های دیگر بالاخره عصبانی می‌شد، ممکن بود مثلاً چیزی به فردی بگوید که دلخوری برایش ایجاد بشود. همه اینها سر جای خودش ولی مثلاً برخوردش با بسیجی‌ها، فاطمیون، عراقی‌ها و... کاملاً متفاوت بود. این قدر این بچه‌ها دوستش داشتند که نیاز به گفتن ندارد اما حاجی کاریزمایی داشت که همه به او علاقه‌مند می‌شدند. یادم هست قبل از شروع عملیات بوکمال به پایگاه سین رفتیم. وارد اتاق وضعیت شدیم. یک روس و چند نفر از فرماندهان سوریه همراه تعدادی از فرماندهان ایرانی هم حاضر بودند. من داشتم از جلسه فیلم می‌گرفتم. یک مرتبه حاج قاسم وارد جلسه شد. من خود به خود سر دوربین را پایین آوردم. حاج قاسم خیلی ناراحت به نظر می‌رسید. چون روزی بود که آمریکایی‌ها به تَنَف [روستایی است که در صحرای سوریه (البادیه) در منطقه مثلث مرزی بین سوریه، عراق و اردن قرار دارد] حمله و نیروها را مورد هدف قرار داده بودند. به هر صورت حاجی زیاد روی فرم نبود. یعنی با احتیاط باید به او نزدیک می‌شدیم. من در زاویه کنار در ایستاده بودم



و داشتیم فیلم می‌گرفتم. حاجی وقتی وارد جلسه شد، مرا ندید. یعنی سرش را انداخت پایین و همین جوری سلام کرد و رفت انتهای اتاق کنار مانیتورها ایستاد. همین که برگشت طرف من، همدیگر را که دیدیم و چشم تو چشم شدیم، حاجی دستش را بالا آورد، من هم دستم را بالا آوردم به علامت احوالپرسی. همان جا فهمیدم که وضعیت سبز است. جلو رفتم و سلام و روبوسی کردیم. می‌دانستم که در این شرایط حرفی نمی‌زند. من هم بقیه تصویربرداری را انجام دادم.

• بعد از مصاحبه‌های دهه ۷۰ شمسی، چگونه و به چه دلیلی

با حاج قاسم برخورد داشتید؟

سال ۱۳۹۰ قرارگاهی در سوریه نبود. رفت و آمد داشتیم، مستند تولید می‌کردیم اما تصویری پخش نمی‌شد. یکی از آرزوهایم این بود که بتوانم از حاج قاسم در آن شرایط تصویر بگیرم. تا زمان شهادت هادی باغبانی موقعیت این کار پیش نیامد. یعنی سیاست‌گذاری، اجازه ضبط و پخش تصاویر را نمی‌داد. حتی متأسفانه الان ما از شهید همدانی هیچ تصویری در سوریه نداریم اما این موقعیت در عراق دست داد. عملیات جرف الصخر، دومین عملیات مهمی که در عراق اتفاق افتاد. روز سوم عملیات در منطقه فاضلیه که مقر فرماندهی عملیات بود، من و همکارم آقای مصطفی سیفی حضور داشتیم. قصد ما این بود که برای تصویربرداری به خط مقدم برویم. ناگهان یک ماشین هامر نزدیک ما توقف کرد و حاج قاسم همراه ابومهدی المهندس از آن پیاده شدند. نیروهای عراقی وقتی این دو نفر را دیدند به سمت‌شان رفتند و شروع به خوش و بش کردند و با این فرماندهان عکس گرفتند. این تصویری بود که در آنجا از حاج قاسم گرفتیم.

• زیباترین تصویری که از حاج قاسم گرفتید، مربوط به

کجای می‌شود؟

یک روز حاج قاسم در کنار رود دجله وضو می‌گرفت. وقتی وضو تمام شد، حاجی آرام آرام رفت و روی یک خاکریز ایستاد. از طرف نیروهای دشمن هم صدای شلیک تیراندازی می‌آمد. حاجی دست‌هایش را

به کمرش زد و شروع به قدم زدن کرد. من هم در حال تصویربرداری بودم. آرزویم این بود که این خاکریز ۲۰۰ متر باشد و حاجی با همین شکل روی آن قدم بزند تا تصویر زیبایی از ایشان بگیرم. صحنه باشکوهی بود؛ در آن موقعیتی که عملیات به پیروزی رسیده بود و آخر قصه بود و همه چیز داشت تمام می‌شد. انگار یک فرمانده فاتح روی قله ایستاده و دستش را به کمرش زده است. البته از نظر من به عنوان یک تصویربردار یک همچین حسی را به مخاطب القای کرد. حاجی کم‌کم نزدیک یک سنگر شد و کنار آن روی زمین نشست. فضای بسیار مساعدی برای پرسیدن سوالات بود. چون حاجی اصلاً اهل مصاحبه رسمی نبود. آهسته جلو رفتم و به ایشان سلام کردم. بعد پرسیدم: «حاج آقا تمام شد؟» حاج قاسم جواب داد: «نه، تازه این شروع ماجراست.» آن روز واقعا نمی‌دانستم معنی این صحبت حاجی چیست، اما بعدها وقتی شنیدم نیروهای آمریکایی هم توان عبور از صحرای جرف الصخر را نداشته‌اند، متوجه صحبت ایشان شدم. سؤال بعدی من در مورد وضعیت کربلا، نجف و شهرهای جنوب عراق بود که حاج قاسم اشاره کرد بعد از عملیات جرف الصخر این شهرها هم امن خواهد شد. آن روز مصاحبه با حاج قاسم فکر کنم چیزی حدود دو دقیقه شد اما در آن شرایط خیلی شیرین بود.

• شنیدم جلسه‌ای حاج قاسم با برخی از اهالی فرهنگ و هنر

در مورد جنگ با داعش داشتند. شما هم در آن جلسه حضور

داشتید. لطفاً در مورد آن برای ما بگویید.

بعد از عملیات آزادسازی جنوب حلب و نبل والزهر، یک روز حاج قاسم جلسه‌ای گذاشتند که آقایان حاتم‌کیا، احسان محمد حسنی، وحید جلیلی، سردار نقدی (معاون وقت فرهنگی سپاه) و حجت الاسلام کریمیان و ... حضور داشتند. آنجا حاج قاسم مطرح کرد ما تا الان دوست نداریم راجع به حضور ایران در سوریه فیلمی ساخته و پخش شود ولی از حالا به بعد می‌خواهیم شما کمک کنید که ماجرای سوریه ثبت و ضبط و رسانه‌ای بشود. در آن جلسه هم که

دوستان را دعوت کرده بودند، بیشتر صحبت‌شان این بود که فرهنگ و هنر وارد عرصه شود و این کارهایی که انجام می‌شود را با زیباترین صورت به مخاطب منتقل کنند. حاج قاسم به شدت مسائل امنیتی برایش مهم بود. یادم هست در جنوب حلب، قرار بود عملیات مثلاً فردا شروع شود. جلسه توجیه فرماندهان بود و مجوز حضور من را هم داده بودند. وارد جلسه شدم، فرماندهان ارشد منطقه نشسته بودند و فرماندهانی که قرار بود عملیات کنند، پای تخته نقشه می‌رفتند و طرح مانورشان را توضیح می‌دادند. من هم تصویری می‌گرفتم. خیلی خوشحال بودم که جلسه خیلی مهمی را ثبت کردم. وقتی جلسه تمام شد، حاجی همان جا به من اشاره کرد مموری دوربین را به ایشان تحویل بدهم و هنوز هم آن مموری به دستم نرسیده است.

• آیا پیش آمد که حاج قاسم در مورد مستندی نظر مثبت

یامنی داشته باشد.

مستندی تولید شده بود که موضوع آن تفحص شهدا در یکی از مناطق سوریه بود. از نظر هنری هم کار خوبی بود اما این فیلم حاج قاسم را ناراحت کرده بود. حرفش این بود که با ساخت این فیلم چه چیزی را می‌خواهیم به مخاطب نشان بدهیم؟ معتقد بود با دیدن این فیلم و اطلاع از نحوه شهادت نیروها، باعث ناراحتی خانواده آنها خواهیم شد. یک فیلم هم که خودم تهیه‌کننده‌اش بودم و از لحاظ رسانه‌ای فیلم موفقی بود هم حاج قاسم دوست نداشت. البته حاجی زیاد فرصت نمی‌کرد فیلم ببیند اما وقتی فیلم «ابوزینب» را برای‌شان فرستادم آن را خیلی دوست داشتند و حتی روی پوستر آن دستخطی هم نوشتند. فیلم خیلی برایش جذاب بود اما مطلبی که نوشته، همه‌اش مثل آن نگاهی که به خانواده شهدا دارد، اینجا هم همین است.

• با توجه به این که شما در خارج از

ایران هم مستند ساخته‌اید، آیا

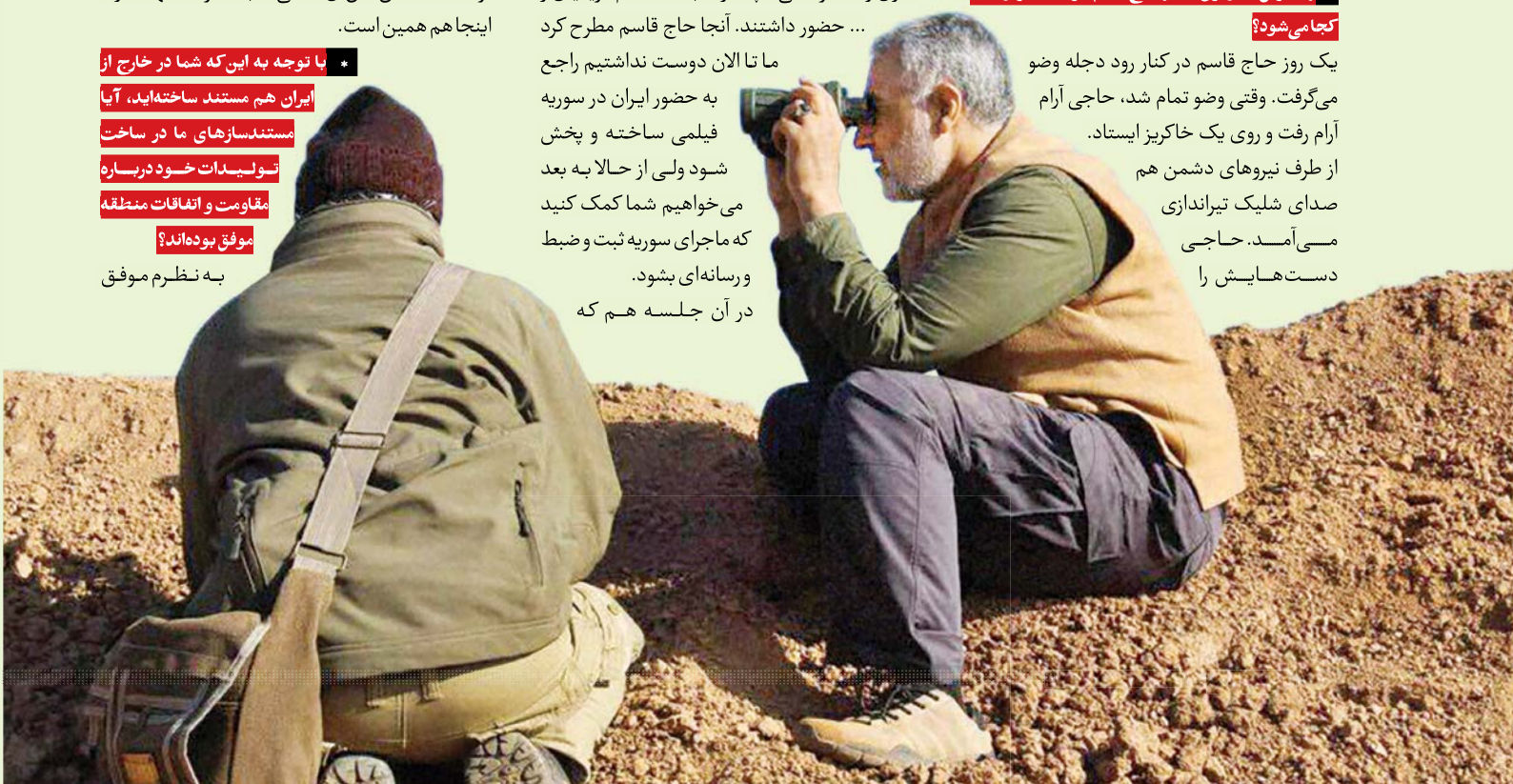
مستندهای ما در ساخت

تولیدات خود دربار

مقاومت و اتفاقات منطقه

موفق بوده‌اند؟

به نظرم موفق





بودند. ببینید ما رفتیم در یک کشور دیگر مانند سوریه، جایی که وطن ما نیست فیلم ساختیم. خب! بیاییم بررسی کنیم که ما چقدر مستند راجع به سوریه داریم، چقدر خود سوری‌ها مستند تولید کرده‌اند؟ به نظرم اصلاً قابل مقایسه نیست اما شاید سؤال شما درمورد بازتاب‌های رسانه‌ای این تولیدات باشد یا این‌که چرا تأثیرش به اندازه‌ای که فکر می‌کنیم، نیست؟ اگر بگویید ما آنجا حضور درست و حسابی داشتیم یا نه؟ من می‌گویم داشتیم، خوب هم بوده است اما اگر بگوییم چقدر موفق بودیم تا الان، می‌گویم نسبی یا بخواهید حساب کنید، پنجاه- پنجاه بوده است. یعنی شکست خورده نیستیم اما موفق هم نبودیم. این هم دلیل دارد. دلیل عمده‌اش هم این است که ما به ابعاد بین‌المللی جنگ سوریه خیلی نپرداخته ایم. دلیل دیگر این‌که ما به جهت محدودیت زبان، همه فیلم‌های مان را آوردیم به زبان فارسی و برای مخاطب داخل تولید کردیم. مشکل بعدی این است شبکه‌های تلویزیونی ایران به غیر از شبکه مستند کارهای تولیدی را در زمان مناسب پخش نمی‌کنند تا مخاطبان زیادی آن را ببینند. اتفاقاً مدیران تلویزیون برعکس تا یک مستند جنگی می‌بینند، می‌گویند آقا این را برای پخش به شبکه افق ببرید. این درک در برخی مدیران نبوده که موضوع سوریه اهمیت ویژه دارد و باید برایش باکس ویژه در نظر گرفته شود. در صورتی که غرب وقتی برای جنگ وارد منطقه‌ای می‌شود، همان ابتدا شروع به تولید و

پخش مناسب پیوست‌های فرهنگی آن می‌کند.

• نکته‌ای دارید که بخواهید به آن اشاره کنید.

جوان‌تر که بودیم، احساس مان این بود که باید بیاییم فقط خاطرات افراد را جمع‌آوری کنیم. آن کار به جای خودش خیلی خوب است اما یکسری افراد مانند شهید آوینی، حاج قاسم و شهدای بزرگ جنگ، چیزهایی فراتر از خاطرات دارند که آنها را باید یاد بگیریم و بیان کنیم. آن هم نگاه این افراد به زندگی و به اطراف‌شان است. خیلی حیف است که ابعاد انسانی آنها را نتوانیم منتقل کنیم و فقط تأثیرات نظامی این شخصیت‌ها را به مخاطب انتقال دهیم. تنها در مسائل نظامی و سیاسی گیر نکنیم. بله حاج قاسم به جهت نظامی و سیاسی آدمی بزرگ و دوراندیش بوده اما در مسائل انسانی هم خیلی ویژه بود. مثلاً حتماً به خانواده شهدا سرکشی می‌کرد و هوای آنها را داشت.

حتی یادم در منطقه زبدانی سوریه، زمانی که دشمن محاصره بود و شما به راحتی می‌توانید همه افراد دشمن را از دم تیغ بگذرانید، حاج قاسم این کار را نمی‌کند. پیشنهاد مبادله اسرا و پیکر شهدا را می‌دهد. او قائل بود که انسان‌های کمتری باید در این جنگ کشته بشوند. حتی جایی مثل شهر قُصیر سوریه وقتی محاصره کامل می‌شود، مسیری را باز می‌گذارند که دشمن بتواند از شهر خارج شود، چون هدفش کشته شدن افراد نیست، هدف حاجی آزاد کردن مناطق در اختیار دشمن بود.

مثال بعدی در مورد عملیات بوکمال است. آقای ابوامین برای ما می‌گفت: وقتی به منطقه بوکمال رسیدیم، حاجی دستور داد تا پهباد به آسمان بفرستیم و از نحوه چینش نیروهای دشمن و منطقه آگاه شویم. من پهباد را فرستادم و داشتیم با هم تصاویر را می‌دیدم. مردم در میدان شهر جمع شده بودند. چون همه شنیده بودند نیروهای مقاومت در حال ورود به شهر هستند و اینها آماده می‌شدند تا شهر را ترک کنند. تعدادی زن و بچه هم در شهر حضور داشتند. حاج قاسم دستور داد کسی حق ندارد تا این زن و بچه‌ها در شهر هستند حتی یک تیر به سمت آنها شلیک کند. شهر کاملاً حفاظت شده است.

با مثلاً یکی از این بچه‌های شناسایی می‌گفت [حاج قاسم] از من پرسید که نیروها قرار است در فلان منطقه عملیات کنند، آن منطقه را شناسایی کرده‌اید؟ گفتم: بله، بچه‌ها به منطقه رفته‌اند، خبری نبوده است، خیال‌تان راحت. حاجی نگاهی به من کرد و گفت: «فلانی، اگر پسر خودت هم با این نیروها می‌خواست برای عملیات به منطقه برود به همین راحتی می‌گفتی که در منطقه هیچ خبری نیست؟» زیر چشمی نگاهی به حاجی کردم و گفتم: «نه». بعد حاج قاسم گفت: «همه این نیروها، پسران من و تو هستند.» این نگاه همان نگاهی است که فرماندهان ما را از فرماندهان دیگر دنیا جدا می‌کند.



حاج قاسم؛ از روایت تا حقیقت

آنچه انتظار می‌رفت که ضمن بحث‌ها و قبل از هر سخن و نتیجه‌گیری ساده‌ای روشن می‌کردند و ابهام‌زدایی می‌شد، منظورشان از تعبیر «عمومیت» بود. موضوع و محمل عمومیت چیست و حد و مرز آن کجاست و مبنا و ملاک تشخیص آن چه است؟ منظور، عمومیت در مسائل است؛ عمومیت در تئوری است؛ عمومیت در منطق و استدلال است؛ عمومیت در راهبردهاست؛ عمومیت در مخاطبان است یا عمومیت در رویکرد و گفتمان بوده است؟ تا وقتی که این جنبه از مسأله روشن نشود، نه می‌توان با آن مخالفت کرد و نه آن را پذیرفت؛ چون فرض و قبول عمومیت در هر یک از این ساحات، منطق خاص خود را دارد و مقتضیات خود را می‌طلبد.

سوء تفاهمی که احتمال داده‌ایم، از ابهامی برمی‌خاست که در بیان مهمان برنامه وجود داشت. زیرا در مثال‌ها و اشارات ایشان، همه این معانی به نحوی حضور داشتند و به «نظام باورهای» شهید سلیمانی نیز نسبت داده شدند. همین آخری است که بحث را مسأله‌آفرین می‌کند؛ درحالی‌که هیچ مصداق و مستندی هم برای آن بیان نشد. ابهام در معنای عمومیت علاوه بر سوء تفاهم، موجب

اصلی آن نیز «عمومیت» (Publicity) بوده است. مهم‌ترین درس و آورده شهید سلیمانی و مهم‌ترین عامل جلب توجهات و ابراز عواطف شدید نسبت به ایشان هم، به زعم مهمان برنامه، همین عنصر بوده است.

در طرح و دفاع از این مدعا که خلاف سرمقاله هم از آب درآمد (در سرمقاله گفته شد که حاج قاسم، مکتب‌نویبی نداشت)، نکته ظریفی وجود داشت که به آن اذعان نفرمودند یا مجال پرداختن به آن را نیافتند و چنانچه مغفول و ناگفته بماند، ممکن است موجب برخی بدفهمی‌ها شود. چیزی که شاید از اساس در نیت و مقصود اساتید محترم حاضر در نشست هم نبوده باشد.

در تایید و تقویت آن فرض و مدعا چنین عنوان شد که حضرت امام نیز با اتخاذ همین مبنا و موضع، یعنی با عمومیت بود که توانستند توجهات مردم را به سوی خویش جلب کنند و انقلاب ایران را به پیش ببرند. امری که گویا در جمهوری اسلامی مفقود است و هر چه به پیش آمده، تضعیف شده است. نتیجه ضمنی آن برداشت هم این است که نباید آن اقبال باشکوه را خیلی به حساب نظام و گفتمان جمهوری اسلامی گذارد.

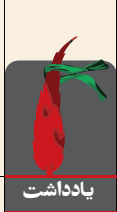
یادداشت زیر، ۱۱ ماه پیش (۱۸ دی ۱۴۰۰) تهیه و به تحریریه وقت برنامه «زاویه» ارسال شد. نمی‌دانم تا چه حد مورد امعان قرار گرفت و چه اثری داشت. اخیراً که یکی از دوستان رسانه‌ای صاحب دغدغه فرمودند در یادنامه در حال تهیه

سالگرد شهادت حاج قاسم، سهم کوچکی داشته باشم، به نظرم آمد همان یادداشت را که هنوز موضوعیت دارد با اندک اصلاحاتی تقدیم کنم. شاید پیش‌درآمدی باشد برای گفت‌وگوهای جدی‌تر در این باب؛ خصوصاً که اتفاقات اخیر هم برخی از جنبه‌های این مسأله را برجسته کرده است.



علیرضا شجاعی‌زند
جامعه‌شناس
واستاد دانشگاه

موضوع برنامه ۱۵ دی زاویه^۱، حاج قاسم بود و قرار بود توسط دو صاحب‌نظر علوم اجتماعی، ذیل عنوان «از نوستالژی تا مکتب»، مورد بررسی قرار گیرد. بحث اما از همان ابتدا، به جانب دیگری رفت تا این را بگوید که حاج قاسم به مثابه یک متفکر، صاحب فهم و باور «متمایزی» بوده و معرف



می‌کرده‌است؟

این کدام عمومیت برخاسته از جهان‌نگری ویژه شهید سلیمانی است که «باور شیعی» را با «باور جهانی» تلفیق کرده‌است؟ این باور جهانی چیست و چه منشأ و مشخصاتی دارد؟ آیا جز این است که باور امام و جمهوری اسلامی و شهید سلیمانی همه مولود باور اسلامی هستند؟ آیا جز این است که اشک بر مظلومین عالم و حمایت از ایشان، محصول و پیامد همان اشکی است که بر امام حسین (ع) ریخته شده‌است و می‌شود؟ چرا باید این دو را از هم جداسازی و سپس در مقام تجلیل از شهید سلیمانی و ویژه‌سازی، او را صاحب گفتمان عمومیت و به هم آورنده این دو معرفی کنیم؟

عمومیت خواهی آیا مفهوم و مبادره بدیعی بوده‌است که با امام و شهید سلیمانی و به تبع اقتضائات ناشی از تکثر مدرن و پست مدرن به آن واقف شده‌ایم یا از آموزه‌های بنیادی و مورد توصیه دین بوده‌است؟

رد و ریشه آن را آیا نمی‌توان در نامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر درباره مردم مصر یافت که می‌فرماید: اخ‌لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق؟

این‌که در فرآیند انقلابی، بسیاری از جریان‌ات متفاوت و متخالف، به جریان عمومی مردم پیوستند و به رهبری حضرت امام تمکین کردند، آیا صرفاً به دلیل پیرنگ کردن پابلیسیته از سوی ایشان بوده‌است؟

مقصود استاد محترم از پابلیسیته امام چیست؟ آیا به معنی کنار گذاشتن مرزبندی‌های ایدئولوژیک و وجود سیالیت در نظام باورهای ایشان بوده‌است یا مربوط به عام‌گرایی ایشان در مسائل و در مخاطبان و در روش اقناع و راهبردهایی که اتخاذ کردند و امکانی که برای مشارکت بیشترین احاد مردم فراهم آوردند؟

و بالاخره توصیه ایشان برای آینده نظام که باید پابلیسیته را در نظام باورها تفسیر دهد دقیقاً به چه معنی است؟ آیا به این معنی است که از خاص‌گرایی دینی به مثابه بنیان‌های ایدئولوژیک این حکومت دست بردارد و به یک دولت خنثی و بلا تعین بدل شود؟ چیزی که در هیچ جای عالم حتی یک مصداق هم ندارد.

با شناختی که از اساتید نشست داریم، غالب این موارد را ناشی از سهواً لسان می‌دانم و شرایط ناگزیر حاکم بر یک نشست زنده شفاهی، اگر غیر از این است و برخاسته از آرای فکر شده ایشان، بهتر و پسندیده‌تر بود که با مسئولیت و شفافیت بیشتری مطرح می‌شد و اصراری بر انتساب آن به امام و شهید سلیمانی به خرج نمی‌دادند. ما با سرمایه‌های بسیار ارزشمند و ماندگاری مواجه هستیم که در مصرف بی‌محابای آنها خیلی باید دقت و خست به خرج داد.

پی‌نوشت:

<https://telewebion.com/episode/0x1be6751.۱>

وصیت‌نامه می‌فرمایند که شهید سلیمانی، عناصر به‌ظاهر متعارض را سازگار کرده و از این حیث واجد توان پابلیک‌سازی بالایی بوده‌اند اما نمی‌فرمایند که چه تعارض و تغایری از این حیث با گفتمان جمهوری اسلامی دارد یا کجا جمهوری اسلامی از این مبنای دینی و اعتقادی خود عدول کرده‌است؟

سؤالات بعدی این است که:

همین عمومیت‌گرایی نسبت داده شده به شهید سلیمانی آیا بیشتر جنبه ملی و داخلی داشته‌است یا امتی و منطقه‌ای؟

آیا ناظر و مبتنی بر قبول منطق مدرن و اقتضائات پست مدرن بوده‌است یا منبعث از آموزه‌ها و انگیزه‌های دینی؟

دال‌های گفتمانی شهید سلیمانی آیا عموماً سیال و میان‌تهی هستند تا بتوانند بیشترین توجهات را به سوی خود جلب کنند یا واجد فحوا و جهت‌گیری‌های روشنی‌اند برای نجات و رهایی بیشترین انسان‌ها؟

مسئله شهید سلیمانی اساساً چه بوده‌است؟ ایران بوده، ایرانیت بوده یا ایران اسلامی؟ آیا نمی‌شود گفت که مساله وی جمهوری اسلامی ایران بوده‌است؟

آیا ما-آنچنان‌که با استناد به وصیت‌نامه و جاهای دیگر مطرح شد-با تلاش‌هایی از سوی ایشان برای جمع میان ایرانیت و اسلامیت مواجهیم؟

چه اصراری بر هم‌سنخ‌شماری این دو و بلکه هم‌کفو‌شماری این دو وجود دارد؟

آیا اساتید محترم به لوازم آن هم واقف و پایبندند؟ آن هم با این استدلال سطحی که شهید سلیمانی در وصیتش به مسئولان، بر مسئولیت‌های دوگانه ایشان در قبال «ملت» و «اسلام» تأکید کرده‌است. این چه منطقی

است که برای اثبات عمومیت و دوگانه‌گرایی حاج قاسم، امر دینی را در «عبادت» محصور می‌سازد و «خدمت به مردم» را خارج از آن و افزوده بر آن می‌شمرد؟

این چه نوع عمومیتی است که شهید سلیمانی نماد آن بوده و آن را نمایندگی

سوءاستفاده‌های احتمالی نیز هست؛ زیرا اجازه می‌دهد که هرکس آن را به جانی ببرد و به نفع خویش مصادره کند. تحسین عمومیت و توصیه به آن بدون رفع ابهام، نه تنها از تفارقات موجود و دوگانه‌سازی‌های نابجا نمی‌کاهد و نه تنها ما را بر تکثر رو به رشد جاری در جهان چیره نخواهد کرد، بلکه محمل و مستمسکی خواهد شد برای کسانی که معتقد به پایان هرگونه معرفت و مرامی هستند و انسان‌ها را به عمل‌گرایی محض و همگرایی‌های سیال و بلا تعین و فاقد جهت می‌خوانند. مخاطبان این سخن حتماً با نظریات مدعی پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی، پایان فلسفه و اخیراً پایان جامعه آشنا هستند و می‌دانند که در پس پشت «انگاره پایان»، کدام جریان و قدرت مسلط جهانی نشسته‌است و با طرح این به اصطلاح نظریات علمی، چگونه به سرکوب نرم پدیده‌های خلاف جریان مبادرت می‌کند.

به دلیل همین ابهام است که معلوم نمی‌شود چرا تأکید و ابرام بر «اسلام» از نظر آن استاد، خلاف عمومیت محسوب می‌شود و تأکید بر «ایران»، عین عمومیت؟ یا چگونه‌است که تعریض شهید سلیمانی بر سوزاندن پرچم جمهوری اسلامی به نفع ایرانیت بوده‌است؛ در حالی که در وصیت‌نامه‌شان به تصریح فرموده بود: «... جمهوری اسلامی حرم است... قرارگاه حسین بن علی است...»؟

باید توجه داشت که عام‌گرایی امام و شهید سلیمانی در مسائل، در منطق، در راهبرد و در مخاطبان، نه یک انتخاب شخصی مبتنی بر موقعیت و مصلحت‌سنجی‌های سیاسی، بلکه برخاسته از آموزه‌ها و باورهای دینی ایشان بوده‌است. آن نیز بیش از هر چیز به دلیل متکی بودن این دین بر «فطرت بشری» و بر «منطق عام عقلی» است که هر مسلمانی را با مسائل و راهبردهای عمومی و

مخاطبان عام درگیر می‌سازد. پس، از این مبانی و رویکرد امام و حاج قاسم، نمی‌توان و نباید نتیجه‌ای به نفع عدول یا تعدیل اعتقادی ایشان گرفت و آن را به حساب تنازل از نظام اندیشه و باورهای جمهوری اسلامی گذارد. ویژه‌سازی و متمایز‌نمایی‌های استاد محترم از حاج قاسم شاید از محبت و ارادت‌ی برخاسته باشد که به ایشان داشته‌اند اما چه لزومی دارد که

آن را بر چنین فرض سستی

بنا کنند که مغایرت

با گفتمان حاکم

بر جمهوری

اسلامی از آن

نتیجه شود.

ایشان در

معرفی

نظام باور



حاج قاسم برای مان پدری می کرد

و حتی تماس تلفنی داشتند.

• این تماس‌های تلفنی، زمان خاصی داشت؟

نه، بعضی مواقع‌ها خیلی زود به زود بود. اما در برخی مواقع که حاج آقا منطقه بودند، این تماس دیرتر اتفاق می افتاد ولی این ارتباط هیچ وقت قطع نمی شد.

• آقای سلیمانی با آن همه مشغله کاری چطور حواس‌شان

بود که حتما باید با خانواده شهدا تماس بگیرند یا به دیدن

آنها بروند؟

اتفاقا آقای حسین پورجعفری به ما می گفتند حاج قاسم یک دفترچه دارد که همیشه همراه‌شان است. در آن دفترچه اسم بچه‌های شهدایی که باید جویای حال‌شان باشد با شماره تماس وجود دارد. حتی زمانی که در منطقه و خارج از ایران حضور داشتند به نوعی تماس یا پیامک می دادند. پیامک‌های‌شان را هم یک جوری می دادند که خیلی در ظاهر گویا نباشد اما ما می فهمیدیم که منظور حاج آقا چیست. مثلا بعضی مواقع حاج آقا پیامک می زد که «گل دخترم، فاطمه عزیز، دعای‌مان کن. محتاج دعایت هستم».

خب می فهمیدم حاج آقا آن موقع در منطقه و در یک شرایط سختی بودند که متوسل به بچه‌های شهدا می شدند که الان مراد عا کنید. این پیامک ساعت ۳ نصف شب به دست ما می رسید. معلوم بود که در شرایطی است که واقعا باید دعا کنیم. من هم دعا می کردم که خدایا حافظ حاج قاسم باش، مراقبش باش، مافقط ایشان را داریم.

• بعد از مراسم ختم پدر، حاج قاسم برای دیدار با خانواده شبانه

منزل‌تان هم می آمد؟

مدت کوتاهی نگذشته بود که حاج قاسم به منزل ما آمدند و این رفت و آمدها و سرزدن‌ها ادامه دار بود. همیشه هم می گفتند: «می خواهم پیامی به فاطمه سر بزنم». همیشه هم صحبت‌شان [این بود] به فاطمه سر می زنم. حاج قاسم همیشه هوای دخترهای شهید را داشت و واقعا برای ما «عمو» بودند. با این که در این اواخر سن و سال ما هم بالا رفته بود اما هنوز عمو صدای‌شان می کردیم. واقعا هم فضای تشریفاتی نداشتند و ما حس می کردیم ایشان برای ما عمو است. عمویی که پدرانه برای خانواده شهدا عمویی می کرد.

حاج قاسم نسبت به ما واقعا حس مسئولیت داشت. من یادم است وقتی به منزل ما تلفن می کردند، همیشه می گفتند: «شما نیازی به من ندارید! من به شماها نیاز دارم، یک وقت فکر نکنید الان سخت‌تان باشد تماس بگیرید، کاری دارید به من بگویید». یعنی این قدر بی منت برای خانواده شهدا کار می کردند و حتی نمی گذاشتند یک ذره حس کنیم که منی گذاشته می شود. حاج قاسم بدون محافظ به منزل شهدا می رفتند تا این فضای صمیمی خدشه دار نشود و خانواده‌های شهدا راحت

حاج قاسم در دوران حیات خود با تعداد بسیاری از خانواده شهدا در ارتباط بوده است. از خانواده شهدای کرمان تا خانواده شهدای مدافع حرم. گویی در این مسیر پرتلاطم با خود عهدی داشت که هیچ گاه فرزندان شهدا را تنها نگذارد و چه زیبا و مستحکم تا پایان بر عهد خود باقی ماند. او را «عمو قاسم» صدا می کردند و بر گردن آنها حق پدری داشت. حتی در وصیت‌نامه خود عنوان کرد دوست دارم بیکرم بر دستان فرزندان شهدا تشییع شود. فاطمه افشاریان که از مجریان تلویزیون و فرزند شهید است از طعم خوش هم صحبتی با حاج قاسم برای‌مان می گوید.

اما در کنار این مساله همیشه می گفتند حاج قاسم خیلی مهربان است و هوای نیروهایش را خیلی دارد. این مهربانی در همان سال‌ها در ذهن من هم شکل گرفته بود. دلیلش هم این بود که از طرف محل کار پدر یک وقت‌هایی تقدیرنامه برای ما ارسال می شد و مثلا شاگرد ممتاز شدن در مدرسه را تبریک می گفتند. نکته جالب این که این تقدیرنامه‌ها با امضای حاج قاسم بود.

• علی القاعده آقای سلیمانی را اولین بار بعد از شهادت پدر

ملاقات کردید؟

حاج قاسم روز تشییع پدر ایران نبودند اما با منزل‌مان تماس گرفتند و به خانواده تسلیت گفتند. حتی بعدها از همکاران ایشان شنیدیم که حاج آقا از خبر شهادت پدر خیلی ناراحت شده بودند. به هر صورت وقتی مراسم ختم برای پدر برگزار کردیم، حاج قاسم به مراسم تشریف آوردند. من اولین بار حاج آقا را آنجا دیدم. نکته جالب برای من این بود که حاج قاسم آن روز اصلا حالش خوب نبود و معلوم بود که شهادت بابا برای ایشان خیلی سنگین بوده است.

• حاج قاسم آن روز با تصورات شما از یک فرمانده مهربان که در

ذهن‌تان متصور بودید، فاصله‌ای داشت؟

خیلی مهربان تر از آن چیزی بود که من فکر می کردم. با این که آن روز خیلی به هم ریخته بودند و مانند فرمانده‌ای که نیروی خیلی مهمش را از دست داده بود، حال‌شان زیاد خوب نبود و کسی که همیشه خیلی مهربان بود و خیلی هوای بابای مرا داشت و الآن خیلی ناراحت است و مهربانی‌شان از آنجا به چشمم آمد که در همان روز و با همان حال دست روی سر من کشیدند و سعی می کردند ما را دل‌داری بدهند. با این که خودشان هم اوضاع خوبی نداشتند.

• آن روز یادتان هست چه مطلبی به شما و خانواده گفتند؟

حاج قاسم همیشه با لفظ دخترم، عمو جان، گل دخترم و... با فرزندان شهدا برخورد داشتند. آن روز خیلی به ما دل‌داری دادند و می گفتند: «شما قوی هستید، شما می توانید این غم را تحمل کنید». بعد از مراسم هم به منزل‌مان می آمدند



• قبل از ورود به بحث اصلی، لطفا در مورد پدرتان برای‌مان

بگویید.

پدرم در سال‌های دفاع مقدس، جزو رزمندگان لشکر ۲۷ محمد رسول... (ص)، تیپ ۶۳ توپخانه حضرت خاتم و یگان‌های دیگر بودند. به همین واسطه ایشان جانبازی شیمیایی بودند اما از آن دسته افرادی بودند که هیچ وقت هم پیگیری امور جانبازی خود را انجام نمی دادند. پدر کوله‌باری از خاطرات دفاع مقدس بوده و با دوستان جبهه و جنگ‌شان همیشه در ارتباط بودند و حتی هیات هم داشتند. بعد از پایان جنگ تحمیلی هم کارهای نظامی را رها نکردند و وارد سپاه شدند. در نیروی قدس خدمت می کردند و جزو نیروهای سردار سلیمانی بودند و در جبهه مقاومت فعالیت داشتند به طوری که یادم است بعد از شهادت پدر وقتی حاج قاسم به منزل ما آمدند، گفتند: «شهید مجید افشاریان و هم‌زمان‌شان از آغازگران جریان مقاومت در منطقه بودند». پدر ۱۷ آذر ۸۷ بر اثر جراحات شیمیایی به شهادت رسیدند.

• پدر در منزل صحبتی از آقای سلیمانی می کرد؟

پدر خیلی ایشان را دوست داشتند و به عنوان فرمانده‌ای که در کار خیلی جدی است از حاج قاسم صحبت می کردند.



• شما شاعر هم هستید، شعرهای تان به دست حاج قاسم هم

می‌رسید؟

شعرهایم را با واسطه دفترشان به دست‌شان می‌رساندم. بادم هست یک بار نامه‌ای خطاب به حضرت آقا نوشته بودم که یک بخشی از شعرهایم را در آن آورده بودم. این را آقا محمد جواد (برادرم) به حاج قاسم دادند که به دست آقا برسانند. حاج قاسم وقتی نامه را می‌گیرند ابتدا برادرم را می‌بوسند، بعد نامه را می‌بوسند و آن را داخل جیب‌شان می‌گذارند و می‌گویند: «اتفاقا همین امروز با حضرت آقا دیدار دارم و نامه را به دست ایشان می‌رسانم.»

• آخرین دیداری که با حاج قاسم داشتید را به یاد دارید؟

پاییز ۹۸ دیداری با خانواده شهدا برگزار شد که حاج قاسم هم تشریف آورده بودند. من هم دعوت شده بودم تا در این جلسه شعر بخوانم. ازدحام فرزندان شهدا دور و بر حاج قاسم به حدی بود که دسترسی به ایشان را بسیار سخت کرده بود. وقتی به پشت تریبون رفتم تا شعر بخوانم، توانستم از نزدیک‌تر حاج آقا را ببینم. وقتی اجرای من تمام شد، به سمت حاج آقا رفتم و گفتم: چند وقتی است که به خانه ما نیامدید. حاج قاسم گفتند: «به خدا سرم خیلی شلوغ است ولی حتما به دیدارتان می‌آیم.» که دیگر فرصتی نشد و دی ماه به شهادت رسیدند.

• در مراسم تدفین شهید سلیمانی برخی فرزندان شهدا حضور

داشتند. شما هم در این مراسم بودید؟

در بخشی از وصیت‌نامه حاج قاسم ذکر شده بود که «دوست دارم جنازه‌ام را فرزندان شهدا بردوش بگیرند. شاید به برکت اصابت دستان پاک آنها بر جسد من، خداوند مرا مورد عنایت قرار دهد.» به همین دلیل قرار شد تعدادی از بچه‌های شهدا در مراسم تدفین حاج آقا شرکت کنند. ما هم رفتیم. خیلی شلوغ بود. جمعیت عجیبی که کوه‌های اطراف گلزار شهدای کرمان را کامل پر کرده بود. تا حالا چنین صحنه‌ای در زندگی‌ام ندیده بودم. از قبل هماهنگ شده بود تعدادی از فرزندان شهدا بتوانند خود را نزدیک مزار حاج قاسم برسانند. خیلی لحظات عجیبی بود! آن شب، اصلا از آن شب‌هایی بود که می‌گویند صبح نمی‌شود، این‌گونه بود.

می‌کرد که مثلا آنهایی که یک کار مهم یا یک باری از مسیر پیش روی حاجی برداشته‌اند را بیشتر محبت می‌کرد. مثل این که سعی می‌کردند آن کاری که پدر انجام می‌داده را در حق فرزندش جبران کند.

• نوع رفتارشان با فرزندان شهدا هم مانند رفتاری بود که با

فرزندان خود داشت؟

حاج قاسم آن روزی که به خانه ما آمدند یک جمله به من گفتند: «شما اسم‌تان فاطمه خانم بود دیگه؟» گفتم بله. گفت: «من تا الآن دو تا فاطمه داشتم. از این به بعد سه تا فاطمه دارم. فاطمه سلیمانی، فاطمه مغنیه و فاطمه افشاریان». همان موقع من را گذاشت کنار دختر خودش و دختر عماد مغنیه. این قدر برایم حس جذابی بود. فکر می‌کردم پس واقعا دارم من را مثل دختر خودش می‌بیند.

• شیرین‌ترین خاطره‌ای که از دیدارهای حاج قاسم داشتید را

برای من بگویید.

یکی همان روز مراسم سوم بابا که آمدند و به ما تسلیت گفتند. من واقعا خیلی به پدرم وابسته بودم، دلیلش هم این بود که خیلی وقت‌ها پدر مأموریت‌های طولانی مدت بودند و زمانی که برمی‌گشتند سعی می‌کردند آن تایم را با ما باشند و محبت خیلی شدیدی از پدرم می‌گرفتم. در آن ایام شهادت بابا، من در حالتی بودم که دنیا روی سرم خراب شده بود. در یک چنین فضایی وقتی یک نفر می‌آید و پدرانه دست روی سر آدم می‌کشد، کسی که شبیه پدر توست، با همان لباس، همان ظاهر، با همان عقیده و اعتقاد است و با همان عاطفه و محبت، خیلی برایم روحیه بخش بود. این حس اصلا مصنوعی نبود. در آن مراسم خیلی از مسئولان بودند، خیلی‌های‌شان آمدند و همین برخورد را داشتند با من، خیلی‌های‌شان من را تحویل گرفتند، خیلی‌های‌شان بعدش آمدند خانه‌مان که از نظر مسئولیت شاید بالاتر از حاج قاسم بودند، در فضای سیاسی کشور خیلی بالاتر از حاج قاسم بودند، ولی آن محبت حاج قاسم واقعا روی من اثر داشت. مثلاً یک زمانی زنگ می‌زدند به منزل ما و به مادرم می‌گفتند: «فاطمه خانم چطور؟» مامان می‌گفتند: «فاطمه مشغول امتحانات پایان ترم است.» مدتی بعد زنگ می‌زد که فاطمه امتحاناتش را خوب داد؟ یعنی در بزرگه‌های زندگی من حس می‌کردم یکی هست که در نبود پدر مرا می‌بیند و این خیلی حس خوبی بود. یا این که مثلا زمان‌هایی که دل‌تنگ پدر می‌شدم، پیامک‌های گاه‌وبیگاه ایشان واقعا روز من را می‌ساخت.



سردار شهید مجید افشاریان

بتوانند حرف‌شان را بزنند.

اولین بار وقتی شنیدم حاج قاسم می‌خواهد به منزل ما بیاید، خیلی ذوق و شوق داشتم. وقتی ایشان آمدند، برخلاف برخی مسئولان که با عده زیادی (مانند عکاس و فیلمبردار) به دیدن من می‌آمدند، حاج قاسم تنها و حتی بدون محافظ آمد. در همان دیدار اول از خاطرات بابا بیشتر گفتند. از اوضاع و احوال درس و مدرسه من و برادرم پرسیدند. من هم آن موقع یک دیوان حافظ جیبی داشتم که به ایشان هدیه دادم. آن موقع هنوز شاعر نشده بودم. کتاب را باز کردم و برای حاج قاسم یک غزل خواندم. حاجی گفت: «خیلی خوب است که شعر را دوست داری، سعی کن بیشتر باهاش انس بگیری.» من هم واقعا تعجب کرده بودم. چگونه یک فرمانده نظامی این قدر با ذوق در مورد شعر و حافظ با من صحبت می‌کند. خب آن دیوان حافظ علاقه‌مندی من بود، طبیعتا شاید ایشان استقبالی هم از من نمی‌کردند، من دوست داشتم چیزی که خودم دوست دارم را به حاجی هدیه بدهم. حاج قاسم دیوان را باز کردند و ابیات ابتدایی را خواندند و به من گفتند: «شعر رو ادامه بده، این خیلی اتفاق خوبی است.» بعد به من گفتند: «تو سرشار از احساس و عاطفه‌ای و خیلی خوب می‌توانی از پس شعر و ادبیات بریایی. من این دیوان حافظ را سعی می‌کنم جاهایی که میرم با خودم ببرم.»

• این دیدارها تا چه زمانی ادامه داشت؟

از شهادت بابا تا زمان شهادت حاج قاسم در فواصل مختلف ایشان را می‌دیدیم. مثلا حتما در ایام فاطمیه که منزل‌شان جلسه روضه داشتند از خانواده شهدا دعوت می‌کردند.

• حاج قاسم با همه فرزندان شهدا این گونه رفتار می‌کرد؟

با همه بچه‌های شهدا با مهربانی، عطوفت و آغوش باز همیشه رفتار می‌کرد اما من حس می‌کنم حاج قاسم با آنهایی که نسبت به پدران‌شان یک دین خاصی را احساس



دیدار حاج قاسم
با دختر شهید بافنده
از رزمندگان مدافع حرم

کد ره‌یوز را اسکن کنید

راز اشک‌های حاج قاسم زیر قبه سیدالشهدا (ع)

• ورود ایشان به قضیه عتبات عالیات از چه سالی شکل گرفت؟

یک روز حاج قاسم به من گفت وقتی در عراق برای زیارت به حرم‌ها تشریف پیدا کردم، متوجه مظلومیت این حرم‌ها شدم که غبار از در و دیوار آن می‌بارد. بعد ادامه داد که برخی از مردم ایران هم تمایل دارند تا به بازسازی این حرم‌ها کمک کنند. اگر شما اینها را شناسایی و حمایت کنید و از طرفی به عراق بروید و کارها را پیش ببرید، خیلی از مشکلات حل می‌شود. من از یک طرف خیلی مشتاق رفتن به کربلا و زیارت بودم و از طرف دیگر هم به خاطر مسائل امنیتی که در عراق وجود داشت، اجازه سفر حتی به افسران جزء هم داده نمی‌شد. حاج قاسم چطوری به من می‌گوید که به آن کشور سفر کنم؟ در اولین فرصت اوایل سال ۸۲ به عراق سفر کردم و ابتدا به نجف رفتم. ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر برای زیارت حرم امیرالمومنین مشرف شدیم. درب حرم بسته بود. دوستانی که سفر ما را مدیریت می‌کردند، گفتند برویم استراحت کنیم و غروب برای زیارت برگردیم. غروب در حرم را باز کرده بودند. از سمت باب الطوسی وارد شدیم. یک ربع طول کشید تا در حرم را باز کنند چون در خیلی قدیمی و کهنه بود و به سختی باز می‌شد. داخل حرم که شدیم آب از فاضلاب‌های کف صحن بالا زده بود و اوضاع واقعا اسفناکی داشت. سنگ‌های ایوان نجف درآمده بود و مثل منطقه‌ای بود که سال‌های سال رها شده بود. وقتی می‌خواستیم داخل حرم مشرف شویم، سه نفر در را گرفتند تا سقوط نکنند. اطراف دیوارهای رواق حرم هم سنگ‌های قهوه‌ای پاکستانی کار شده بود که وقتی دست می‌زدیم مثل خاک بر زمین می‌ریخت. با یک چنین وضعیتی زیارت کردیم. آن مطالبی که حاج قاسم برایم گفته بود، کاملا درست بود. فردا شب به کربلا رفتیم. آنجا هم مانند نجف اوضاع خیلی بدی داشت. جای ترکش‌های انتفاضه شعبانیه هنوز در دیوار قابل مشاهده بود. لوسترها شکسته بود و فقط جندتایی از آنها روشن بود.

• گزارش این سفر را به حاج قاسم دادید؟

بله. هرچه من از اوضاع حرم می‌گفتم، حاج قاسم می‌گفت: «می‌دانم. می‌دانم.» گفتم: «شما از کجا می‌دانید؟» گفت: «چون من هم برای زیارت رفته‌ام و به همین خاطر به شما گفتم به عراق بروید.» در همین ستاد کمک‌رسانی به مردم مظلوم عراق، شروع به دعوت از بازاریان و اصناف کردیم. اینها را گروه‌گروه به عراق فرستادیم. متولیان حرم

با همان آرامش و لهجه زیبای کرمانی از حاج قاسم برایم گفت اما این بار خاطراتی زیبا از نقش فرمانده در بازسازی عتبات عالیات. سال‌هایی که آمریکایی‌ها در عراق حضور داشتند حاجی علاوه بر تقویت جبهه مقاومت، انتظار این روزها را می‌دید که میلیون زائر راهی عتبات می‌شوند، پس تشویق به بازسازی حرمین شریفین کرد و در این میان همیشه چشم یاری از مردم داشت. حسن پلارک که سال‌ها مسئولیت ستاد بازسازی عتبات عالیات را داشته از نقش شهید سلیمانی برایمان می‌گوید.

• بعد از حمله آمریکا به عراق، بیشترین فعالیتی که

حاج قاسم در این کشور داشت در چه زمینه‌ای بود؟

نیروهای عراقی که از زمان جنگ صدام با ایران در کشور حضور داشتند را سازماندهی کردند و آنها را با نیروهای داخل عراق پیوند دادند. بزرگان دینی همچون شهید آیت‌الله... سید محمد باقر حکیم و آسید عبدالعزیز حکیم و سایر رهبران مذهبی که در ایران محوریت داشتند را در عراق به علمای دیگر پیوند دادند تا بتوانند میدان را از دست دشمن بگیرند. کمتر از شش ماه بعد خود حاج قاسم وارد عراق شد و در عین ناباوری به صورت میدانی شروع به هماهنگی نیروها کرد. دیدار با علما، سیاسیون و از همه مهم‌تر هماهنگی نیروهای مقاومت که اشتیاق مقاومت و مقابله با آمریکا داشتند از جمله کارهای حاج قاسم بود.

من هم آن موقع مسئول آماد و پشتیبانی حاج قاسم بودم. مهم‌ترین کاری که ما در این مقطع انجام دادیم خدمات‌رسانی به مردم عراق بود. آن زمان شرایط این کشور بسیار نابسامان بود. ستادی را به نام ستاد پشتیبانی کمک به مردم مظلوم عراق راه‌انداختیم که مواد غذایی، مواد بهداشتی، بسته‌های آموزشی و... برای مردم این کشور ارسال می‌کردیم. حتی یادم هست که اولین مراسم شب نیمه شعبان بعد از سقوط صدام را با راه‌اندازی موبک‌ها و پذیرایی از مردم در کربلا برگزار کردیم. این پشتیبانی شاید شش ماه استمرار پیدا کرد و حاج قاسم مرتب به این کشور تردد داشت. با این که آمریکایی‌ها در مرز عراق مستقر بودند و خیلی هم سختگیری می‌کردند و بعضا مزاحمت‌هایی هم برای بچه‌های ما ایجاد می‌کردند اما با این شرایط حاج قاسم تردد داشت و هماهنگی‌ها را انجام داد.

یکی از وظایف حاج قاسم به خاطر جایگاهی که داشت، بحث رصد کردن موضوعات عراق بود و از ویژگی‌های او این بود که از فرصت‌ها خیلی خوب استفاده می‌کرد. یکی از این فرصت‌ها حمله آمریکا به عراق بود که حاج قاسم با زیرکی خاص خودش توانست فرصت‌های خوبی را ایجاد کند. اگر این زیرکی نبود، آمریکایی‌ها با آن قلدرگری که در حمله به صدام داشتند، قطعاً اتفاقات دیگری در این کشور رقم می‌زدند اما حاجی این قدر زیبا صحنه را مدیریت کرد که همه چیز به نفع مردم مسلمان عراق و منطقه مصادره شد و آمریکایی‌ها فهمیدند دیگر کاری از دست‌شان برنمی‌آید. از این بابت هم خیلی عصبانی بودند. پیغام‌های شان را هم توسط نماینده آمریکاداران زمان که آقای گارنر بود به حاج قاسم مرتب می‌رساندند که شما در موضوعات عراق دخالت نکن، ما برخورد می‌کنیم و فلان می‌کنیم اما حاج قاسم اصلا گوشش به این حرف‌ها بدهکار نبود.





دچار مشکل خواهند شد.» خب، ما از نجف شروع کردیم و طرح سخن حضرت زهرا(س) را به ایشان ارائه دادیم. حاج قاسم حتی نام طراح این طرح را از من می‌پرسید و سعی می‌کرد کار را به گونه‌ای مناسب نظارت کند.

*** با این توضیحاتی که شما دادید، ستاد عتبات بخشی از نیرو به حساب می‌آید. از چه زمانی این ستاد مستقل شد؟**

با توسعه دفاتر ستاد در تمامی شهرهای ایران، برخی حواشی ایجاد شد. از جمله برخی از مسئولان دفاتر بدون هماهنگی با دفتر مرکزی به عراق نیرو اعزام می‌کردند. یا بعضاً تخلفاتی در گوشه و کنار شکل می‌گرفت. این مسائل حاج قاسم را نگران کرد. حاجی با دفتر مقام معظم رهبری هماهنگ کردند که مدیریت ستاد بازسازی عتبات عالیات به صورت شورایی جلو برود تا همه درگیر این کار شوند.

سال ۸۷ ترکیب شورا مشخص شد. رئیس سازمان اوقاف و امور خیریه، رئیس دفتر بین الملل مقام معظم رهبری و شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه از جمله این اعضا بودند.

گنبد طلا کاری شد. تا این‌که در دیداری با مقام معظم رهبری وقتی گزارش کار دادیم، ایشان کارها را تحسین کردند و فرمودند کاری نکنید که حساسیت دوستان عراقی برانگیخته شود. احساس نکنند رفتید آنجا که نام و نشان بگذارید. بعد از این جلسه بود که حاج قاسم از دستور عقب‌نشینی کرد.

طرح جامع حرم‌ها را هم آماده کردیم و به حاج قاسم در مراحل مختلف گزارش می‌دادیم و حاجی نظراتش را با ما در میان می‌گذاشت. حاجی در مورد طرح هم دو توصیه داشت. اول این‌که این طرح باید آهسته‌آهسته جلو برود و برای گسترش حرم نباید عجله کنیم. دوم این‌که آغاز طرح باید با حرم امیرالمومنین باشد. چون حرم حضرت علی(ع) به عنوان پدر ائمه متأسفانه کوچک‌ترین حرم بود، مضافاً بر این‌که فضا برای زائرین به شدت هم کم بود. حاج قاسم همان روزها می‌گفت: «در آینده حرم حضرت علی(ع) محور ورودی زائرین همه کشورها خواهد شد و کسانی که برای زیارت کربلا می‌آیند ابتدا باید در نجف بیتوته کنند و با این حرم کوچک، زوار

هم استقبال خوبی می‌کردند. یکی صوت حرم را درست کرد. یکی برق و روشنایی حرم را درست کرد و... یک نفر از سیرجان که کارخانه سنگبری داشت، پیشنهاد تعویض سنگ‌های حرم را داد. بعد از تعویض سنگ ایوان نجف، برای تعمیر وارد رواق‌های حرم هم شدیم. کم‌کم با دادن مجوز به این افراد رفت و آمدها به عراق گسترش پیدا کرد. متولیان حرم هم به شدت از ما استقبال می‌کردند. در همین روزها بود که وضع مردم عراق هم سامان گرفته بود و دیگر احتیاج به کمک نداشتند به همین دلیل نام ستاد را تغییر دادیم و اسمش را گذاشتیم ستاد بازسازی عتبات عالیات.

*** با حاج قاسم در مورد کارها مشورت می‌کردید؟**

بله، مرتب حاج قاسم کارهای ما را رصد می‌کرد. بنای کار را خودش گذاشت اما رصد هم می‌کرد. خیلی از ارتباط‌ها را که ما نیاز داشتیم با مسئولان عراقی بگیریم، آقای سلیمانی هماهنگ می‌کرد. اصلاً ایشان توصیه کرد که ما ابتدا کار را از نجف شروع کنیم و بعد تأکیدش این بود که یک طوری کار کنیم که اعتماد دیگر مسئولان حرم‌های شریف جلب شود تا به شهرهای دیگر هم ما راه بدهند. با پیشرفت کار کم‌کم در تمامی شهرهای ایران یک دفتر راه‌اندازی کردیم تا بتوانیم کمک‌های مردمی را جمع‌آوری کنیم. از سال ۸۸ تصمیم بر این گرفته شد که ستاد بازسازی عتبات عالیات مستقل کار خود را جلو ببرد.

*** در این اتفاقاتی که در عتبات می‌افتاد، نقش حاج قاسم در**

اجرای این امور تا چه حدی بود؟

ما تمام فعالیت‌های ستاد را مرتب گزارش می‌دادیم. تا این‌که سال ۸۸ حاجی یک نگرش جدیدی را عنوان کرد که شما تا چه زمانی می‌خواهید در عتبات در همین کارهای مقدماتی بمانید؟ حاج قاسم چند سال به ما مهلت داده بود تا کارهای اصلاحات و بازسازی ابتدایی را انجام دهیم. حالا او به دنبال یک نگرش جدیدی بود. حاجی می‌گفت بروید در فاز توسعه حرم‌ها فعالیت کنید. حاج قاسم آن موقع پیش‌بینی کرد با این روندی که پیش می‌رود، چند سال دیگر حرم‌ها جوابگوی زائرین نیستند و اینها باید توسعه پیدا کنند و نکته مهمش این بود که ایشان تأکید کرد بروید طرح جامع برای همه حرم‌ها تهیه کنید.

حاج قاسم دو موضوع از ما خواست که البته بعدها از یکی از آنها عقب‌نشینی کرد. یکی موضوع طرح جامع توسعه حرم را طراحی کنیم تا در سال‌های آینده زائرین دچار مشکل نشوند و دوباره کاری رخ ندهد. مطلب دوم این‌که هرکاری که انجام دادیم باید آرم و علائم جمهوری اسلامی در کارهای مان دیده شود. این دستور را واقعاً با سختی و مشقت خیلی جاها اجرا کردیم اما واقعاً مشکل ساز بود. مثلاً ما گنبد‌های امامین جوادین را طلا کار کردیم، پایبانش نوشتیم در عصر زعامت مقام معظم رهبری آیت‌ا... خامنه‌ای توسط جمهوری اسلامی این

الان هر تصمیمی که می‌خواهند بگیرند باید در قالب مصوبه شورا باشد و تمام حسابرسی‌ها زیر نظر این شورا انجام می‌شود.

*** در این سال‌ها که حاج قاسم درگیر جنگ با داعش بود، آیا نظارت ایشان بر توسعه حرم‌های شریف ادامه داشت؟**

کار توسعه حرم حضرت علی (ع) پنج سال به طول انجامید. ما هر چند ماه یک بار به ایشان گزارش می‌دادیم اما چون حاجی درگیر جنگ سوریه و داعش بود، وقت نمی‌کرد که به صورت حضوری از پروژه بازدید داشته باشد ولی حواسش به همه چیز بود. تا این‌که سال ۹۴ طرح صحن عقيله در کربلا را به حاج قاسم ارائه دادیم. حاجی بدون این‌که اصلا به حرم گوش بدهد، دفترچه نقشه را با دستش به عقب هل داد و گفت: «فعلا لازم نیست. شما همان صحن حضرت زهرا(س) در نجف را که شروع کرده‌اید، جلو ببرید.» گفتیم: «حاج آقا! کار آن صحن تمام شده است.» حاجی گفت: «یعنی چی تمام شده؟» گفتیم: «پیشرفت آن پروژه الان روی ۹۳ درصد است و انتهای کار هستیم.»

حاجی باورش نمی‌شد و می‌خواست یک روز حضوری برای بازدید بیاید اما وقت نمی‌کرد. آن قدر حاج قاسم سرش شلوغ بود که هر دو هفته یک بار در تهران به زور پیدایش می‌کردیم و تا می‌آمدیم جلسه‌ای با ایشان هماهنگ کنیم، حاجی مجدداً به سفر می‌رفت. به هر صورت ما بدون این‌که به حاجی بگوییم کار ساخت صحن عقيله را آغاز کردیم و معطل حاج قاسم نشدیم. یک روز در جلسه‌ای که در تهران داشتیم، حاج قاسم وارد شد و همه اعضای جلسه از جای‌شان بلند شدند و صلواتی فرستادند. صندلی من، نزدیک صندلی ایشان بود.

حاجی هنوز ایستاده بود که رو کرد به من و با کنایه گفت: «آقای مهندس! حالت چطوره؟» چون ایشان اصرار داشت دوستانی که القاب سرداری را دارند، نباید صفات و عبارات دیگری برای‌شان به کار برد. حاج قاسم اعتقاد داشت سرداری بالاترین منصب و لقبی است که توسط مقام معظم رهبری به نظامیان داده می‌شود. آن روز حاج قاسم به من گفت: «آقای مهندس! گزارش‌تان را دیشب از تلویزیون دیدیم.»

من گفتم: «کدام گزارش؟» حاجی گفت: «همان گزارشی که یک جایی بودی و داشتی زور می‌زدی که گریه کنی و گریه‌ات نمی‌آمد.» (خنده) اعضای جلسه با این شوخی حاج قاسم همه خندیدند. یکی از دوستان که کنار من نشسته بود به من گفت: منظور همان گزارشی است که از شما داخل گنبد حضرت سیدالشهدا(ع) تهیه شده است.

تازه یادم آمد که این گزارش ۲۰ روز پیش تهیه و شب قبل از تلویزیون پخش شده است. تصویربرداری زیر قبه امام حسین (ع) انجام شده بود. به حاج قاسم با مزاح گفتم: «آن تصاویر که گفتید یادم آمد، آنجا نمی‌خواهد زور بزنید گریه کنید، آنجا باید زور بزنیم که گریه نکنیم.» حاج قاسم نگاهی به من کرد و گفت: «از حرف من ناراحت شدی؟» گفتم: «نه. فقط من می‌خواهم بگویم که آنجا هرکسی لیاقت ندارد که حضور داشته باشد.»

حالا نوبت من بود که به حاجی تیکه خود را بیندازم. حاج قاسم گفت: «یعنی می‌گویی من لیاقت ندارم؟» گفتم: «شما که لیاقت‌تان خیلی بالاتر از این چیزهاست ولی اینجا جای خود دارد، خودتان بروید و بررسی کنید.» بعد از رد و بدل شدن این جملات، جلسه آغاز شد. در طول جلسه حاجی حواسش جای دیگری بود. من می‌فهمیدم، دیگر پس از سال‌ها در کنار هم بودن، اخلاق و رفتار هم را خوب می‌شناختم. جلسه که تمام شد، حاجی رو به من کرد و گفت: «من حتماً آنجایی که گفتی، می‌خواهم ببایم.» گفتم: «ما در خدمتیم.» حالا حاج قاسم، نه صحن حضرت زهرا(س) را دیده بود و نه صحن عقيله را که ما شروع به ساختش کرده‌ایم.

حاجی اصولاً در این مدت خیلی کوتاه برای زیارت به حرم می‌آمدند و خیلی سریع می‌رفتند. صبح جمعه‌ای در ماه مبارک رمضان آقای پورجعفری با من تماس گرفت و گفت: «حاج حسن کجایی؟» گفتم: «چطور مگه؟» گفت: «حاجی گفته ساعت ۴ تا ۵ بعد از ظهر میام همان جایی که گریه می‌کنند.» تا این‌که را داد، متوجه منظورش شدم که حاج قاسم برای بازدید به کربلا می‌آید. من تهران بودم. با فرودگاه تماس گرفتم و الحمدلله پرواز وجود داشت.

به کربلا رفتم و یک ساعت بعد از من، حاج قاسم تشریف آوردند. دوستان به استقبالش رفتند و با سلام و صلوات به پشت بام حرم امام حسین (ع) آمدند و از آنجا با عبور از یک رمپی به جلوی گنبد سیدالشهدا رسیدند. آنجا من منتظرشان بودم. حاجی تا جلوی گنبد رسید مرا دید. به استقبال حاجی رفتم و با تعجب پرسید: «تو چه جوری خودت را رساندی؟»

با خنده گفتم: «اینجا آمدم تا با هم گریه کنیم.» حاج قاسم هم با من خندید. می‌دانستم که حاجی دوست دارد به زیر قبه امام حسین (ع) برود. مستقیماً داخل قبه بالای سر ضریح مطهر که با تخته‌سه‌لایی و برزنت پوشیده بودیم، رفتیم. حاج قاسم و آقای ابومهدی المهندس دقیقاً بالای ضریح مطهر نشستند و از فاصله کم ضریح را نگاه

می‌کردیم. زائرین در حال زیارت بودند. آنجا بود که گریه دیگر به حاج قاسم امان نداد. بعد از آن تمام کارهایی که انجام داده بودیم را به حاجی گزارش دادیم. آن روز حاج قاسم خیلی منقلب شده بود. حتی دست کارگرهایی که آنجا مشغول کار بودند را می‌بوسید. باتک‌تک نیروها و دوستان عکس یادگاری گرفت. بعد همان‌جا گفت پس فردا برای بازدید از صحن حضرت زهرا(س) به نجف می‌آیم.

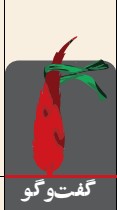
*** در مورد نقش سردار سلیمانی در برپایی باشکوه مراسم اربعین هم برای‌مان توضیح‌عانی بفرمایید.**

از همان سال‌های ابتدایی که استقبال مردم از مراسم اربعین شروع شد، حاجی ما را صدا زد و گفت: «ستاد در عراق پایگاه دارد، جای پا دارید، شما باید این اربعین را مدیریت کنید. من داخل ایران را کار ندارم اما در عراق، دولت کاری به این کار ندارد، شما باید مردم را اینجا مدیریت کنید. اگر مدیریت نکنید، مردم دچار مشکل می‌شوند.» ما یک سری ساخت‌وساز کردیم و محوریت کار در عراق را عهده‌دار شدیم. به دستور حاج قاسم کمیته اسکان و تغذیه را با حرم‌ها، حسینیه‌ها و مساجد هماهنگ کردیم. حتی با مردم عراق هماهنگ شدیم و توانستیم موکب‌ها را راه‌اندازی کنیم و به آنها نظم بدهیم. این موکب‌ها خیلی برای حاج قاسم رضایتبخش بود. موقعی که من به او گفتم که حاج قاسم ما نزدیک ۲۰۰۰ و خرده‌ای موکب را سازماندهی می‌کنیم که هرسال و این عدد غذا پخت می‌کنند و این تعداد جای خواب برای زائرین هماهنگ می‌کنند، خیلی خوشحال شد. حتی بعضی مواقع خودش وارد میدان می‌شد و مثلاً از سامرا با من تماس می‌گرفت که چرا ماشین برای حمل و نقل زائر اینجاکم است؟ حاج قاسم دو - سه مراسم اربعین را خودش میداناری و نواقص را برطرف کرد. هم از مسئولان ایرانی و هم از مسئولان عراقی، همه را سر خط کرده بود تا اربعین به خوبی برگزار شود.

یادم هست آخرین جلساتی که ما با حاج قاسم داشتیم، ایشان می‌گفت: «موضوع اربعین را باید از ستاد بازسازی جدا کنیم و یک سازمان مستقل برایش شکل دهیم تا مانند ستاد بازسازی رشد کند و بزرگ شود. تنومند شود که حتی از آن برای بحران‌های داخل کشور و خارج از کشور در حوزه مقاومت استفاده کنیم.» حتی حاجی پیشنهاد داشت که از موکب‌ها برای فعال شدن در حوزه گردشگری بین کشورهای ایران، عراق، سوریه و ... استفاده شود. شما یادتان هست در اوایل سال ۹۸ وقتی در خوزستان و گلستان سیل آمد برای کمک به مردم از همین موکب‌ها استفاده شد. در بحث کرونا خیلی از همین موکب‌ها پای کار آمدند و برای تولید میلیونی ماسک به مسئولان کشور کمک کردند.



حاجی پیشنهاد داشت که از موکب‌ها برای فعال شدن در حوزه گردشگری بین کشورهای ایران، عراق، سوریه و ... استفاده شود



مدل مدیریتی شهید سلیمانی، مدل بزننگاه بود

روایت سخت‌ترین عملیات حاج قاسم

صحنه‌ها ایجاد شده بودند، مدیریت کند. در یک زمانی حاج قاسم را در رأس چهار جنگ می‌دیدیم. جنگ یمن، جنگ عراق، جنگ سوریه و جنگ فلسطین با به تعبیری جنگ‌های فلسطین، اینها همزمان بود؛ در یک زمان اتفاق افتاده بود و شهید هر چهار را باید مدیریت می‌کرد. من این را گاهی که به اتاق ایشان می‌رفتم، می‌دیدم. مثلا همزمان یک گروه عراقی در اتاقش نشستند، در حین گفت‌وگو با اینها تلفن از سوریه زنگ می‌زند یا ایشان با سوریه تلفنی صحبت می‌کند و همزمان دغدغه لبنان را دارد. خود ایشان می‌گفتند من آنچه را که در جنگ هشت‌ساله عمل کردیم، اینجا پیاده کردم. همه آن چیزهایی را که در جنگ بود، شهید سلیمانی بازسازی کرد. در عراق، در سوریه، در جاهای دیگر و لذا صحنه ظاهرا به لحاظ نوع مراد و فرماندهی حاج قاسم همان صحنه جنگ هشت‌ساله است.

آقای دکتر، نکته‌ای که شاید به ذهن من مخاطب می‌رسد این است که جنگ ما یک جنگ کلاسیک قدیمی و به نوعی سنتی بود و جبهه‌ها مشخص بود. نیروها به نوعی نیروهای قدیمی زمینی، هوایی، دریایی بودند اما به نوعی در سوریه، فلسطین و عراق واقعا جنگ نامتقارن یا حتی جنگ ترکیبی نزدیک شده بود. حتما بخش زیادی از تجارب دفاع مقدس در منطقه هم قابل استفاده بود اما بسیاری از صحنه‌ها و مسائل هم در جنگ‌های اخیر تفاوت پیدا کرده بود.

در این صحنه خب، آن ذهنیت و ظرفیت دفاع مقدس را شهید سلیمانی داشت و عناصر شکل دهنده به دفاع مقدس و پیروزی دفاع مقدس هم این‌طور نبود که فقط بعد کلاسیک داشته باشد یا عمدتا بعد کلاسیک داشته باشد.

مثلا فتح خرمشهر اصلا جنبه کلاسیک نداشت، ما با ارتش و تانک‌های ارتش و اینها خرمشهر را فتح نکردیم یا مثلا فتح فاو، با هواپیما و هلی‌کوپتر و توپ و تانک و اینها انجام نشده، با همین چند دوره نامتقارن به تعبیری اتفاق افتاده است. بنابراین، این یک مطلب است.

مطلب دوم این‌که شهید یک

طی سال‌های پس از شهادت شهید سلیمانی از مدیریت ایشان در حوادث منطقه‌ای و در دوران جنگ تحمیلی مطالب زیادی بیان شده و بسیاری از نزدیکان ایشان به نقل خاطراتی از این شهید عزیز پرداخته‌اند اما در این مصاحبه تلاش شده که نکات جدیدی از سیره مدیریتی شهید سلیمانی استخراج شود. این‌که شهید سلیمانی در حوادث منطقه چگونه تصمیم‌گیری می‌کردند و از چه تجاربی استفاده می‌کردند، این‌که اصول مدیریتی در حوادث چه بود، این‌که خلایق و شخصیت فردی ایشان چقدر در عملیات‌ها اثرگذار بود و بسیاری از موضوعات دیگر در مصاحبه با دکتر سعید... زارعی، رئیس موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور مطرح شده است. دکتر زارعی فردی است که سال‌ها از نزدیک با شهید سلیمانی محشور و همراه بوده و می‌تواند روایتگر بسیار خوبی از سیره مدیریتی این شهید والامقام باشد.

به نظر شما اصول رفتاری و مدیریتی شهید سلیمانی در سپاه قدس چه بوده و این اصول چگونه شکل گرفته است؟ آیا منشأ این اصول رفتاری ویژگی‌های شخصیتی ایشان بوده؟ تأثیر انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری بر شهید سلیمانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

یک مطلبی را از خود شهید بزرگوار سردار سلیمانی شنیدم که در پاسخ به این سؤال شما خیلی مهم است. ایشان می‌فرمودند آن چیزی که ما الان داریم می‌بینیم در سطح جهان و به خصوص در کشورهای منطقه و به طور خاص هم ایشان اشاره داشت به حوزه‌های مأموریتی در عراق، لبنان، سوریه، فلسطین، یمن و بعضی جاهای دیگر، این بود که اینها کوچک شده صحنه دفاع مقدس خودمان است؛ یعنی بزرگ این حوادث هشت سال دفاع مقدس بوده که در آنجا با کل دنیا عملا درگیر بودیم. درگیری با آمریکا را در آن جنگ تجربه کردیم، درگیری با

برخی دولت‌های عربی را تجربه کردیم. ائتلاف‌های خودمان را تجربه کردیم و

صحنه‌های بسیار سخت را دیدیم، شرایط بد اقتصادی را در این دوره از سر گذراندیم و عناصر مثبت که مکتب بود، تبعیت از رهبری بود و فداکاری بود، هوشیاری بود، همبستگی بود، ابتکار عمل بود و به کارگیری نیروی جوان بود. همچنین دل زدن به کارهای به ظاهر نشدنی مثل فتح فاو در والفجره یا فتح خرمشهر در عملیات بیت المقدس را هم تجربه کردیم. ایشان می‌گفتند: این حادثه خیلی بزرگ بود؛ یعنی آن چیزی که ما هشت سال تجربه کردیم. و لذا آنچه ما الان در سوریه داریم مدیریت می‌کنیم، ابعادش خیلی کوچک‌تر از ابعاد دفاع هشت‌ساله خودمان است. خب، ایشان هم در دوره دفاع مقدس یکی از فرماندهان بسیار اسم‌ورسم‌دار صحنه جنگ بود و تقریبا تمام آن چیزی که آنجا عملا انجام شده بود در حال تکرارش بود.

تجربه شده بود.

حاج قاسم این را آورد در صحنه فرماندهی نیروی قدس و از همه آن ظرفیت‌ها استفاده کرد و توانست با همان منطقی که ایران هشت سال جنگ را با پیروزی به پایان رساند، صحنه‌های مختلف را که همزمان این





ذهن بسیار خلاق و جوشانی داشت، یعنی وقتی با صحنه مواجه می‌شد با توجه به تربیتی که در هشت سال جنگ شده بود، سریع تشخیص می‌داد که این صحنه چیست، مثلاً یکی از دوستان می‌گفت که در سوریه ما قرار بود به منطقه‌ای ورود کنیم که یک منطقه وسیعی دست گروه‌های تروریستی بود.

• **داشتیم مطرح می‌کردیم از کجا باید وارد عملیات شویم که حاج قاسم گفت از فلان جا...**

احسن! ایشان می‌گویند ما نشستیم بررسی کردیم، مشورت گرفتیم و قرار شد که مثلاً در نقطه روبه‌رو، آنجا عمل کنیم و پیش‌بینی ما این بود که از آنجا اینها با ما درگیر می‌شوند، بعد می‌گویند سردار سلیمانی آمد و گفت: «می‌خواهید چه کار کنید؟» توضیح دادیم، او می‌گفت همین جوری که داشت صحنه را نگاه می‌کرد گفت که: «نه، از اینجا به شما حمله می‌کنند، حمله از این نقطه اتفاق می‌افتد و شما این نقطه را باید مراقبت کنید.» و آن دوستان می‌گفتند اتفاقاً همین جور هم شد، یعنی می‌خواهم بگویم یک هوش بسیار بالایی ایشان در تشخیص صحنه داشت، اما این تشخیص از کجا آمده بود؟ این هوش از کجا آمده بود؟ از تمرین هشت سال جنگ خودمان، یعنی جنگ سردار را در این صحنه تربیت کرده بود. ضمن این که یک بعد بسیار مهم در اینجا بعد معنوی است که خدای متعال هم خیلی به سردار سلیمانی کمک کرده بود. آن اخلاص شهید سلیمانی، آنی که شهید سلیمانی، واقعا می‌گویم من، با توجه به شناخت نزدیکی که نسبت به ایشان دارم عرض می‌کنم که در تمام وجودش ایشان اسلام را جاری کرده بود؛ یعنی از فرق سر تا نوک پا تبدیل به ظرف اسلام، به ظرف اجرای اسلام تبدیل شده بود در آن تن خاکی خودش و واقعا در اسلام و در دیانت ذوب بود و خب این چنین آدمی مورد عنایت قرار می‌گیرد دیگر! کسی که برای خدا حرکت کرده که می‌گویند مَنْ كَانَ لِلَّهِ، آن کسی که برای خدا حرکت کرده، کَانَ... لَه، خدا هم به سمت او می‌آید دیگر! بنابراین ایشان از عنایت ویژه‌ای هم برخوردار بود.

من واقعا این دو خصوصیت را، هر دو خصوصیت را در سردار قآنی هم دیدم؛ یعنی آقای قآنی هم وجودش را صرف اسلام کرده و به‌طور ویژه هم مورد عنایت خدای متعال است؛ یعنی به چشم دارم می‌بینم، چون سروکار دارم این را می‌گویم و هرکسی در کنار ایشان باشد این را حس می‌کند، این برای ما فیزیکی شده، بحث باور و بحث تجزیه و تحلیل ذهنی نیست، داریم این را می‌بینیم.

حاج قاسم هر جا گری پیدا می‌کرد، آن گره را با کمک خدا باز می‌کرد، هیچ چیزی برای ایشان خسته‌کننده و

پریشان‌کننده و دچار گرفتاری‌کننده نبود، هیچ چیز، هیچ حادثه‌ای نبود، گاهی وقت‌ها همزمان اغتشاش در لبنان، اغتشاش در عراق هم بود، در حین این که جنگ یمن هم ادامه داشت، خب باید خیلی به ایشان فشار بیاید اما شما وقتی ایشان را می‌دیدید مثل یک کشتی سنگین وزنی بود که در اقیانوس دارد حرکت می‌کند و حالا موج هم می‌آید و کمی بالا و پایین می‌کند، ولی تعادل این را نمی‌تواند به هم بزند، این را آدم در کار ایشان واقعا می‌دید.

یک مساله دیگر هم این بود که ایشان واقعا اشراف داشت، من این را هم بگویم به شما، ایشان یک اشرافی داشت نسبت به افق و تحولات، خب یک مقطعی ایشان خیلی بی‌تاب بود برای شهادت، خیلی خیلی بی‌تابی می‌کرد.

• **چه موقع؟**

مثلاً تا سال‌های ۹۶-۱۳۹۵ خیلی بی‌تاب بود و خیلی تقلا داشت برای این که به شهادت برسد. یک مقطعی آرام شد، من برابرم تعجب آور بود که این یعنی چه؟ خب آدم که جلوتر می‌آید، سنش می‌رود بالاتر، احساس می‌کند مثل این که دارد دور می‌شود از صحنه شهادت، باید ناراحت باشد اما من می‌دیدم که یک مقطعی ایشان اصلاً آرام شد، قشنگ آرام آرام شد، دیگر مثل قبل نبود، ولی در عین این که آرام شده بود معنوی تر شده بود. مثلاً در جلساتی که بودیم، یک تسبیح بلندی هم ایشان داشت، در بعضی



توجه به شواهدی که هست ایشان یک اشرافی پیدا کرده بود، به طوری که می توانست تحولات را ببیند که در آینده چه می شود و چه کار باید کرد.

• آقای دکتر فرمودید که شهید سلیمانی در بعضی مواقع در سه جبهه و گاهی در چهار کشور همزمان درگیری ها و جنگ ها را مدیریت می کرد. این موضوع را به لحاظ مدیریتی برای ما می شکافید؟ یعنی ایشان مثلاً در برخی موارد تفویض اختیار می کرد یا از طریق هماهنگی با برخی فرماندهان کار را پیش می برد یا اقدامات دیگری می کرد که می توانست همزمان در چند کشور موفق باشد.

سؤال بسیار خوب و مهمی است. مدل مدیریتی ایشان، مدل مدیریتی بزرگوار بود. ایشان به همه مسائل کار نداشت، به همه موضوعات کار نداشت، البته نهاده سازی کرده بود، هرکسی کاری داشت و کارش را باید انجام می داد و ساختار سازی کرده بود، بالاخره یک تیم، مثلاً در بحث یمن فعال بود، یک تیم بحث های کمک های اقتصادی را پیگیری می کرد، یک کسانی در حوزه های دیگر کمک می کردند اما ایشان در بزرگوارها ورود می کرد؛ یعنی آنجا که مشکل پیش می آمد ورود می کرد، یک جایی مشکل پیش آمده، این مشکل باید حل می شد، ایشان با آن ذهن خلاقش ورود می کرد، می گفت این جوری باید عمل کنید و گاهی وقت ها به نظرم با همان اشرافی که داشت پیشاپیش می گفت این کار باید بشود. مثلاً یمنی هایی را که در یمن کار می کردند، راهنمایی می کرد که الان وقتش است این کار بشود یا همین وضعیت در عراق هم بود. ایشان در عراق بزرگوارها را مدیریت می کرد، آنجایی که باید ورود می کرد و اگر ورود نمی شد کار جلو نمی رفت، آن موارد را ایشان ورود می کرد، ولی ساختارهای دیگر هم بودند که کار خودشان را انجام می دادند.

خود ایشان معتقد بود یک جاهم سخنرانی کرده بود در ستادکل نیروهای مسلح، در آنجا این جمله را به کار برده بود. ایشان در آنجا یک جمله کلیدی دارد و بحث را می برد روی این که چگونه ما فرماندهان را تربیت کنیم و چه کسانی را به فرماندهی بگذاریم؟ ایشان آنجا می گوید: «فرمانده فرماندهی است که بتواند مدیریت بحران کند!» شما امتحان کنید، ببینید این شخصی که می خواهید برای این کار بگذارید، وقتی مشکل پیش می آید می تواند مدیریت کند؟ اگر می تواند بگذارید، اگر نتواند بحران را و آن پیشامد را، به قول علما می گویند مسائل مستحدثه، یک چیز غیرمترقبه را، اگر توانست مدیریت کند، این مدیر است، اما اگر این را نتواند مدیریت کند خب هرکسی می تواند اتفاقات غیرمترقبه را مدیریت کند و شاید اصلاً آن اتفاقات مدیریت خاصی هم نمی خواهد، هر آدمی می تواند روی صندلی بنشیند، یک وضع عادی را اداره کند، یک کارتابلی را امضا کند، یک چیزی را ببرد، یک چیزی را بیاورد، همه می توانند، دیگر آن حقوق نمی خواهد! آن کسی که شما می خواهید بالاسر کار بگذارید که بگوید آقا این می خواهد جمع را مدیریت کند، صلاحیتش را در مقوله بحران بسنجید، این اگر موفق بود می تواند مدیر شود. وضعیت عادی را که همه اداره می کنند، خب این هم اداره می کند، بحران و مسائل مستحدثه باید پیش بیاید که توانایی و مدیریت افراد مشخص شود.

• ایشان یک جمله معروفی دارند که می گویند: «این قدر در مدیریت بحران فرصت هست که در دل فرصت ها فرصت نیست!»

بله، معنی آن جمله هم این است که می خواهد بگوید روحیه تان را نباید بیازید، وقتی با صحنه مواجه می شوید مسأله را اشتباه نگیرید. الان همین اغتشاشاتی که در ایران پیش آمده، اگر ایشان بود و می خواست راجع به این موضوع صحبت کند این جوری صحبت می کرد که آقا این چیزی که الان اتفاق افتاده، یک اتفاق حداقلی است از آن حد اکثری

عکس ها هم شاید دیده باشید، ایشان اصلاً ذکرش را می گفت، لبش مشغول ذکر بود در جلساتی که حالا تخصصی هم بود، جلسه کارشناسی مثلاً خاصی هم بود، ذکر می گفت، زیر لب دیده می شد که تسبیح زیر میز است، چون من نزدیکش می نشستم در جلسات می دیدم تسبیح زیر میز بود و لبش هم داشت تکان می خورد و یک حالت به شدت معنوی پیدا کرده بود، ولی دیگر آرام شده بود. یک وقتی هم در ششم یا هفتم مهر همان سال ۹۸ بود که بعد در دی ماه ایشان شهید شد، ایشان یک سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه دارد....

• در اجلاس سالانه ای که همه فرماندهان سپاه جمع می شوند...

بله، سالانه در آخر شهریور یا اول مهر جمع می شوند. همراه شهید سلیمانی در آنجا یک سخنرانی کرده خیلی هم سخنرانی پر نکته و واقعا پرمغزی است. آنجا می گوید: «این آخرین باری است که من با شما دارم صحبت می کنم!» یعنی ببینید این که می گویم آرام شده بود، اینها نشان می دهد که به ایشان گفته بودند که تو شهید می شوی. به نظر من حتی روز شهادتش را هم به ایشان گفته بودند، چون شما نگاه کنید ایشان در آن ماه های آخر شروع می کند کفن را می برد پیش مراجع و علما و اینها برایش امضا کنند، در عراق، عراقی ها را جمع می کند می گوید که شهادت بدهید من آدم خوبی هستم، چون شنیده که مثلاً اگر ۴۰ تا مؤمن شهادت بدهند چه می شود، بعد رفته لبنان سید حسن نصر... می گوید من تعجب کردم، ما صحبت های مان را کرده بودیم و شهید سلیمانی آمد و گفت من برای خدا حافظی آمدم؛ یعنی کاری نداشتم آمدم تو را ببینم! یا مثلاً تماسی که با دختر یکی از این شهدا در همان لبنان داشته، آنجا فکر کنم دختر عماد مغنیه بوده اگر اشتباه نکنم.

• بله، در مستندی هم که پخش شد، دختر شهید مغنیه صحبت می کنند.

بله، صحبت هم کردند. می گوید که گفت که من شهید می شوم مثلاً، داشت خبر می داد؛ یعنی این نشان می دهد که خب به ایشان گفته بودند دیگر، حالا من این را به چه خاطر دارم می گویم؟ می خواهم بگویم ایشان اشراف پیدا کرده بود، یعنی صحنه تحولات را پیشاپیش می دید، میدان و صحنه را گویا پیشاپیش دیده، مثل این که گاهی شده ما مثلاً خواب می بینیم بعد دو روز، سه روز بعدش همان صحنه ای که قبلاً خواب دیدیم در عالم واقع دارد تکرار می شود، می گویم عجب! اینها را که ما دیدیم! بعد همان لحظه که ما در آن صحنه داریم راه می رویم، می گویم الان این جوری می شود، الان این ماشین این جوری می آید، الان یک نفر این جوری می آید این جوری سؤال می کند مثلاً، می بینیم. به نظر من با



یک کشور خاصی با تجارب منحصر به فرد است که در دورانی با آمریکا درگیری دارد و در برخی دوره‌ها نیز گروه‌های افغانی علیه شوروی فعالیت جدی دارند. شهید سلیمانی این شرایط متفاوت و پیچیده را چگونه مدیریت می‌کرد؟

من اول مصاحبه هم گفتم، از قول خود ایشان هم گفتم، ایشان می‌گفت: «هیچ چیزی پیش نمی‌آید که ما نمونه‌اش را در دوره دفاع مقدس تجربه نکرده باشیم!» کوه اگر باشد کوه، دشت اگر باشد دشت، دشمن روبه‌رو باشد آنجا تجربه کردیم، بمباران هوایی باشد آنجا بوده، استفاده از سلاح‌های متعارف بوده، سلاح‌های غیرمتعارف بوده، شرایط عبور از دریا و رود و موج و اینها اگر باشد، بوده، مواجهه با یک ارتش تمام‌مجهز کلاسیک بوده توی اینجا، مواجهه با جریانات غیرکلاسیک در همین جنگ هشت ساله بوده، در مقطعی جنگ شهری، جنگ داخل شهر بوده، جنگ در بیابان و کوه و خیابان و اینها بوده، همه چیز بوده، ایشان معتقد بود اصلاً هیچ چیز جدیدی وجود ندارد گویا، همه آن چیزی که ما با مواجه هستیم در سوریه، در لبنان، در جاهای دیگر، در بعد سیاسی، در بعد اقتصادی، در بعد فرهنگی، در بعد نظامی‌اش، در بعد امنیتی‌اش، همه چیز در جنگ هشت ساله ما بوده است.

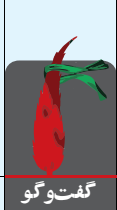
*** مثلاً اتهام گرفتن از بسیج در تشکیل حشدالشعبی موثر بود. بلکه مثلاً بسیج، احسننت! حشدالشعبی با الگوی بسیج**

که به سر دشمن آمده، در ۱۰ جا که کشتی دشمن به گل نشسته به واسطه مقاومت ملت ایران ضربه خورده، در جاهای مختلف آسیب دیده و فشل شده، از جایگاه ابرقدرتی نزول کرده است، آمریکایی که قبلاً با یک چرخش پوزه یک ناو، یک سیستم و یک نظام حکومتی را در شرق آسیا عوض می‌کرد حال برای این که در جایی بتواند بماند، باید اجازه بگیرد، خب چه کسی این کار را کرده؟ این را ملت ایران کرده، خب حالا آمریکا زیر این فشارها چهارتا آدم بیچاره را پیدا کرده و به آنها گفته شما بروید آتش برزید و خرابکاری کنید. حالا نتیجه این آتش زدن‌ها چه می‌شود؟ هیچ، چهار روز دیگر آرام می‌شود اما آن ابرقدرت دیگر سر جای قبلی خودش برنگشته است. ایشان می‌گفتند شما بدانید که رمز موفقیت کارها این است که خدای متعال در سختی و در آسانی کنار مؤمن است اما در سختی بیشتر کنار مؤمن است، در قرآن هم داریم: «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا... ثُمَّ اسْتَقَامُوا» (فصلت ۴۰) استقامت یعنی جای سخت دیگر! خبر از جای سخت می‌دهد، بعد از «ثم استقاموا» می‌گوید: «تَنْتَزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» ملائکه را می‌فرستند، آیا در شرایط عادی هم ملائکه فرستاده می‌شود؟

*** اصلاً در جنگ بدر هم ملائکه را می‌فرستند؛ یعنی در وقتی که بحران و جنگ اتفاق افتاده است.**

بله، در بحران می‌فرستند در غیر بحران که ملائکه نمی‌آیند! همه اینها در شرایط سخت است و در شرایط عادی نیست. بنابراین وقتی که بحران پیش می‌آید، یا تهدید و مشکل پیش می‌آید، آنجا مؤمن باید بداند که الان دستش بازتر است تا روزی که در عیش و رفاه و این‌هاست. این هم از مصادیق جاری شدن اسلام در وجود شهید سلیمانی بود. این را باور کرده بود و تردید نداشت که اگر در محاصره مطلق قرار بگیرد پیروز بیرون می‌آید. یک جای دیگر هم گفته‌ام که من اصلاً سراغ ندارم شهید سلیمانی در یک صحنه ورود کرده و شکست خورده خارج شده باشد، چه صحنه جنگ بوده، چه صحنه سیاست در سطح منطقه بوده، چه صحنه‌های دیگر، شکست خورده خارج نشده، ناکام بیرون نیامده. حالا این دلایل مختلفی دارد و در موضوعات مختلف قابل بیان است.

*** یک بحث جدی که شما هم در برخی مقالات و یادداشت‌های‌تان به آن اشاره کرده‌اید، سابقه و فعالیت‌های دو دهه گذشته سپاه قدس است. بحران‌هایی که در دو دهه گذشته به وجود آمد علاوه بر این که برخی از آنها در یک زمان اتفاق می‌افتاد و مدیریت آن هم بسیار دشوار بود، نکته دیگری هم داشت و آن هم تفاوت شرایط فرهنگی و سیاسی کشورهای مختلفی بود که سپاه قدس به‌صورت همزمان در آنها درگیر بود. مثلاً اتفاقاتی که در افغانستان می‌افتاد و گروه‌های جهادی در آنجا فعالیت دارند، با اتفاقات فلسطین یا سوریه و یمن بسیار متفاوت است و پیچیدگی‌های خاص خودش را هم دارد. مثلاً افغانستان**



شما خیال نکند حالا اختیار دارید هرکاری با این مردم بکنید، وارد خانه مردم شوید، اصلاً چنین حقی شما ندارید. جان‌تان را گذاشتید برای آزادی همان مردم، ولی خانه مردم، خانه مردم است، این ارتباطی به شما پیدا نمی‌کند. بنابراین یکی هم این مساله معنویت است که ما کاری که می‌کنیم باید اثر معنوی داشته باشد، وگرنه یک ملتی را بخواهیم آزاد کنیم و آنها هم در همان عیاشی‌های خودشان بخواهند سیر بکنند و یک دوستانی پیدا کنیم بی معنویت، این فایده ندارد اصلاً ما باید آن جنبه الهی، آن مأموریت دینی‌مان را اینجا پیاده کنیم.

• سؤال بعدی هم که من می‌خواستم آخر پیرسم این بود

که موفق‌ترین عملیاتی که شهید سلیمانی خیلی از آن یاد

می‌کردند کدام یک از عملیات‌ها بود به گونه‌ای که خیلی از

این عملیات به شکل مثبتی یاد می‌کردند؟

سخت‌ترین کار برای سردار سلیمانی به نظر من عملیات حلب بود، خیلی عملیات حلب پیچیده بود، شهر کامل در تصرف بود؛ یال شرقی، یال غربی، یال جنوبی و یال شمالی و با یک کریدور هم به ترکیه وصل بود و هرچه سلاح می‌خواستند پمپاژ می‌کردند که واقعاً با یک سختی این اتفاق افتاد و ظاهراً اگر اشتباه نکنم نزدیک دو سال شهید درگیر آزادی حلب بود، در عین این‌که عملیات آخر بوکمال هم عملیات سنگین و سختی بود که البته تقریباً آخرین عملیات هم آزادی بوکمال بود.

می‌خواهیم بساط آمریکا را در سطح منطقه و بین الملل جمع کنیم. کارها و اقدامات ما باید این پیام‌ها را داشته باشد.

سومین اصل ایشان این بود که کار با حداقل هزینه انجام شود. ایشان هزینه هنگفت را عامل شکست می‌دانستند و می‌فرمودند: «در این جور هزینه‌کردن‌ها شکست وجود دارد.» چون آن بعد معنوی در اینجا زین می‌رود. بنابراین هزینه کم، مؤونه کم جزو اصول مدیریتی شهید سلیمانی بود که حضرت امیر هم به یکی از اصحاب می‌گوید من شهادت می‌دهم که تو بسیار کم مؤونه بودی و پرمؤونه بودی.

• فیل‌المؤونه و کثیرالمؤونه

کثیرالمؤونه، پرمعاونت بودی، ولی کم‌هزینه بودی، کم مؤونه، این هم اصل سوم بود.

اصل چهارم این بود که کار باید در خود محیط شکل بگیرد، نه بیرون از محیط. البته این اصل هم به نظر من اصلی بود که ایشان گویا از مقام معظم رهبری گرفته بود، یعنی این‌که من در آثار حضرت آقا هم این را من مکرر دیده‌ام. ایشان هم به تبعیت از آقا، معتقد بود عراق را عراقی باید آزاد و بعد اداره کند، فلسطین را فلسطینی باید آزاد و اداره کند، لبنان را لبنانی باید آزاد و اداره کند، به معنای کامل کلمه این اداره که می‌گویم، مد نظر ایشان بود و لذا ساختار سازی می‌کرد، هر جاکه می‌رفت از خود آنجا ساختار ایجاد می‌کرد، ساختارهای قوی ایجاد می‌کرد، الان در عراق مطمئن باشید که دیگر آمریکانمی‌توانند مثل سال ۲۰۰۳ این کشور را اشغال کنند، مطمئن باشید که با این عراقی‌که سلیمانی ساخته دیگر داعش به این مفهوم نخواهد توانست به صورت برق‌آسا بیاید و موصل و کجا و کجا را بگیرد.

اصل پنجم هم این بود که به هر حال بایستی کارهای ما حتماً رنگ‌وبوی معنویت داشته باشد. ما مثل آمریکایی‌ها در یک کشوری وارد نمی‌شویم که یک کاری را انجام دهیم، نه، ما آنجا می‌رویم برای این‌که خدا را حاکم کنیم، معنویت را حاکم کنیم و لذا به کسانی که آمدند و یک منطقه را آزاد کردند می‌گوید که

ایجاد شد، قبلاً اینجا بسیج داشتیم. فرمانده، جنگ‌های خوشه‌ای گروه‌گروه، گروه‌های غیرمنسجم، جنگ‌های پارتیزانی که شهید چمران داشت، همه چیز در جنگ ما بوده است، ایشان می‌گوید: «هیچ چیزی نیست که پیش آمده باشد و ما قبلاً در هشت سال دفاع مقدس تمرین نکرده باشیم.» این‌که حضرت آقامی‌فرمایند: «این جنگ گنج است» یک بعدش همین بعد مدیریتی آن است. همین الان در عرصه اقتصادی کشور اگر می‌خواهیم کاری کنیم باید سفره هشت سال دفاع مقدس را پهن کنیم ببینیم اقتصاد در آنجا چگونه مدیریت شده؟ مسائل اقتصادی چگونه حل و فصل شده؟ آدم‌ها چگونه کنار هم قرار گرفتند با هم شب و روز زندگی کردند، غذا خوردند، مسائل مالی آنها چه جوری مدیریت شد؟ این درواقع آن چیزی است که ایشان معتقد بود که ما همه چیز را در جنگ تمرین کردیم.

• بعضی از نکات و اصول مشترک را می‌شود در همه بحران‌ها

و جنگ‌ها درباره مدیریت شهید سلیمانی استخراج کرد، مثلاً

بحث این‌که ایشان هیچ قومیت یا مذهب خاصی برای‌شان

مطرح نبوده و اولویت نداشته و این گونه نبوده که ما فقط

دنبال این باشیم که به شیعیان کمک کنیم یا قوم و گروه

خاصی را حمایت کنیم، به‌طور کلی می‌توان تجلی بیرونی بحث

حمایت از محرومین و مستضعفین را که امام خمینی مطرح

کرد، در عملکرد شهید سلیمانی مشاهده کرد. آیا می‌شود

اصول مشترکی از رفتارهای شهید سلیمانی در این بحران‌ها

و جنگ‌ها برداشت کرد؟

منطق ایشان این بود کاری که ما انجام می‌دهیم حتماً باید یک ارزش افزوده‌ای برای ایران داشته باشد، کاری که به ضرر ایران و ملت ایران و نظام سیاسی ایران باشد ایشان مطلقاً انجام نمی‌داد و معتقد بود که نتیجه هرکار ما باید تقویت جمهوری اسلامی باشد؛ این مطلب اول. اصل اول در مواجهه با صحنه درگیری، حالاً در بعضی صحنه‌ها خب طرف مقابل یک کسانی بود، یک جریانی بود، یک وضعیتی بود که کار با آنها منتج به هزینه برای جمهوری اسلامی بود که در این موارد ایشان ورود نمی‌کرد، البته حضرت آقا هم به ایشان گفته بودند که شما در هر کاری که می‌کنید باید صرفه و صلاح جمهوری اسلامی را حتماً ببینید، حتی تعبیری که من از شهید سلیمانی شنیدم این بود که از آقا نقل می‌کرد که آقا فرمودند: «اگر یک ریال، یک ریال هزینه می‌کنید در عراق، صرفه و صلاح جمهوری اسلامی را حتماً در آن ببینید.» این یک خط بود، یک جهت بود.

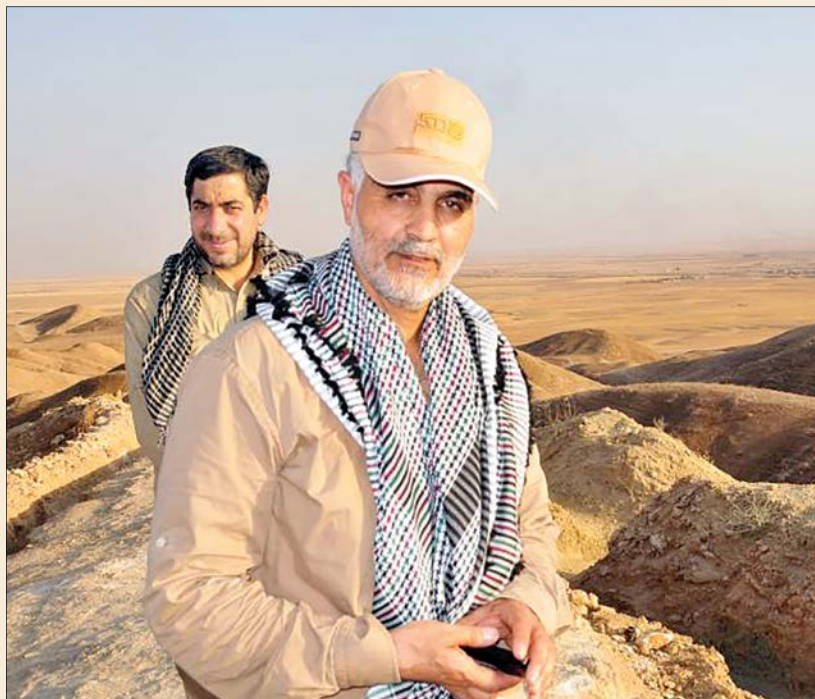
جهت دوم این بود که کار باید به تضعیف جبهه

مقابل انقلاب اسلامی منجر شود و در

تضعیف دشمن اثربخش باشد. این

هم یک اصل بود که ما در نهایت





روایت «پسر» از مجاهدتهای «پدر»

گفت و گو با محمدعلی پورجعفری

سال‌ها همراهی با حاج قاسم، آن هم بدون این که از خود نام و ردی به جای بگذارد، باعث شده بود حسین پورجعفری به‌عنوان مخزن اسرار لشکر ۸۱ ثارا... و محرم‌ترین فرد به سردار سلیمانی یاد کنند. انسان کم صحبتی که بدون حاشیه در کنار فرمانده و در اکثر سفرها و جلسات جبهه مقاومت حضور داشت. نمی‌دانم در این سه سال که از فراق حاج قاسم می‌گذرد و هر لحظه که چهره پورجعفری را در تصاویر می‌بینم، بغض فروخورده‌ای در گلویم احساس می‌کنم که چرا هیچ کار در خور شأن او به چاپ یا تصویر درنیامده است. انگار حسین آقا هنوز دوست پشت سر حاج قاسم باقی بماند. محمدعلی پورجعفری پسر دوم اوست و از پدرش برای من می‌گوید.

درکل پدر سه‌الی چهار بار مجبور به استراحت در منزل شدند.

• آیا اطلاع دارید آقای پورجعفری از چه زمانی و

چگونه با حاج قاسم آشنا شده است؟

خودشان برای ما تعریف می‌کردند که بعد از این که مجروحیت‌شان بهبود پیدا کرد و به لشکر ثارا... بازگشتند به دبیرخانه لشکر منتقل شده بودند. دبیرخانه لشکر آن زمان اهمیت زیادی داشت و مکان استراتژی به حساب می‌آمد، چون نقشه و کالک‌های عملیات در آنجا نگهداری می‌شد. از آنجا رابطه بابا و حاج قاسم نزدیک‌تر می‌شود. منزل ما تا بعد از اتمام جنگ در اهواز بود که کم‌کم به کرمان بازگشتیم. با استقرار لشکر ثارا... در این استان، پدرم در دفتر فرماندهی لشکر کنار حاج قاسم ماندند. خب همان‌طور که می‌دانید در ماجرای مقابله با اشرار و کارهایی که توسط حاج قاسم و یارانش در استان انجام شد، پدر هم حضور داشت تا این که سال ۷۶ سردار سلیمانی به عنوان فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انتخاب می‌شوند. بابا گفت یک روز حاجی مرا صدا کرد و گفت: «من باید به تهران بروم، تو هم همراه من می‌آیی؟» پدر هم پذیرفته بود.

• شما خودت حاج قاسم را دیده‌بودی؟

حاج آقا هر سال ایام فاطمیه در منزل‌شان هیأت برگزار می‌کرد. به همین دلیل من هم همراه خانواده در این مراسم شرکت می‌کردم. علاوه بر این، زمانی که به دلیل کار بابا مجبور به مهاجرت به تهران شدیم، سالی یک بار به منزل ایشان برای افطار دعوت می‌شدیم. بعضی مواقع هم وقتی دوستان جمع می‌شدند، فوتبال بازی می‌کردند یا به کلکچال برای کوهنوردی می‌رفتیم که حاج قاسم هم حضور داشتند.

• به نظر شما علت اصلی ادامه همکاری

پدرتان با حاج قاسم چه بود؟

پدرم صبح زود از خانه برای کار بیرون می‌رفت، روزهای اول ساعت دو و سه بعد از ظهر به خانه برمی‌گشت اما کم‌کم کارش گسترش یافت و به جایی رسید که حتی مدتی در مأموریت بود و نمی‌توانست به منزل



• شما فرزند چندم خانواده شهید پورجعفری هستید؟

خانواده ما دو دختر و دو پسر دارد. من پسر دوم هستم که در شب عید غدیر خم در سال ۶۳ به دنیا آمدم. آن روزها مانند همیشه، بابا در خانه نبود و در جبهه جنگ بود. این‌طور که خودش برایم تعریف می‌کرد، چند روز بعد از تولد من توانست خود را برساند و به مرخصی بیاید.

• پس پدر کمتر در منزل حضور داشتند؟

پدرم به غیر از اتفاقات خاص که مثلاً مجروح و مجبور به استراحت می‌شد، خیلی کم در منزل حضور داشتند. مثلاً در یک عملیات به شدت مجروح شده بود و حتی به عنوان شهید او را می‌خواستند به سردخانه ببرند که الحمداً... پدر پلک می‌زند و متوجه حیات ایشان می‌شوند.



*** آقای پورجعفری از دوستان حاج قاسم مانند شهید**

ابومهدی المهندس مطلبی می گفتند؟
بابا خیلی از ابومهدی تعریف می کرد و می گفت: «ایشان واقعا انسانی پاک، بی ریا و بدون آرایش است.» یک مرتبه هم خاطره نحوه شهادت آقای بدرالدین (ذوالفقار) را تعریف کرد که قبل از شهادت ایشان، حاج قاسم با او جلسه داشته و بعد از پایان جلسه توسط یک موشک به شهادت رسیدند.

*** اگر بخواهید در یک جمله شهید پورجعفری را**

برای من تعریف کنید، چه می گویند.
می گویم او بسیار صبور بود. در خانه هم همین گونه بود. مثلا اگر کسی مطلبی به ایشان می گفت، با دقت می ایستاد و حرف طرف مقابل را گوش می داد اما خودش می دانست چه کار کند و چه کار نکنند. این گونه نبود که با عجله تصمیم بگیرد.



حاج قاسم در کنار
همرزمانش

کد رویه رو اسکن کنید

*** حاج قاسم برای آقای پورجعفری نامه هم نوشته بود.**

بله، یک نامه هفت صفحه ای نوشته بودند که بعد از همین ماجرای بود که برای تان تعریف کردم.

*** حاج قاسم اهل مزاح و شوخی هم بود، پدر در این زمینه**

خاطره ای تعریف می کرد؟

یک روز بعد از نماز سر به سر هم می گذارند و با شیلنگ آب همدیگر را خیس می کنند. از این گونه خاطرات زیاد با هم داشتند اما یک نکته را هم اشاره کنم؛ مثلا بعضی مواقع پیش می آمد که بابا مریض می شد و مجبور بود در خانه بماند. آن وقت بعد از یکی دو روز حاج قاسم به دیدن بابا می آمد.

*** به نظر شما چرا حاج قاسم این قدر به آقای پورجعفری**

علاقه مند بود؟

این سؤال را باید از حاج قاسم می پرسیدید اما به نظر من پدرم جزو افرادی بود که توقع زیادی نداشت و کارهایی که به او سپرده می شد را با کمترین حاشیه انجام می داد. البته برخی هم به حاج آقا اعتراض داشتند که چرا همیشه پورجعفری باید کنار شما باشد اما حاج قاسم و پدرم واقعا به یکدیگر وابسته شده بودند.

بیايد. چرا چنین اتفاقی می افتاد؟ چون کشور و خدمت کردن به مردم مملکتش را دوست داشت. این طور نبود که در کار برای فرمانده اش شرط و شروط بگذارد. پدر من هم مانند همه انسان های دیگر بعضی مواقع از شدت سنگینی کار خسته می شد. این را به شما بگویم که بابا همیشه برادر بی خوابی چشمان شان قرمز بود و تازه وقتی هم که برای استراحت به منزل می آمد، تلفن ها شروع می شد اما هیچ گاه اعتراضی نمی کرد و همیشه سعی داشت تا کارش را به نحو احسن به سرانجام برساند.

*** در منزل از پدر در مورد کارش و این که چه**

مسئولیتی دارد، سؤال می کردید؟

پدر خیلی کم صحبت بود اما هر وقت از ایشان در مورد کارش می پرسیدیم، می گفتند «من سربازم.»

*** از حاج قاسم در منزل حرفی می زد؟**

بینید این دو نفر با هم مثل دو دوست و دو یار بودند. این قدر به هم نزدیک بودند که حتی از اسرار زندگی یکدیگر اطلاع داشتند. مثلا یادم است وقتی فشار کار یا مسائل حاشیه ای زیاد می شد، حاج قاسم به بابا می گفت: «حسین! دعا کن دوتایی زودتر شهید شویم.»

*** اتفاق افتاده بود که آقای پورجعفری با**

حاج قاسم دچار اختلاف شوند؟

اول این را بگویم که حاج قاسم جذبه خاصی داشت. یعنی اگر اولین بار ایشان را می دیدید، مبهوت هیبت ایشان می شدید. حجم کار هم آن قدر بالا بود که برخی از دوستان مجبور بودند از حاجی جدا شوند اما پدر این گونه نبود و تا پایان مسیر، کنار حاج قاسم ماند. بالاخره آنها هم مانند هر انسانی در جاهایی دچار اختلاف می شدند. یادم هست یک مرتبه بابا سرمسأله ای از دست حاج آقا ناراحت شده بود، چند روزی را در خانه ماند و سر کار نرفت. چند نفری از محل کار تماس گرفتند اما بابا جواب شان را نداد تا این که یکی از همکاران تماس گرفت و با پدرم قرار ملاقاتی گذاشت. وقتی بابا به آنجا رفته بود، حاج قاسم را هم دیده بود. حاج آقا بابا را بوسیده و با او صحبت کرده بود. این را هم بگویم که بابا واقعا آدم باگذشتی بود.

آخرین دیدار

آخرین بار چه زمانی شهید پورجعفری را دیدید؟

۱۰ روز قبل از شهادت به منزل بابا رفتیم. او در خانه تنها بود و مانند همیشه از بی خوابی چشم هایش قرمز بود. سلام و احوالپرسی کردیم. پدر روی مبل راحتی برای استراحت دراز کشید. من هم کارهایم را انجام دادم و زمان خروج از خانه بالای سرش رفتم. از خستگی خوابش برده بود. آرام پیشانی اش را بوسیدم، پدر چشمانش را باز کرد و گفت: «می خواهی بروی؟» گفتم: آره. گفت: «برو به سلامت.» اما تا قبل از شهادت چند مرتبه تلفنی با هم صحبت کردیم.

راز ایمان انسان‌ساز



محمد مهدی
شریعت‌مدار
کاشناس
مسائل منطقه

در این ۱۱۰۰ روز، کمتر لحظه‌ای گذشت که در سوگ سردار دل‌ها، اشک از چشم نفسانیم؛ نه تنها از سر عاطفه و اندوه بر آن جهانمرد که در نگاه دو چشم یک سردار، اما از شمار خرد، هزاران هزاران بیش است، بلکه از سریقین و دریغ که هنوز و چه بسا تا انجام روزگار بشر، مادر دهر همچون او نراید.

در این سه سال، مقالات و گفت‌وگوها و مصاحبه‌هایی چند، در انجام وظیفه پاسداشت آن قهرمان جهانی داشته‌ام. مقاله‌ام «سلیمانی و دشمنانش، تفسیر مضیق و نبرد موسع» که دوستان اوج، اجتهاد در برابر نص کردند و با عنوان دیگری، در ویژه‌نامه مرد میدان منتشر کردند، یا مقاله «خطبه فرمانده در نکوداشت سرباز» که نگاهی به خطبه تاریخی رهبر انقلاب در نماز جمعه درباره آن شهید داشت، مجموعه گفت‌وگوهایم با اندیشمندان جهان عرب و اسلام که هنوز فرصت نشر آن را نیافته‌ام، مصاحبه ویژه‌نامه صداوسیما با اینجانب درباره سلیمانی و رسانه و مصاحبه‌ام با سیدهاشم صفی‌الدین و واکاوی خاطرات دومین چهره اثرگذار مقاومت اسلامی لبنان که از شبکه الصراط و پایگاه خبری دفتر مقام معظم رهبری پخش شد، جمع‌آوری سروه‌های بیش از ۸۰ تن از شاعران عرب که به دو زبان عربی و فارسی در راه بازار است، طراحی و برگزاری و مشارکت در چند و بینار، همه بخشی از ادای وظیفه پژوهش، شناخت و معرفی ابعاد شخصیت او در این سه سال بود که در آنها تلاش شد نگاهم داخلی نباشد و در جست‌وجوی زوایایی باشم که دیگران کمتر آنها را در شخصیت سردار جسته‌اند و هنوز هم هر روز بعد جدیدی در سیره او می‌کاوم.

در یکی از وینارها، چند چهره مسیحی از سوریه و لبنان و فلسطین را دعوت کردم تا درباره او بگویند. روزی باید حکایت آن وینار را جداگانه بنویسم، اما عجلالتا علاوه بر طرح نظریه «الهیات مقاومت» در سخنرانی خود در وینار، عنوانی که در ادبیات مسیحی چالش‌انگیز بود، همواره و از همان روز، این اندیشه ره‌ایم نمی‌کند که کدام عامل باعث شد تا این انسان مقید به همه تعالیم و احکام و اخلاق که تمام زندگیش بر محور عزت و مجد مسلمین چرخیده، چنین از پیروان دینی دفاع جانانه کند که تاریخ، شاهد نبردهای خونینی میان گروهی از اسلاف آنان و مسلمانان بوده است و رگه‌های این مخاصمات را تا همین سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم.

پرسش کانونی آن است که آیا چنین رویکرد و تلاشی از سوی او صرفاً انسان دوستانه و عاطفی بوده است؟ و صدا البته که او چنان سرشار از عاطفه است که حتی در میانه میدان‌های نبرد در شام و فرسنگ‌ها دور از دیار خود، در اندیشه آهوان دشت و دمن اطراف محل کارش هم بود. این فرمانده پیرصلا بت چنان سرشار از مهر بود که اگر کسی از امربران خود را در مقام فرماندهی می‌آزد، خیلی زود از او دلجویی می‌کرد. صلابت و عاطفه توأمان او خود روایت دیگری می‌طلبید.

در این نکته بسی اندیشیدم، کسی که در احکام شرعی، آنقدر مقید است

که از اهل خانه‌ای که در کشاکش جنگ زمانی در آن اتراق کرده‌اند، حلایت می‌طلبید، در حالی که جنگ و شرایط فوق‌العاده و اضطرابی خیلی چیزها را مباح می‌کند، بر اساس کدام حکم دینی، نماد بی‌مانند دفاع از ادیان و مردمان ناهم‌کیش می‌شود؟

رویه سلیمانی را در منظومه اخلاق اسلامی هم می‌توان پی‌جویی کرد که او کسی است که با همه اخلاق مداری زبانزدش، تا واپسین دم حیات، کتاب‌ها و دروس اخلاق بزرگان را در سفرهای رزمی‌اش با خود می‌برد تا بیشتر و بیشتر بیاموزد و در پی تذکار مستمر باشد. در همه اینها اندیشیده‌ام و در عالم سیاست هم، که او به گواهی همگان، نابغه‌ای در این جهان بود.

اما می‌دانستم که تنها در عالم سیاست و حتی در فضای اخلاق و عواطف انسانی، نباید علت این کنش یک‌ه و تاسیسی او را جست. این رویکرد بین‌الادیانی و انسان‌گرایانه، بی‌گمان مبانی معرفت‌شناختی دارد.

از دل آن و بینار، نظریه الهیات مقاومت برآمد، با موافقان اندک و مخالفانی که لاهوت را عرصه محبت مطلق و نافی هرگونه چالشی می‌دانند، تا چه رسد به تقابل و مقاومت! ناسوت هم از دید آنان، مناسبات زمینی برون از دایره اعتقاد و احکام است و اصلاً مگر مسیحیت امروز احکام دارد؟

شریعت مسیحی، اگر تعبیر درستی باشد، امروزه تنها بخش اندکی از احوال شخصیه و مناسبات مربوط به کلیسا و مقامات آن را که بیشتر مدنی است تا الهی، شامل می‌شود و همین!

در حوزه کلام هم، زمانی که پرسش‌هایی درباره مبانی عقلی بعضی باورها طرح شد، از کسی مانند پروفیسور عیسی دیاب، استاد و روحانی پروتستان جواب شنیدم که این ایمان است و درباره آن بگو مگو مکن و وارد حوزه ایمان مشو.

بر آن نیستم به مقوله مناقشات کلامی و ساحت ایمان دینی بپردازم. دست‌کم می‌توان گفت که فارغ از مبانی عقلی و استدلال‌های کلامی، احتمالاً پس از تجربه جنگ‌ها و کشتارها، بشر به مقوله همزیستی رسیده است.

جنگ‌های مذهبی مانند نبردهای صلیبی، جنگ‌های دو قرن ۱۶ و ۱۷ و تا اول قرن ۱۸ در اروپا با محوریت پروتستانسزم و کاتولیسزم و در عصر ما جنگ داخلی لبنان، جنایات کروات‌ها در بوسنی و جنگ داخلی سودان که منجر به جدایی شد، نمونه‌هایی از این تجربه تلخ تاریخ بشر است. در اسلام هم مانند آن را داشته‌ایم: جنگ‌های ارتداد با همه اما و اگرهایش، بعضی رفتارها که در چارچوب فتوحات اسلامی رخ داد، فتنه خلق قرآن که از زمان مامون شروع شد و تا اوایل متوکل هم ادامه داشت، بیش از یک قرن درگیری‌های عثمانی و صفوی، قتل عام‌های مبتنی بر هویت مذهبی، از حمله وهابیون به کربلا و غیر آن تا داعش امروز و همپالگی‌های آن!

هم از این روست که آن تجربه بشر در همزیستی، در جهان اسلام نمودی دیگر یافت و همه‌مان آموختیم که در مشترکات، متفق و در موارد اختلاف، چشم‌پوش باشیم. امام راحل رضوان... تعالی علیه این نگاه را در چارچوب نظریه بلند وحدت اسلامی، در اندیشه و قول و عمل تجسم بخشید.

در میانه این تجربه تاریخی پرراز و رنج‌آلود، اینک سالار یگانه منتقم



دشمن شکنی پیدا شده که کلیساها را حمایت و حتی بازسازی می‌کند، نه تنها خود را درگیر خطای صلیبی‌گری و حتی جنگ داخلی و جنایات فالانژها، از جمله علیه هم‌رزمش متوسلیان و علیه مقاومت و حزب... که خود نقش اساسی در تاریخ آن داشت نمی‌کند، بلکه زیباترین جلوه‌های مهر و انسانیت و همزیستی را عملاً و به عنوان تجربه‌ای سترگ، در تاریخ بشریت ثبت می‌کند.

تجربه او برآمده از یک راهبرد یا سیاست نبود که سیاست و میدان را منطقی دیگر است. یک رویکرد عاطفی صرف هم نبود، زیرا نه تنها انسان‌ها که مقدسات و اماکن مقدس را هم مشمول کنش حمایت‌گرانه خود کرد. و همان پرسش بیشتر خودنمایی می‌کند که این چه باوری است که سلیمانی را وامی‌دارد که نگوید، وارد حوزه ایمان من بشو و عیسی به دین خود و موسی به دین خود، تا چه رسد به این که پرونده تعارضات تاریخی را بگشاید و بر اساس آن تصمیم بگیرد.

برای این فرمانده نظامی سلحشور نستوه و آشتی‌ناپذیر، آیا منشأ چنین کارکردی، اومانسیم است؟ آیا مبنای حقوقی دارد یا مبنای سیاسی؟ یا حتی صرفاً اخلاقی؟

اصلاً اومانسیم، فارغ از تعارضی که با مبانی معرفت‌شناختی سردار دینمدار اسلام‌گرای ما دارد، به لحاظ روان‌شناسی شخصیت، چگونه با سلحشوری و جنگاوری و... همخوانی دارد؟

مبانی حقوق بشردوستانه هم برگرفته از حقوق بین‌الملل است و البته مبتنی بر انسان‌گرایی معاصر، نه ایمان دینی او! سیاست و اخلاق هم تا این بام بلند انسانیت، دشوار راه می‌برد.

امروزه حتی گفت‌وگوی ادیان، حداکثر مبتنی بر مدار است که ریشه در همین انسان‌گرایی دارد. نگاه و عمل سلیمانی اما ریشه در مبانی معرفت‌شناختی، فقهی، اخلاقی و

ایمانی دیگری دارد، درست مانند نامه او و درخواست مسامحت و کسب رضایت صاحب‌خانه‌ای است که در مناطق جنگی ناچار به اقامتی کوتاه در آن شده‌اند.

در دکترین سلیمانی، ایمان منشأ جنگ نیست، حتی مایه بی‌طرفی و عدم دخالت هم نیست و منشأ توافق اجتماعی و همزیستی هم صرفاً نیست.

ایمان سلیمانی، این سردار سرافراز جنگ و جنگاوری، دعوتی برای نهدی از جنگ است، فراخوانی به صلح و همکاری و نجات

انسان‌هایی است که چه بسا اسلاف‌شان با هم جنگیده و

قتل‌عام‌ها راه انداخته‌اند. هم از این روست که نه تنها

انتقام و دشمنی از آن نمی‌خیزد که حتی بوی

رقابت و بالاتر از آن بی‌طرفی هم از آن به مشام

نمی‌رسد. ایمان سلیمانی، مایه حمایت

دیگری است، آن هم از سردار جهانمردی

که در سرکوب دشمن سر از پا نمی‌شناسد و

باید جز پایان تهدیدات او، هیچ چیزی چشم

ودل او را به خود مشغول نکند. سلیمانی توصیه

امیرمؤمنان را تفسیری تازه، آن هم در کارزار نبرد و

نه صرفاً در عرصه اجتماع داده است که فرمود: إِمَّا أَخْلُكْ

فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ!

ایمان سلیمانی نه بهانه‌ای برای تعارض و حتی گریز از چالش عقل و بعضی باورهای ادیان است، بلکه راهی برای به‌کارگیری تمام دین و

عقل در راه نجات انسان است: راز ایمان انسان‌ساز!

این نگاه را به همه اندیشمندان هدیه می‌کنم و آن را در معرض

توفان اندیشه آنان می‌گذارم.



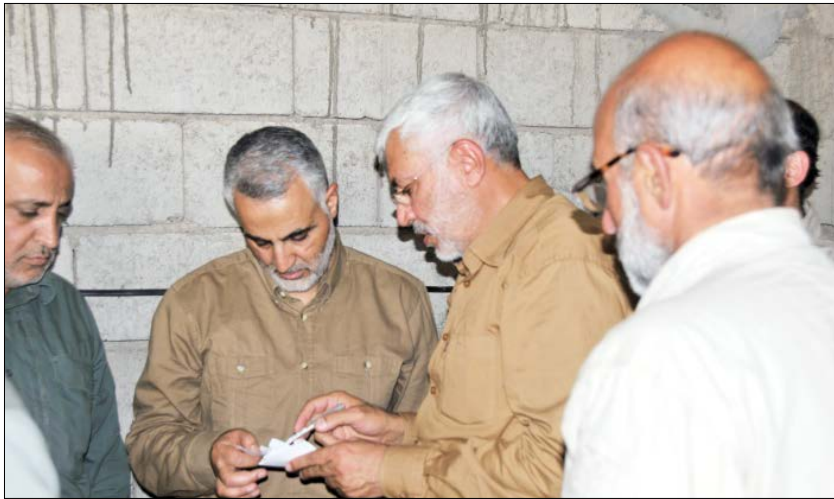
سبزه‌دی؛ پرواز در شب

راوی: سیداکبر طباطبایی

شهادت و رفتن حرف نزده بود. در گرما گرم همین گپ و گفت یکطرفه رسیدیم به همان جایی که می‌بایست می‌رفتیم. آنجا ساختمانی بود که تازه تعمیر کرده بودیم و هنوز خیلی از سیستم‌هایش راه نیفتاده بود. حاجی گفت: «بگوئید محافظان ببینند همین جا.» گفتیم: «حاج آقا، اینجا محل مناسبی برای اسکان شما نیست.» در جواب گفت: «من دو ساعت بیشتر اینجا نمی‌مانم. فقط بگوئید تلویزیون را زودتر راه بیندازند.» نگران وضعیت عراق بود و می‌خواست از آخرین اخبار این کشور اطلاع پیدا کند. تلویزیون روشن شد و داشت خبر حمله مردم خشمگین عراق را به سفارت آمریکا پخش می‌کرد. حاج قاسم با دیدن آن صحنه‌ها گفت: «این، پیروزی بزرگی برای ملت عراق است. باید قدرش را بدانند.» همان لحظه، با تلفن امن (مخصوص) به سه نفر زنگ زد، اول به ابومهدی المهندس فرمانده حشد الشعبی عراق، دوم به حامد و سوم به آقای علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، که در رابطه با وضعیت عراق با او صحبت کرد. همان موقع، ابوباقر هم از راه رسید. حاج قاسم گفت: «من می‌روم جای همیشگی خودم، چند ساعتی استراحت می‌کنم. صبح زود هم راه می‌افتم به سمت لبنان. آخر شب چهارشنبه یا صبح پنجشنبه، دوباره برمی‌گردم دمشق. آماده باشید برای جلسه.» از حاج قاسم سؤال کردم: «اعضای جلسه چه کسانی باشند؟» گفت: «(سیدجواد، ابوباقر، خود شما، یونس، ذوالفقار و عباس توی جلسه باشند. با بقیه کاری

سه شنبه ۱۰ دی ۱۳۹۸ قرار بود ابوباقر برای هماهنگی و پیگیری بعضی از کارها، همراه هیأتی برای چند روز به سوریه بیاید. طبق هماهنگی‌ها، بنا بر این گذاشته شده بود که من برای استقبال از ایشان به فرودگاه دمشق بروم. کمی زودتر به فرودگاه رفتم و در دفتر سیدرضی به انتظار ایشان نشستم. سیدرضی در دفتر خودش نبود. وقتی از راه رسید و مرا انجا دید، گفت: «آقاسید، خیر است ان شاء الله!... چه خبر شده؟» گفتم: «ابوباقر چند ساعت دیگر با پرواز می‌رسد دمشق. می‌خواهم او را به محل جلسه ببرم. قرار است امشب جلسه‌ای داشته باشیم.» با سیدرضی در فرودگاه چند دقیقه‌ای منتظر ماندیم. تا این‌که گفتند پرواز مسافربری ماهان از تهران آمده و الان به زمین نشسته. از مسیر پایون وارد باند فرودگاه شدیم. تازه در مخصوص هواپیما باز شده بود. دیدیم ابوباقر از پله‌ها پایین آمد و به من و سیدرضی گفت: «بروید بالا.» تعجب کردیم. از ابوباقر پرسیدیم: «برای چی برویم بالا؟» گفت: «حاجی آمده.» یک لحظه من و سیدرضی هنگ کردیم، چون اوضاع فرودگاه برای آمدن حاج قاسم مهیا نبود. داخل هواپیما شدیم و دیدیم بله، حاجی و پورجعفری و سه نفر از محافظان آنجا هستند. آن موقع هنوز بحث کرونا و این مسائل نبود؛ اما حاج قاسم یک ماسک کرونایی زده بود. به اتفاق حاجی و همراهانش از پله‌ها پایین آمدیم. ابوباقر سریع با یکی از خودروها رفت. ما هم از حاج قاسم کسب تکلیف کردیم که چه کنیم. گفت: «برویم سوار ماشین بشویم.»

با حاجی سوار شدیم. سیدرضی، پشت فرمان نشست. پورجعفری صندلی جلو، حاجی صندلی عقب و من هم کنار دست ایشان نشستم. هر سه نفرمان از حاج قاسم پرسیدیم حالا کجا برویم؟ ما که جایی را آماده نکرده‌ایم. گفت: «بروید داخل شهر.» همین طور که داشتیم می‌رفتیم، از من پرسید: «اوضاع و احوال چطور است؟» قبل از پاسخ من، سیدرضی گفت: «حاج آقا، الان ما گنج شده‌ایم. حداقل اطلاعی می‌دادید. چرا این طوری آمدید؟» لبخندی زد و چیزی نگفت. من کمی وضعیت شهرها و مناطق سوریه را به ایشان گزارش دادم و گفتم: «الحمد لله همه چیز طبق برنامه پیش می‌رود و مشکلی نداریم.» سراغ سیدجواد را گرفت. گفتم: «سیدرفته حمه. ما هم قرار بود با ابوباقر فردا صبح برویم پیش سیدجواد؛ اما حالا با آمدن بدون اطلاع شما، همه ما شوکه شده‌ایم و منتظر دستور هستیم.» از جاده فرودگاه وارد اتوبان اصلی شهر دمشق شده بودیم که حاجی بدون مقدمه به سیدرضی گفت: «بینیم، سید، الان اگر توشه‌بشوی، چه اشکالی دارد؟ من شهید بشوم، چه اشکالی دارد؟ حامد شهید بشود، ابوباقر و سیداکبر هم شهید بشوند، چه اشکالی پیش می‌آید؟» حاجی این سؤال‌ها را طرح کرد و بعد بدون آن‌که منتظر پاسخ ما باشد، خودش گفت: «آدم‌هایی مثل من و شما، مانند میوه‌های رسیده‌ای هستیم که اگر ما را نچینند، از روی درخت به زمین می‌افتیم و له می‌شویم. الان که وقت شهادت ماست، چه اشکالی دارد شهید بشویم؟» هم من و هم سیدرضی از صحبت‌های حاجی خیلی تعجب کردیم؛ چون تا حالا این طور با صراحت از



شهید عماد مغنیه، در آنجا هم دختر عماد از حاج قاسم می خواهد که از رفتن به عراق صرف نظر کند. حتی با التماس به او می گوید: «عمو جان، نرو! نگرانت هستیم». در جواب او، سردار سلیمانی می گوید: «عمو جان، به سوی مقتلم می روم. مانع نشو.»

این صحبت های سید حسن نصرالله نشان می دهد حاجی می دانست دارد به کجای می رود. به هر حال، آخر شب چهارشنبه به ما خبر دادند حاج قاسم گفته صبحانه بیایید پیش من. صبح زود، من و سید جواد، ابوباکر، یونس، عباس و ذوالفقار رفتیم به همان ساختمانی که محل اسکان حاجی بود.

وقتی به محل جلسه رسیدیم، داشتند بساط صبحانه را آماده می کردند. حاج قاسم برای توضیح مطالب، خیلی کم پای وایت برد می رفت؛ اما آن روز تا آماده شدن صبحانه رفت پای تخته و تقریباً تمام تدابیری را که قبلاً به ما گفته بود، مرور کرد و روی وایت برد نوشت و ما هم یادداشت کردیم.

سیاست های اصلی، سیاست های فرعی و برنامه ها را یک به یک با ماژیک نوشت. تا آمدیم سؤال کنیم، گفت: الان نمی خواهد چیزی بگویند. فعلاً بیایید برای صرف صبحانه.

همگی نشستیم دور سفره. مامی خواستیم طوری بحث کاری را شروع کنیم اما حاج قاسم اجازه نمی داد و می وارد بحث های معنوی می شد. بساط صبحانه که جمع شد، حاجی کمی جدی تر بحث را با خاطره ای از عملیات بدر شروع کرد و گفت: عملیات بدر، جنگ سختی بود، نیروهای زیادی از ما شهید شده بودند. فرماندهانی را هم از دست داده بودیم که شاخص ترین آنها مهدی باکری بود. از وضعیت پیش آمده ناراحت بودیم، با احمد کاظمی قرار گذاشتیم برویم قراگاه و با آقامحسن دعا کنیم و به او بگوئیم شما با این کارهای تان دارید سپاه را منحل می کنید. به اتفاق احمد رفتیم پیش فرمانده کل سپاه و با او صحبت کردیم. آقامحسن وقتی حرف ها و گلایه های ما را شنید، از لای دفترش، کاغذی را درآورد و گفت: «این، پیام امام است که برای تان می خوانم.» امام خمینی، در آن پیام، خطاب به فرماندهان و رزمندگان مطالبی گفته بود که حاج قاسم در آن جلسه کل آن پیام را از حفظ برای ما گفت. متن پیام این بود: «... چون گزارش داده اند بعضی ها ناراحت هستند، خواستم بگویم هیچ جای نگرانی نیست. البته من برای شهدا و شما دعا می کنم؛ ولی باید همه ما بدانیم که ما تابع اراده خداوند هستیم. ما زائمه (ع) بالاتر نیستیم. آنها هم در ظاهر، بعضی وقت ها موفق نبودند؛ هم پیغمبر اکرم (ص)، هم امیرالمؤمنین (ع)، هم امام حسن (ع) و امام حسین (ع). ما که نسبت به مقام اینها چیزی نیستیم. عمده، مشیت خداوند است که هر چه او بخواهد، همان خوب است و چون غسل شیرین. باید با آغوش باز، پذیرای آنچه او می خواهد باشیم و از هیچ چیز نگران نباشیم. خیلی محکم از هم اکنون در فکر عملیات بعدی باشید و مطمئن باشید پیروزید. امروز هم پیروزید. اگر کار برای خدا باشد، شکست ندارد.» آن پیروزی که امام مزه اش را داد، یک سال بعد و در عملیات والفجر ۸ به دست آمد. در ادامه این بحث، حاج قاسم کمی هم وارد فضای طنز شد و خاطره ای را در ارتباط با شوخی های فرماندهان با احمد کاظمی و مرتضی قربانی بازگو کرد که خیلی خنده دار بود. کلا جلسه با نشاطی را آن روز حاجی اداره کرد.

ابتدای جلسه حاج جواد گفت: من خوابی دیده ام. حاجی پرسید: چه خوابی دیدی؟

سید گفت: خواب دیدم در جایی هستیم که میان ما، بزرگان، پیامبران و اولیا، همه نشسته اند و من سرپا ایستاده ام. اول احساس کردم و بعد شنیدم از آسمان یکی دارد قرآن می خواند و آن، صدای حضرت علی (ع) است. من حضرت را نمی دیدم اما مضمون آیه این بود که ما الان ضعیف هستیم، وضع ما خوب نیست و نمی توانیم به دشمن حمله کنیم. این در حالی بود که من سرپا ایستاده بودم و همه را به جنگ دعوت می کردم. با شنیدن آن صدا، من هم ساکت شدم. بعد از آن، به سمت

ندارم. جایی هم برای بازدید نمی روم.» بعد با لحنی طنزآمیز گفت: «حالا بروید آن قدر حسین حسین بکنید و توی سرتان بزنید تا من برسم.» ما همان جا ماندیم و حاجی و تیم محافظانش رفتند به سمت منزلی که همیشه می رفتند. صبح زود هم حرکت کردند به سمت لبنان.

بعدها مصاحبه ای از سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب... لبنان را در رابطه با حال و هوای حاج قاسم طی آن چند ساعتی که در بیروت بود خواندم که برایم خیلی جالب توجه بود. الان هم مایلیم این صحبت ها را از روی کاغذ بخوانم و شما آن را ضبط کنید. سید حسن گفته بود: ... حاجی با وجودی که مشغولیت های زیادی در مناطق دیگر داشت، از همیشه آرام تر و خوشحال تر بود. به قول شما [به فارسی] خیلی سرحال بود؛ بسیار

شوخی می کرد و بسیار می خندید. بنده [این را] به برادران هم گفتم؛ نورانی شده بود به طرز عجیبی. من برایش ترسیدم. در دیدار قبل، یعنی دو سه هفته

قبلش، من به حاج قاسم گفته بودم: «حاجی، در رسانه های آمریکاشدیداروی شما تمرکز کرده اند.» یکی از مهم ترین مجله های آمریکایی را نشان دادم که

تصویرش روی جلد آن بود و تیتر مقاله این بود: «سردار بی جانشین». گفتم: «برخی دوستان ما که ایالات متحده را خوب می شناسند، می گویند این مقدار تمرکز

رسانه ای، مقدمات ترور است. باید محتاط باشید.» خوب، می دانید که! خندید و گفت: «چه خوب! این،

آرزوی من است...» و این حرف ها. در هر صورت من گفتم: «امشب اینجا بمانید.» گفت: «نه. همین امشب

به دمشق برمی گردم و می خواهم برادران در دمشق را ببینم و فردا به بغداد می روم.» معمولاً وقتی برادران به دفتر می آیند، بچه ها دوربین می آورند و عکس

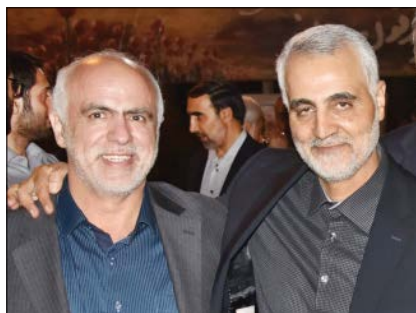
می گیرند. گاهی هم نمی آورند اما این بار، خود حاجی به بچه ها گفت: «دوربین کجاست؟ می خواهم با سید

عکس بگیرم.» به همین خاطر، در حال نماز، در حال ایستاده، در حال نشسته، در حال وضو... عکس داریم

که البته همه اش منتشر نشده. اما بسیار جالب توجه بود که پافشاری کرد و به برادران گفت دوربین بیاورند

و در همه حالت ها عکس بگیرند. این، آخرین دیدار بنده و ایشان بود. قاعدتا من به ایشان گفتم: «حاجی،

خواهش می کنم به بغداد نروید. اوضاع خوب نیست؛ نگران کننده است.» گفت: «نه. باید بروم. گزینه دیگری ندارم. باید بروم؛ چون می خواهم نخست وزیر را ببینم و پیام های مهمی هست که باید برسانیم یا بشنومیم و ... راه دیگری وجود ندارد. خودم باید شخصا به بغداد بروم.» معمولاً هر وقت به لبنان می آمد، حتما سری هم به بعضی از خانواده های شهدا، مخصوصاً شهید عماد مغنیه می زد. آن روز وقتی از پیش ما رفت به سمت منزل



بیشتر خوابیده بود که بیدار شد و پرسید: «چه کار کردید؟» به ایشان توضیح دادیم. در حالی که کاپشن پوشیده بود، گفت: «نمی‌دانم چرا سردم شده؟»

بعد با اشاره به مرغ‌هایی که داخل حیاط بودند، به سیدرضی گفت: این مرغ‌ها و جوجه‌ها، شب سردشان می‌شود. پرواز بازار دمشق برای شان لانه کبوتر بخیر، بیار اینجا نصب کن. جلسه تمام شده بود. کم کم داشتیم به وقت نماز مغرب و عشاء نزدیک می‌شدیم. همگی آماده شده بودیم برای اقامه نماز. سیدرضی گفت: حاج آقا، پرواز، به جای ساعت ۶ شده ۱۰ شب. حاجی، نفسی تازه کرد و همان جا داخل صف نماز سر جای خودش نشست. رفته کنارش و گفت: «حاجی جان، خیالت از بابت عملیات ادلب راحت باشد. ما حتما این عملیات را می‌کنیم.»

گفت: «این عملیات، خیلی مهم است. حتما بکنید و خانواده‌های شهدا را از چشم‌انتظاری در بیاورید.» همان لحظه، عباس، مسئول حفاظت، آمد کنار حاجی و گفت: «حاج آقا، من نگرانم از این که شمامی خواهید به عراق بروید. وضع عراق اصلا خوب نیست.»

در جواب او گفت: «مرا از شهادت می‌ترسانی؟ نگران نباش! هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود. شما هم زیاد فکر این چیزها را نکن. الان که نماز را خواندیم، من از اینجا می‌روم به جای دیگر تا خیال شما هم راحت بشود.»

سیدجواد جلو ایستاد. همگی پشت سر سید، نماز مغرب و عشاء را خواندیم.

بلافاصله بعد از نماز، حاج قاسم گفت: «هماهنگ کنید، من می‌خواهم بروم.»

خدا حافظی کرد و رفت داخل ماشین نشست. ابوباقر اصدا کرد و به او گفت: «چند روز دیگر توی سوریه بمان. بعد از آن، یکشنبه برگرد تهران؛ کارت داریم.»

به سیدجواد که کنار ماشین ایستاده بود، دوباره گفت: «مالک را حواست باشد. وزیر دفاع را حواست باشد.»

یکی دو نفر دیگر را هم اسم برد که من نشنیدم چه کسانی بودند. گفت: «برو سراغ آنها و هوای شان را داشته باش.»

هوای سهیل حسن را هم داشته باش.»

بعد از این سفارش‌ها، دستی تکان داد و رفت به سمت منزلی دیگر. گویا دو ساعت در آن منزل ماند؛ دو ساعتی که در حقیقت لحظات ناب نجاوای عاشقانه حاجی با خالق

دیوار رفتن و شمشیری را که روی دیوار بود برداشتم، ولی متوجه شدم این شمشیر فقط یک خنجر کوتاه است. در بین قرآن خواندن حضرت علی (ع) متوجه این ندا شدم که گفت: قاسم سلیمانی، ریحانه الرسول است، هر چه می‌گوید، گوش کنید. حاجی خندید و گفت: جواد دیدی؟ حضرت علی (ع) هم گفت به حرف من گوش کن. چرا بعضی وقت‌ها حرف من را گوش نمی‌کنی؟

بعد از آن پرسید: تعبیر خوابت را از کسی سؤال کرده‌ای؟ حاج جواد گفت: نه.

حاجی در ادامه جلسه، حدود یک ساعت و نیم فقط بحث‌های معرفتی کرد. تأکید زیادی روی ارتقای بعد معنوی و همچنین معیشت پرسنل داشت. می‌گفت: «به مالک [یکی از فرماندهان حزب]... که بیمار بود [سر بزنیید. به خانواده وزیر دفاع سر بزنیید. «سراغ تک‌تک بچه‌هایی را که مدتی از آنها خبری نداشتیم گرفت و گفت: «آنها را فراموش نکنید.» در جلسات پیش از این، حاج قاسم، اول جلسه، کمی عرفانی و عاطفی حرف می‌زد و بعد عمده صحبت‌هایش را روی مسائل نظامی و سازمانی متمرکز می‌کرد؛ اما در اینجا فقط داشت مسائل عرفانی و عاطفی را طرح می‌کرد.

در ۲۰ دقیقه آخر جلسه، مجدد تدابیر و برنامه‌هایش را بازخوانی کرد و روی سازمان، معیشت و عملیات آزادسازی ادلب بیشتر تأکید کرد و گفت: اگر شما عملیات ادلب را انجام دهید و آن مناطق را آزاد کنید، دل خیلی از خانواده‌های شهدا شاد می‌شود؛ چون پیکرهای بسیاری از این شهدا را که در مناطقی مثل خان طومان، حلب و... افتاده‌اند، می‌توانیم به دست خانواده‌های شان برسانیم.

در خلال جلسه، چند نفری را که با او وعده کرده بودند هم ملاقات کرد. آنها حرف‌های شان را به حاجی زدند و رفتند. خواستیم بحث سازمان و استعداد نیروها را طرح کنیم، گفت: اینها را با ابوباقر صحبت کنید. من می‌خواهم یک ساعت بخوابم. اگر الان نخوابم، تا صبح بیچاره می‌شوم؛ چون ساعت ۶ پرواز دارم. شب می‌رسم عراق و از سر شب که رسیدم بغداد، باید تا صبح چند نفر را توجیه کنم. وضعیت عراق فردا، خیلی استراتژیک و تعیین‌کننده است. روز خیلی مهمی است. الان بگذارید من فقط یک ساعت بخوابم تا فردا کم نیاورم. شما بحث‌تان را ادامه بدهید.

حاجی رفت داخل یکی از اتاق‌ها و ما جلسه را ادامه دادیم.

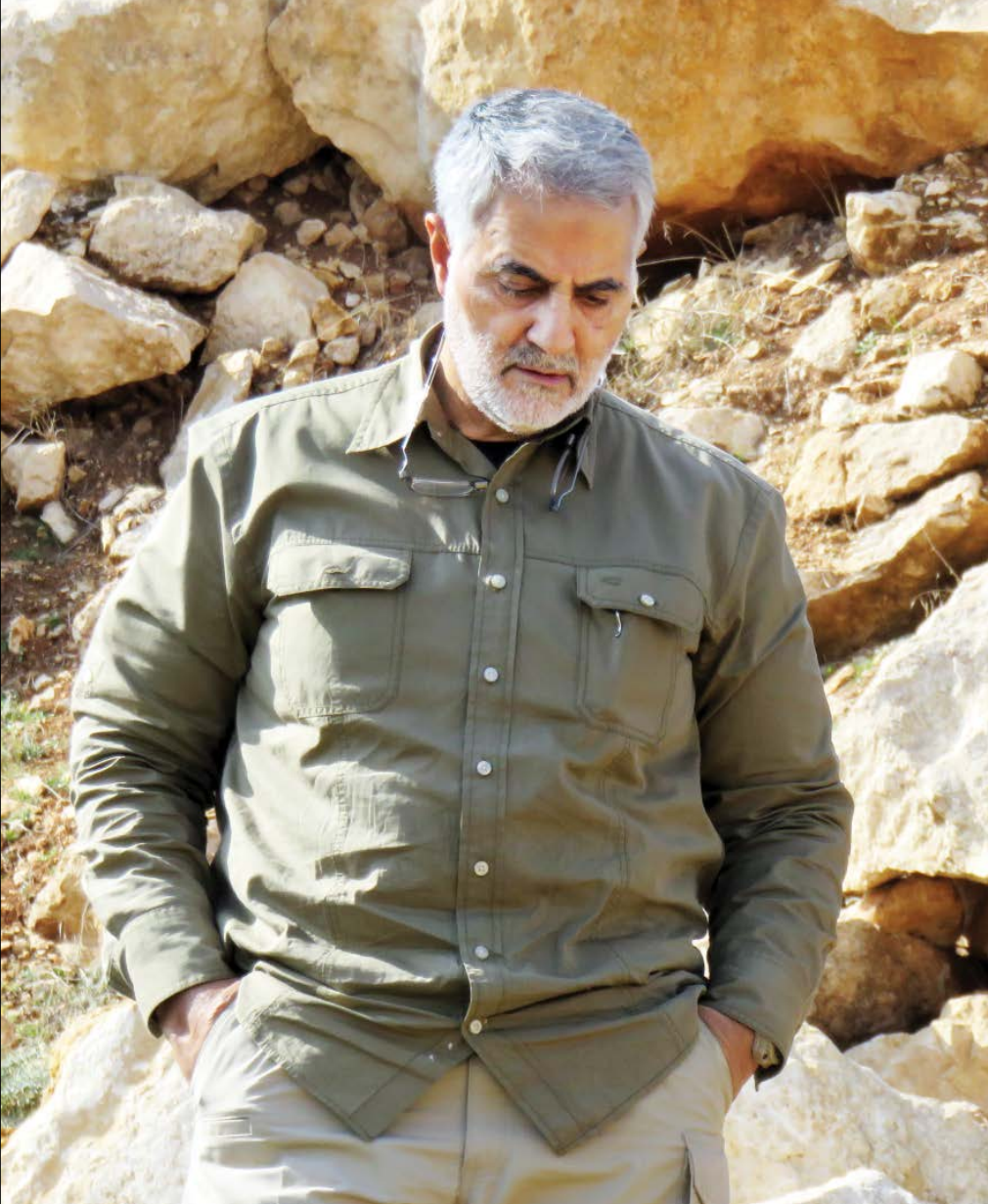
در ادامه جلسه، حسین پورجعفری، دفتردار حاجی شروع کرد به صحبت و از آقای قآنی خیلی تعریف کرد. این راهم توی پرنانز بگویم که پورجعفری، اساساً آدم کم حرفی بود و در جلسات معمولاً حرف نمی‌زد؛ اما آن روز بدون مقدمه گفت: «بهترین و بااخلاق‌ترین سرداری که من دیده‌ام، همین سردار قآنی خودمان است. آدم مخلص‌تر، ساده‌زیست‌تر و خداترس‌تر از ایشان، من ندیده‌ام. سردار قآنی، آخرین نفری بود در غذاخوری. اگر غذایی مانده باشد، می‌خورد. سر هفته، کل پول غذا را هم به حساب سپاه برمی‌گرداند.»

من در تأیید حرف‌های او گفتم: «اتفاقاً من هم در چند سفر خارجی با آقای قآنی همسفر بوده و دیده‌ام هر چه را رؤسای جمهور آن کشورها به او هدیه می‌دهند، به خانه نمی‌برد؛ همان جامی‌گذار تاهر کسی احتیاج داشت، بردارد.»

پورجعفری ادامه داد: «سردار سلیمانی به همه ما تأکید می‌کند داخل ماشین که هستیم، رادیو معارف را گوش کنیم؛ چون حرف‌های خوبی در این شبکه رادیویی زده می‌شود. یک روز آقای قآنی با راننده‌اش جایی می‌رفت. موج رادیو، روی شبکه پیام بود. به راننده گفت این را بیاور روی شبکه معارف. راننده تا خواست این کار را بکند، چون زمین خیس بود، کنترل ماشین از دستش خارج شد، سپر آن به لبه جدول خورد و کمی آسیب دید. فردای آن روز، مبلغی پول به من داد و گفت این را به راننده بده تا برود ماشین را درست کند. برای خود او هم مرخصی رد کنید؛ حقوقش را من می‌دهم.» برادرها، آقای قآنی، چنین مردی است.

ما مانده بودیم حیران که چرا پورجعفری که یار غار حاج قاسم است و شب و روزش را با او سر می‌کند، این طوری دارد از سردار قآنی تمجید می‌کند. پورجعفری آرام و کم حرف چنان زبان درآورده بود که همه متعجب بودیم. حاج قاسم هنوز یک ساعت





یکتا بود.

به هر حال، در میان تشویش‌ها و دل‌نگرانی‌های عجیب ما، هواپیمای دمشق - بغداد با بیش از چهار ساعت تأخیر در ساعت ۱۱ شب پرواز کرد.

من شب‌ها قبل از آن‌که بخوابم، عادت دارم آخرین خبرها را از شبکه‌های المیادین، المنار، الحدیث و الجزیره ببینم. شب از نیمه گذشته بود و من همچنان داشتم شبکه‌ها را مرور می‌کردم که یکی از شبکه‌ها، خبر اصابت موشک به فرودگاه بغداد را اعلام کرد؛ اما من چون خیلی خسته بودم، به این خبر زیاد اهمیت ندادم و همان لحظه خوابم برد.

نیم ساعت بعد، با صدای زنگ تلفن از خواب پریدم؛ حاج حیدر بود که از عراق زنگ می‌زد. بلافاصله شبکه المیادین را گرفتم. زیرنویس کرده بود: مسئول تشریفات حشد الشعبی عراق را در فرودگاه بغداد زدند.

همزمان صدای حاج حیدر را می‌شنیدم. حیدر پرسید: «ببینم، سید، این پورجعفری و همراهان او به سمت ما آمدند؟»

تا این سؤال را کرد، ناگافل گوشی از دستم افتاد. احساس کردم خانه دور سرم می‌چرخد و چشم‌هایم سیاهی می‌رود. فهمیدم خانه خراب شده‌ایم. منظور حاج حیدر از همراهان پورجعفری، کسی نبود جز حاج قاسم سلیمانی. برای اطمینان، به چند نفر دیگر زنگ زدم که به گوش نبودند. آخر سر، حامد را در عراق پیدا کردم. ساعت ۳ صبح بود. پرسیدم: «حامد جان، چه خبر؟!»

نتوانست جوابم را بدهد. فقط با گریه به من فهماند که اصل خبر درست است.

با انتشار خبرهای تکمیلی، جزئیات بیشتری از جنایت فجیع آمریکایی‌ها بر ملا شد. پخش فیلمی کوتاه از صحنه ترور و آن دست قطع شده حاج قاسم، قلب ما را به درد آورد. المیادین گزارش کرد: «هواپیمای حامل سردار سلیمانی، ساعت یک با بماد در فرودگاه بین‌المللی بغداد به زمین نشست. حاج قاسم و همراهانش از هواپیما پیاده شدند و همراه ابومهدی المهندس، جانشین فرمانده حشد الشعبی عراق که در باند فرودگاه انتظارشان را می‌کشید، سوار بر دو خودرو، فرودگاه را به مقصد معینی ترک کردند. اما در ساعت یک و ۲۰ دقیقه با بماد، در همان محدوده فرودگاه، هدف سه یا پنج موشک قرار گرفتند و همه ۹ سرنشین دو خودرو همراه حاج قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه و ابومهدی المهندس به شهادت رسیدند.»

با چشم‌هایی اشکبار به سمت ساختمان یاس حرکت کردم تا در آنجا با دیدن دوستان و همکارانم کمی آرامش بگیرم. دیدم در آنجا هم محشری به پااست؛ همه از شدت غم ضجه می‌زدند و گریه می‌کردند. سید جواد، ابویاقر، سیدرضی، یونس، عباس، حمید اصلانی و بقیه بچه‌ها،

مثل آدم‌های فرزند از دست داده، بی‌قراری می‌کردند. صبح زود، سیدرضی همراه یکی از نیروهایش به همان منزلی رفت که حاج قاسم، شب قبل، چند ساعتی آنجا بیتوته کرده بود. او می‌خواست ببیند چیزی از وسایل یا مدارک حاجی آنجا مانده یا نه. وقتی از محل برگشت، گفت: داخل اتاق که شدم، برگه کنار آیینه، توجهم را جلب کرد. دستخط به نظرم آشنا آمد. گفتم این دستخط حاج قاسم است. سریع آن را برداشتم.

بعد هم سیدرضی آن برگه را به همه نشان داد؛ برگه‌ای که روی آن، حاجی کلماتی را ستونی نوشته بود. گویا این دل‌نوشته کوتاه، آخرین تکاپوی حاجی برای رسیدن به آرزوهایش بود. روی آن برگه نوشته شده بود:

«الهی لاتکلنی

خداوندا، مرا بپذیر!

خداوندا، عاشق دیدارت هستم؛

همان دیداری که موسی را ناتوان از ایستادن و نفس کشیدن نمود.

خداوندا، مرا پاکیزه بپذیر!

الحمد لله رب العالمین

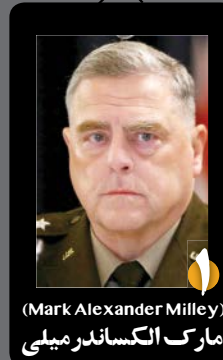
خداوندا، مرا پاکیزه بپذیر!

این کلمات را حاج قاسم، پنجشنبه شب، در همان دو ساعتی که در آن محل حضور داشت، روی کاغذ نوشته و کنار آیینه قرار داده بود!

پی‌نوشت:

۱- رجوع شود به: کتاب در دست انتشار بدون مرز؛ خاطرات سید اکبر طباطبایی، به اهتمام گلعلی بابایی انتشارات خط مقدم.

سایه



(Mark Alexander Milley)
مارک الکساندر میلی

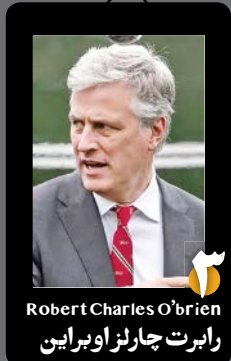
مارک میلی بیستمین رئیس ستاد مشترک ارتش، عالی‌ترین افسر نظامی کشور و مشاور نظامی اصلی رئیس‌جمهور، وزیر دفاع و شورای امنیت ملی آمریکاست.

میلی سال ۱۹۸۰ در حالی از دانشگاه پرینستون فارغ‌التحصیل شد که هزینه‌های تحصیل او توسط ارتش و در قالب برنامه‌ای موسوم به Army ROTC تامین شده بود.

مارک میلی، قبل از شهادت سردار سلیمانی درخصوص ایشان در اظهارنظری رسمی گفت که ایالات متحده اطلاعات «روشن و بدون ابهامی» در اختیار دارد، مبنی بر این‌که سلیمانی در حال برنامه‌ریزی برای تشدید «کارزار خشونت» علیه آمریکایی‌هاست.

هنگامی‌که مشاوران ارشد امنیت ملی دونالد ترامپ به کنگره در مورد اطلاعاتی که برای توجیه ترور ژنرال ایرانی قاسم سلیمانی استفاده می‌شد، توضیح دادند؛ بسیاری از قانونگذاران از نگرش سرکش تیم ترامپ - به‌ویژه فرمانده ارشد او، مارک میلی عصبانی شدند.

بلافاصله پس از انجام ترور جلسه‌ای در کنگره تشکیل داده شد. محور این جلسه، بررسی میزان صحت اطلاعاتی بود که ارتش آمریکا ادعا می‌کرد از قاسم سلیمانی و برنامه‌های او در اختیار داشته که بر مبنای این اطلاعات، وی در حال برنامه‌ریزی برای اقدام علیه منافع و افراد آمریکایی در آینده بوده و براین اساس دستور حمله به این مقام عالی‌رتبه نظامی صادر شده است. به گفته بسیاری از افراد حاضر در جلسه، میلی سرسخت‌ترین مدافع صحت این اطلاعات بود. به گزارش رسانه‌ها چند نفر از نمایندگان دموکرات کنگره ضمن زیرسؤال بردن صحت ارزیابی اطلاعات ادعایی میلی - که اساسا مبنای حقوقی و قانونی این عملیات محسوب می‌شد - دفاعیات میلی از این اقدام را خجالت‌آور توصیف کردند.



Robert Charles O'Brien
رابرت چارلز او براین

او متولد ۱۸ ژوئن ۱۹۶۶ و یک وکیل آمریکایی است که از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱ به عنوان بیست و هفتمین مشاور امنیت ملی آمریکا فعالیت می‌کرد. او چهارمین و آخرین فردی بود که در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ این سمت را برعهده داشت. رابرت او براین، مشاور امنیت ملی به صورت رسمی ضمن دفاع از اطلاعاتی که دولت ترامپ از آن برای توجیه ترور سرلشکر قاسم سلیمانی استفاده کرد، مدعی شد که فرمانده ارشد نظامی ایران در حال طراحی حملاتی به تأسیسات ایالات متحده بوده که در اثر این حملات، جان دیپلمات‌ها و نیروهای آمریکایی را در خطر قرار می‌داد. وی افزود: «رئیس‌جمهور همیشه اولویت اول خود را حفاظت از شهروندان آمریکایی قرار داده و اطلاعاتی که ما در اختیار داشتیم - و معتقدیم بسیار قوی بود - نشان می‌داد سلیمانی و کسانی که با او در طراحی نقشه شریک بودند، به دنبال کشتن تعداد زیادی از دیپلمات‌های آمریکایی و سربازان در روزهای آینده بودند. به همین دلیل بود که او در منطقه به دمشق، بیروت و بغداد سفر می‌کرد؛ برای توطئه با هدف حمله به تأسیسات آمریکایی که شامل دیپلمات‌ها، سربازان، ملوانان، هوانوردان، تکنسین‌ها، دریایی و نیروهای گارد ساحلی بود.»



Paul Miki Nakasone
پاول میکی ناکاسونه

ناکاسونه از سال ۲۰۱۸ به عنوان فرمانده فرماندهی سایبری آمریکا و مدیر آژانس امنیت ملی/رئیس سرویس امنیت مرکزی مشغول به کار است.

ناکاسونه اهل دریاچه خرس سفید در مینه‌سوتا و فارغ‌التحصیل دانشگاه سنت جان در کالج ویل، مینه‌سوتا است. جایی که او هزینه‌های تحصیل خود را از طریق سپاه آموزش افسران ذخیره تامین کرد.

ناکاسونه در طول دوران فعالیتش در ارتش آمریکا در سمت‌های فرماندهی و ستادی در تمام سطوح ارتش مشغول بوده و همچنین در مأموریت‌هایی در ایالات متحده، جمهوری کره، عراق و افغانستان حضور داشته است.





گزارش

سایمانی آشنا شوید

انتقام



Matthew F. Pottinger
متیو اف پوتینگر

پوتینگر پژوهشگر برجسته مهمان در موسسه هوور است. پوتینگر به مدت چهار سال در موقعیت‌های ارشد شورای امنیت ملی آمریکا، از جمله معاون مشاور امنیت ملی از سال ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱، در کاخ سفید حضور داشته است. او سابق بر این، به عنوان مدیر ارشد آسیا فعالیت می‌کرد، جایی که او به هدایت سیاست‌های دولت در خصوص مناطق هند و اقیانوس آرام به ویژه تغییر سیاست دولت در قبال چین می‌پرداخت. پوتینگر قبل از فعالیت خود در کاخ سفید، اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل دهه ۲۰۰۰ را در چین به عنوان خبرنگار رويترز و وال استریت ژورنال گذرانده است. او همچنین سابقه جنگ در عراق و افغانستان به عنوان یک تفنگدار دریایی ایالات متحده طی سه اعزام جنگی بین سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۰ را در کارنامه خود دارد. پوتینگر پس از انجام وظیفه، یک موسسه مشاوره در خصوص «ریسک‌های متمرکز بر آسیا» را تأسیس و هدایت کرد. همچنین برنامه تحقیقات آسیایی را در یک صندوق سرمایه‌گذاری در نیویورک اداره کرد.



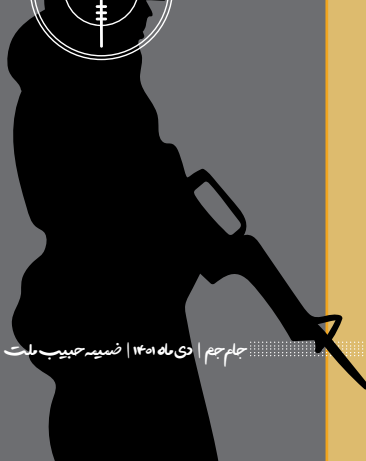
Victoria C. Gardner Coates
ویکتوریاسی گاردنر کواتس

کواتس، مدیر ارشد شورای امنیت ملی خاورمیانه و شمال آفریقا بود و در سال ۲۰۱۹، رابرت سی او براین او را به سمت معاون مشاور امنیت ملی منصوب کرد. در فوریه ۲۰۲۰، مشخص شد که کواتس در حال ترک کاخ سفید و تبدیل شدن به یک مشاور ارشد در وزارت انرژی است؛ این انتقال رسماً چند روز بعد اتفاق افتاد. به عنوان مشاور وزیر انرژی، کواتس در عربستان سعودی مستقر بود زیرا واشنگتن برای مقابله با سقوط قیمت جهانی نفت که تولیدکنندگان انرژی ایالات متحده را در طول همه‌گیری کووید-۱۹ تهدید می‌کرد، تلاش می‌کرد. در دسامبر ۲۰۲۰، کواتس بر منصب اداره شبکه‌های پخش خاورمیانه منصوب شد. در ژانویه ۲۰۲۱، او توسط مدیرعامل موقت آژانس رسانه‌های جهانی آمریکا، کلوچائو از سمت خود برکنار شد.



Robert Greenway
رابرت گرین‌وی

گرین‌وی یکی از اعضای کمی موسسه هادسون و مدیر اجرایی موسسه صلح آبراهام آکوردز است. رابرت گرین‌وی بیش از ۳۰ سال تجربه کار در بخش عمومی داشته و در این دوران سابقه فعالیت در شورای امنیت ملی آمریکا به عنوان مقام ارشد دولت ایالات متحده و مسئول توسعه، هماهنگی و اجرای سیاست‌های دولت ایالات متحده در خصوص تمام خاورمیانه و شمال آفریقا را داشته است. قبل از حضور در شورای امنیت ملی، گرین‌وی سابقه حضور در آژانس اطلاعات دفاعی به عنوان افسر ارشد اطلاعاتی را داشته و همچنین کهنه‌سرباز نیروهای ویژه ارتش آمریکا بوده است. برای او نقش مهمی در حذف فیزیکی افرادی چون قاسم سلیمانی و ابوبکر البغدادی قائل هستند. در کنار اینها گرین‌وی در اجرای یک استراتژی جامع با استفاده از یک ائتلاف بین‌المللی گسترده در جهت شکست داعش که منجر به آزادسازی ۲۰ هزار مایل مربع از قلمرو تحت کنترل آن و از بین بردن رهبری آن در سوریه و عراق شد، مشارکت داشت. وی در خصوص ترور شهید سلیمانی گفته است: «ژنرال در حال بازی عمیق‌تری بود. [او] به طور فعال در حال توسعه طرح‌هایی برای انجام حملات قریب‌الوقوع بوده که دیپلمات‌ها و اعضای نظامی آمریکایی را در عراق و در سراسر منطقه هدف قرار می‌داد.»





(Kenneth Frank McKenzie)
کنت فرنکلین مک کنزی

مک کنزی که اهل بیرمنگام در آلاباما است، پس از فارغ التحصیلی از سیتال در سال ۱۹۷۹، به نیروی تفنگداران دریایی اعزام شد و به عنوان افسر پیاده نظام آموزش دید.

مک کنزی در ژوئن ۲۰۱۴، به درجه سپهبدی ارتقا یافته و فرماندهی مرکزی نیروهای تفنگداران دریایی ایالات متحده (سنتکام) را برعهده گرفت. در اکتبر ۲۰۱۵، او در ستاد مشترک منصوب شد تا به عنوان مدیر J-۵ و برنامه های استراتژیک و سیاست های ستاد مشترک مشغول شود. در ژوئیه ۲۰۱۷ به عنوان مدیر ستاد مشترک منصوب شد. مک کنزی در مارس ۲۰۱۹ فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنتکام) را به عهده گرفت. مک کنزی فارغ التحصیل ممتاز دوره پیشرفته افسران زرهی، کالج فرماندهی و ستاد تفنگداران دریایی و مدرسه جنگ های پیشرفته است. او سال ۱۹۹۹ به عنوان همکار CMC انتخاب شد و به عنوان عضو ارشد نظامی در موسسه مطالعات استراتژیک ملی در دانشگاه دفاع ملی فعالیت کرد. وی دارای مدرک کارشناسی ارشد در معلمی باگرایش تاریخ است.

مک کنزی معتقد است که ترور قاسم سلیمانی به دست نیروهای آمریکایی به بازدارندگی در مقابل ایران کمک کرده است. وی باور دارد که ترور سلیمانی، نشان داد که ایالات متحده هم توانایی و هم اراده اعدام کسانی را دارد که تهدیدی جدی برای منافع خود می داند.

سازمان امنیت ملی

- مدیر اطلاعات، فرماندهی آمریکا در آفریقا
- فرمانده مرکز اطلاعات مشترک مرکز
- رئیس گروه ویژه عملیات اطلاعاتی، افغانستان
- رئیس عملیات دریایی ستاد



Andrew Peter Poppas
اندرو پیتر پاپاس

اندرو پاپاس، مدیر ستاد مشترک ارتش آمریکا است. در این منصب، او به رئیس ستاد مشترک در نقش مشاور رئیس جمهور و وزیر دفاع کمک کرده، فعالیت های ستاد مشترک را برای حمایت از رئیس ستاد مشترک هماهنگ و هدایت و علاوه بر آن به عنوان بازرس کل ستاد فعالیت کرده است. سپهبد پاپاس قبل از تصدی سمت فعلی خود، به عنوان مدیر عملیات (J۳) ستاد مشترک فعالیت می کرد. او مشاور اصلی رئیس ستاد در خصوص ابتکارات ادغام جهانی، عملیات های جاری و آتی، توسعه و ارائه راهنمایی های عملیاتی و تقویت ارتباط شفاف بین رئیس جمهور، وزیر دفاع، فرماندهی واحد و خدمات بود.

اعزام عملیاتی پاپاس شامل عملیات آزادی افغانستان و عملیات آزادی عراق در کنار دو تور میدانی در طول عملیات آزادی پایدار، افغانستان است.



(Joseph Keith Kellogg Jr.)
جوزف کیت

جوزف کلاگ جونیور، سپهبد بازنشسته ارتش آمریکا، رئیس ستاد و دبیر اجرایی شورای امنیت ملی بوده است. وی برای مدت کوتاهی در سال ۲۰۱۷، پس از استعفا، مایکل فلین، مشاور موقت امنیت ملی بود.

کلاگ بعد از بازنشستگی از ارتش و کار برای چندین پیمانکار دفاعی، مشاور سیاست خارجی کمپین ریاست جمهوری ترامپ در سال ۲۰۱۶ شد. در دسامبر همین سال دولت ترامپ اعلام کرد که کلاگ به عنوان رئیس ستاد و دبیر اجرایی شورای امنیت ملی فعالیت خواهد کرد.



Frank Dixon Whitworth
فرنک دیکسون ویتوورث

ویتوورث متولد ریچموند در ویرجینیا، فارغ التحصیل سال ۱۹۸۹ از دانشگاه دوک است و آنجا مدرک لیسانس خود را در رشته علوم سیاسی دریافت کرد. او دارای مدرک کارشناسی ارشد هنر در مطالعات امنیت ملی از دانشگاه جورج تاون و همچنین مدرک دیپلم از کالج جنگ نیروی دریایی در نیوپورت، رود آیلند نیز است.

سوابق نظامی:

- مدیر، اطلاعات، J-۲، کارکنان مشترک
- معاون عملیات دسترسی مناسب،



James Michael Holmes
جیمز مایکل هولمز

جیمز مایکل هولمز، فرمانده فرماندهی جنگ هوایی پایگاه مشترک لنگلی - یوستیس در ویرجینیاست. وی به عنوان فرمانده، مسئولیت سازماندهی، آموزش، تجهیز و حفظ نیروهای آماده رزم هوایی، فضایی، سایبری و اطلاعاتی برای استقرار و استخدام سریع و حصول اطمینان از آمادگی نیروهای دفاع هوایی راهبردی برای مقابله با چالش های حاکمیت هوایی در زمان صلح و دفاع در زمان جنگ را به عهده دارد. این فرماندهی بیش از ۱۰۰۰ هواپیما، ۳۵ بال، ۱۱ پایگاه و ۱۳۴۸ واحد را در بیش از ۳۰۰ مکان عملیاتی در سراسر جهان با ۱۵۹ هزار پرسنل نظامی و غیرنظامی فرماندهی می کند. هولمز پس از دریافت مدرک مهندسی برق از دانشگاه تنسی در سال ۱۹۸۱ از طریق مدرسه افسری وارد نیروی هوایی شد. وی فرماندهی اسکادران ۲۷ شکاری، گروه عملیاتی ۱۴، بال چهارم جنگنده و ۴۵۵ بال اعزامی هوایی را به عهده داشته است. او یک فرمانده - خلبان با بیش از ۴۰۰۰ ساعت پرواز از جمله بیش از ۵۳۰ ساعت پرواز جنگی است.



James C. Sliffe
جیمز سی. اسلایف

جیمز سی اسلایف، معاون عملیات ستاد فرماندهی نیروی هوایی آمریکا، آرلینگتون و ویرجینیاست. او در حمایت از رئیس ستاد و دبیر نیروی هوایی، توسعه و اجرای سیاست حمایت مستقیم از عملیات جهانی، مدیریت نیرو، آب و هوا، آموزش و آمادگی در زمینه های هوایی، فضایی و سایبری راهبردی می کند. سپهبد اسلایف در برنامه ROTC در دانشگاه آیرن مشغول بوده و بیشتر دوران حرفه ای خود را در مأموریت های هوایی عملیات ویژه گذرانده است.



Joseph Thomas Guastella
جوزف توماس گواستلا

جوزف تی. گواستلا، معاون عملیات ستاد فرماندهی نیروی هوایی آمریکا، آرلینگتون و ویرجینیاست. او معاونت عملیات نیروی هوایی رئیس ستاد نیروی هوایی را به عهده داشته است. سپهبد گواستلا سال ۱۹۸۷ به عنوان فارغ التحصیل آکادمی نیروی هوایی آمریکا وارد نیروی هوایی شد. گواستلا قبل از مأموریت فعلی خود، فرماندهی مرکزی نیروی هوایی، العديد AB در قطر را به عهده داشت. گواستلا فارغ التحصیل دانشکده فرماندهی و ستاد هوایی، کالج جنگ ملی و برنامه اعضای ارشد اجرایی است.



Richard Douglas Clarke
ریچارد داگلاس کلارک

ریچارد داگلاس کلارک در حال حاضر به عنوان دوازدهمین فرمانده فرماندهی عملیات ویژه آمریکا (USSOCOM) - که مقر آن در پایگاه نیروی هوایی مک دیل، فلوریداست - مشغول است. کلارک قبل از به عهده گرفتن فرماندهی USSOCOM به عنوان مدیر برنامه های استراتژیک و سیاست J۵ ستاد مشترک مسئولیت داشته است. کلارک سابقه فرماندهی در تمام سطوح و واحدهای هواپرد، تکانوری، مکانیزه و پیاده نظام سبک در پنج لشکر مختلف، تیپ ۱۷۳ هواپرد و هنگ ۷۵ تکانور در آمریکا، اروپا، عراق و افغانستان را رهبری کرده است.



Scott Alan Howell
اسکات آلن هاول

اسکات آلن هاول پانزدهمین فرمانده فرماندهی عملیات ویژه مشترک در فورت براگ، کارولینای شمالی است. هاول قبل از تصدی فرماندهی در JSOC، به عنوان معاون فرماندهی عملیات ویژه آمریکا در واشنگتن دی سی فعالیت می کرد، جایی که ابتکارات USSOCOM را با دفتر وزیر دفاع، ستاد مشترک، خدمات نظامی و سایر سازمان های دولتی برنامه ریزی، هماهنگ و اجرا می کرد. هاول یک خلبان بالگرد با سابقه مأموریت در عملیات های نجات ویژه شرکت داشته است.

Landon Quan
لندون کوان

۲۳

لندون کوان، شش سال و نیم فعالیت در گارد ملی ارتش آمریکا را در ماه آگوست به پایان رساند. او در طول فعالیتش در لشکر ۳۴ پیاده نظام مینه‌سوتا به‌عنوان گروه‌بان تحلیلگر زمین و رهبر تیم برای یک تیم اطلاعات جغرافیایی فعالیت کرد. سرهنگ دوم لندون کوان، فرمانده سابق اسکادران حمله ۴۲ بوده است.

Mark R. August
مارک آر آگوست

۲۴

سرتیپ آگوست، مدیر برنامه‌های دسترسی جهانی دفتر دستیار وزیر نیروی هوایی در خصوص مالکیت، فناوری و لجستیک مقر نیروی هوایی آمریکا در آرلینگتون ایالت ویرجینیاست. او به عنوان مدیر توانمندی، مسئولیت اجرایی مالکیت ۵/۶ میلیارد دلار حمل و نقل هوایی، سوخت‌گیری هوایی، اجرای آموزش و انجام برنامه‌های عملیات ویژه را به‌عهده دارد. آگوست، فارغ‌التحصیل سال ۱۹۹۳ از آکادمی نیروی هوایی آمریکاست. او در طول مأموریت‌های قبلی خود فرمانده بال ۸۶ پایگاه هوایی رامشتاین آلمان و فرمانده بال ۳۷۴ پایگاه هوایی یوکوتا در کشور ژاپن بود. او همچنین در پشتیبانی از تلاش مشترک، نگهبان مشترک و عملیات آزادی عراق، طلوع نو و آزادی پایدار سابقه مشارکت داشته است. او یک فرمانده خلبان با بیش از ۳۷۰۰ ساعت پرواز در هواپیماهای مختلف است.

Bradley Chance Saltzman
بردلی چنس سالتزمن

۲۵

سالتزمن، رئیس عملیات فضایی نیروی فضایی آمریکاست. او به‌عنوان افسر ارشد نیروی فضایی مسئول سازماندهی، آموزش و تجهیز همه نیروهای فضایی ارگانیک و اختصاص یافته در آمریکا و خارج از کشور است. همچنین با توجه

Andre T. Johnson
آندره تی جانسون

۱۹

سرهنگ آندره جانسون، فرمانده گروه پشتیبانی مأموریت دهم در آکادمی نیروی هوایی آمریکا در کلرادو اسپرینگز ایالت کلرادو است. او بیش از ۱۸۵۰ پرسنل را فرماندهی می‌کند. سرهنگ جانسون عملیات‌های مرتبط با مهندسی عمران و کارهای عمومی، عملیات پیمانکاری، مدیریت منابع انسانی و توسعه پرسنل، مدیریت تدارکات، زنجیره تامین، امنیت و اجرای قانون، حفاظت نیرو و پاسخ به آتش، مدیریت اضطراری، فناوری اطلاعات، عملیات شبکه و ارتباطات، اسکان و عملیات MWR را در پشتیبانی از نیروی بالغ بر ۲۵ هزار نفر، برنامه‌ریزی و هدایت می‌کند. جانسون بودجه ۱۴۰ میلیون دلاری را در اختیار داشته و مسئولیت تاسیساتی به ارزش ۴/۲ میلیارد دلار را به‌عهده دارد که ۱۹ هزار هکتار مساحت آن است.

Kevin Auger
کوین اوگر

۲۰

سرهنگ دوم کوین اوگر، فرمانده اسکادران حمله ۲۲ است.

Jordan Smith
جردن اسمیت

۲۱

سرگرد جردن اسمیت، دستیار مدیر بخش عملیات اسکادران بیست و پنجم عملیات پشتیبانی.

Abishai Giles
آبیشای جایلز

۲۲

گروه‌بان فنی آبیشای جایلز، اپراتور سنسور اسکادران حمله ۴۸۲ بوده است.



Goldfin David
دیوید گلدفین

دیوید گلدفین، بیست و یکمین رئیس ستاد نیروی هوایی آمریکا بود. او به عنوان افسر ارشد نیروی هوایی مسئول سازماندهی، آموزش و تجهیز ۶۸۵ هزار نیروی فعال، گارد، ذخیره و غیرنظامی در داخل خاک آمریکا و خارج از آن بود. گلدفین قبل از فعالیت به عنوان معاون رئیس، مدیریت ستاد مشترک پنتاگون در آرلینگتون، ویرجینیا را به‌عهده داشت.

گلدفین سال ۱۹۸۳ کمک هزینه تحصیلی خود را از آکادمی نیروی هوایی آمریکا دریافت کرد. او فارغ التحصیل دانشکده تسلیحات نیروی هوایی آمریکاست و فرمانده خلبان با بیش از ۴۲۰۰ ساعت پرواز در ۱۶C/ D، -F، ۳۸-T، ۳۷-T و ۱۱۷A، MQ-F و ۱۲W-MC است. او در عملیات‌های سپر صحرا، توفان صحرا، نیروی متفقین و آزادی پایدار، سابقه پرواز عملیاتی دارد.

Stephen R. Jones
استیون آر جونز

۱۷

سرهنگ استیون آر جونز، فرمانده بال ۴۳۲ و ۴۳۲ بال اعزامی هوایی.

Jason B. Bell
جیسون بی بل

۱۸

سرهنگ جیسون بل، معاون فرمانده بال ۴۳۲d و بال اعزامی هوایی AEW (۴۳۲d)، پایگاه نیروی هوایی کریچ، Nev. استاد علوم هوا و مری ۴۰۰ AS است.

Kurt A. Wendt
کورت ای. وندت

وندت تحصیلات خود را در کارشناسی تاریخ و علوم سیاسی و کارشناسی ارشد مدیریت عمومی، امنیت بین‌المللی و سیاست اقتصادی طی کرده است. او مدیر اطلاعات (A۲)، نیروی هوایی ایالات متحده در اروپا و نیروی هوایی ایالات متحده در آفریقا، پایگاه هوایی رامشتاین، آلمان طی جولای ۲۰۱۷ - جولای ۲۰۱۹ بوده است و فرماندهی ۵۰۱ بال پشتیبانی رزمی، RAF Alconbury، بریتانیا را در جولای ۲۰۱۹ - جولای ۲۰۲۱ برعهده داشته است.

Alexus Gregory Grynkewich
الکسوس گریگوری گرینکویچ

او مسئول برنامه‌ریزی و پیاده‌سازی نقشه‌های راهبردی مناطق ۱۲۱ گانه مرکز و جنوب غربی آسیاست. گرینکویچ درباره پهنادهای ایرانی گفته است: «پهنادهای ایران از پیشرفته‌ترین پهنادهای جهان هستند و تأثیر زیادی در جنگ‌های نیابتی در یمن، عراق و سوریه داشته‌اند.» وی که همواره در سخنان خود، ایران را بزرگ‌ترین تهدید خطاب می‌کند و از نیروی موشکی و شبکه‌سازی محور مقاومت در غضب است، در جلسه پرسش و پاسخ به یکی از خبرنگاران که پرسیده بود «دیگر کشورها چقدر با اسرائیل تعامل داشته‌اند؟ [شبکه تعامل تهدید علیه اسرائیل کدامند؟] پاسخ داد اکثر کشورهای منطقه وقتی به تهدید ایران و شبکه تهدید آن فکر می‌کنند به شرق [محور مقاومت] نگاه می‌کنند. من در مورد این که کدام کشور چه نوع رابطه‌ای دارد وارد جزئیات نمی‌شوم، اما فقط می‌گویم که فرصت‌های زیادی [برای حمله و نابودی محور مقاومت] وجود دارد.»

Timothy Garland
تیموتی گارلند

گارلند در سال ۲۰۲۱ در یک دوره عملیاتی در اندونزی حدود ۱۰۰۰ سرباز آمریکایی و ۸۵۰ سرباز اندونزیایی را آموزش رزم زمینی داده است. او از سال ۲۰۲۰ مسئول تیپ ۲۵ نظامی پایگاه هوایی عین‌الاسد است. وظیفه تعریف‌شده وی در این مدیریت، برخورد با داعش تعریف شده است. گارلند پس از هشدار چند ساعته ایران، بلافاصله این پادگان را تخلیه کرد؛ زیرا از جدی بودن تصمیم ایران مطلع بود. وی تقریباً تمام ۱۵۰۰ نفر نیروی نظامی آمریکایی و حدود ۵۰۰ نیروی غیرآمریکایی را به همراه ادوات اصلی تخلیه کرد. او راجع به اولین دور حمله چنین گفته است: «انفجارهای دور اول حمله، بلندترین و قدرتمندترین صدایی بود که در عرم شنیدم.» او موج انفجار موشک‌های ایرانی را بسیار عجیب نامید و توضیح داد که انفجار ابتدا همه چیز را به اطراف پرتاب کرد. سپس همان‌ها را به سمت خود کشید.

Staci Coleman
استیسی کلن

کلن مسئول تقسیم نیرو و جابه‌جایی‌های پایگاه عین‌الاسد است که در روز حمله موشکی ایران، نیروها را از عین‌الاسد خارج کرد. اما خود در این پایگاه ماند. این سرهنگ آمریکایی در توصیف وحشت خود اذعان کرده است: «در زمان برخورد موشک‌های ایرانی به این فکر می‌کردم که شاید تصمیم اشتباهی گرفتیم که به نیروهای نظامی پیوستیم. او حال خودش را در زمان برخورد موشک‌ها، حین پناه‌گرفتن در پناهگاه، مانند فردی بی‌پناه و بی‌امید توصیف کرده است. او همچنین انفجار موشک‌های ایران را غیر قابل توصیف خوانده است.

به عضویت او در ستاد مشترک، مشاوره نظامی وزیر دفاع، شورای امنیت ملی و رئیس‌جمهور نیز به عهده اوست. سالتزمن فارغ‌التحصیل دانشگاه بوستون است و در سال ۱۹۹۱ به مأموریت گماشته شد. او دارای تجربه عملیاتی با سیستم‌های موشکی و فضایی به‌عنوان افسر پرتاب Minuteman III و اپراتور ماهواره برای اداره ملی اکتشاف است.

Mark Holmes Slocum
مارک هولمز اسلوکام

مارک هولمز اسلوکام یک ژنرال نیروی هوایی آمریکاست که به عنوان مدیر عملیات هوایی و فضایی فرماندهی رزم هوایی خدمت می‌کند. وی پیش از این فرمانده بال ۳۳۲ اعزامی هوایی بود.

Nathan Andrew Mead
ناتان اندرو مید

مید در سال ۲۰۲۲ جانشین فرماندهی گروه هوایی اعزامی ۳۳۲، شامل ۳۰۰ نیرو را بر عهده داشت. فرماندهی نیروی هوایی جنوب غرب آسیا که مسئولیت عملیات در ۴ کشور منطقه بر عهده مید بوده است. آخرین پروژه در حال اجرای او توسعه تجاری جنگنده F-۱۵ بوده است. او دوره فوق لیسانس در دانشگاه رهبری هوایی و مدیریت خدمه (Air Command and Staff College) در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ و دوره دکتری PhD در دانشگاه مطالعات پیشرفته هوا و فضا (School of Advanced Air and Space) در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ را طی کرده است. او فرماندهی اسکادران ۳۳۴ را بر عهده داشته که این اسکادران برای عملیات ترور سردار سلیمانی داوطلب شده است.

Ryan Kuhn
رایان کوهن

۳۸

کوهن با درجه سرگروهبانی در نیروی هوایی و در بخش اسکادران ۳۸۶ وظیفه تعمیر و نگهداری هواپیمای پایگاه علی السالم کویت را بر عهده دارد. او مسئول امتحان کردن پهپاد قبل از پرواز است و با دستور نهایی کوهن پهپاد اجازه پرواز می یابد. او همچنین مسئول آماده سازی هواپیمای MQ-۹ برای ترور شهید سلیمانی بوده است.

Jordan Cornelius
جردن کورنلیوس

۳۹

کورنلیوس با درجه سرگروهبانی در نیروی هوایی و در بخش اسکادران ۳۸۶ وظیفه تعمیر و نگهداری هواپیما پایگاه علی السالم کویت را عهده دار است. او مسئولیت تعمیر پهپادها را یک بار قبل و بعد از عملیات بر عهده دارد. او مسئول آماده سازی هواپیمای MQ-۹ برای ترور شهید سلیمانی بوده است.

Korbin Steinwehr
کوربین استینوهر

۴۰

استینوهر با درجه سرگروهبانی در نیروی هوایی و در بخش اسکادران ۳۸۶ وظیفه تعمیر و نگهداری هواپیما پایگاه علی السالم کویت را بر عهده دارد. او مسئول آماده سازی هواپیمای MQ-۹ برای ترور شهید سلیمانی بوده است. در پرونده او سابقه خودکشی وجود دارد.

Antonio Dorce
آنتونیو دورس

۴۱

دورس با درجه سرگروهبانی در نیروی هوایی و در بخش اسکادران ۳۸۶ وظیفه تعمیر و نگهداری هواپیما پایگاه علی السالم کویت را بر عهده دارد. او از دبیرستان Plainville High School فارغ التحصیل شده و با ۲۴ سال سن جوان ترین عضو گروه ترور شهید سلیمانی است که مسئول آماده سازی هواپیمای MQ-۹ بوده است.

Jason Colon
جیسون کولون

۳۵

کولون پشتیبانی عملیاتی پایگاه های نظامی را با پوشش شش حوزه تمرکز مختلف هدایت می کند: پشتیبانی نصب، عملیات حمل و نقل هوایی، آموزش اپراتورهای هسته ای دریایی، لجستیک قابل استقرار، پشتیبانی جنگ افزارهای چند مأموریتی و همکاری بین سازمانی. علاوه بر این، کولون مسئول ارائه اقدامات کمکی به وزارت دفاع و سایر سازمان های فدرال است و پشتیبانی را به بیش از ۹۰ هزار نیروی هوایی ارائه می کند. او ۷/۵ میلیارد دلار دارایی پایه و دارایی های سرمایه ای را با بودجه سالانه بیش از ۱۷۲ میلیون دلار مدیریت می کند.

مسئولیت های او در سال های اخیر:

- جولای ۲۰۱۹ - جولای ۲۰۲۰، فرمانده فرماندهی، بال اعزامی هوایی ۳۸۶، علی السالم AB، کویت
- ۱۶ جولای ۲۰۲۰ تاکنون فرمانده مشترک چارلستون، SC

Brenden Endrina
برندن اندرینا

۳۶

اندرینا با درجه سرگروهبانی در نیروی هوایی و در بخش اسکادران ۳۸۶ وظیفه تعمیر و نگهداری هواپیما پایگاه علی السالم کویت را بر عهده دارد. او مسئول آماده سازی هواپیمای MQ-۹ برای ترور شهید سلیمانی بوده است.

Taylor Arbaugh
تیلور آرباو

۳۷

آرباو ۳۳ ساله با درجه سرگروهبانی در نیروی هوایی و در بخش اسکادران ۳۸۶ وظیفه تعمیر و نگهداری هواپیمای پایگاه علی السالم کویت را بر عهده دارد. او مسئول آماده سازی هواپیمای MQ-۹ برای ترور شهید سلیمانی بوده است.

Daniel H. Tulley
دنیل اچ. تولی

۳۲

تولی، فرمانده پایگاه هوایی العدید، مقر ستکام و مرکز فرماندهی و کنترل پهپادهای نیروی هوایی ارتش آمریکاست. او حدود ۴۰۰۰ ساعت پرواز داشته و از جمله تخصص های وی، سوخت رسانی هوایی به هواپیماهای جاسوسی است. او در برهه ای خلبان اوپاما بوده است. تولی در سال های اخیر مسئولیت های زیر را بر عهده داشته است:

- فوریه ۲۰۱۸ تا ژوئن ۲۰۱۹، دستیار نظامی ارشد وزیر نیروی هوایی، مقر فرماندهی نیروی هوایی ایالات متحده، پنتاگون، آریلینگتون، ویرجینیا.
- ژوئن ۲۰۱۹ - ژوئن ۲۰۲۱، فرمانده، بال اعزامی هوایی ۳۷۹، پایگاه هوایی العدید، قطر
- جولای ۲۰۲۱ - اکنون، معاون توسعه نیروی مشترک J-۷، ستاد مشترک، پنتاگون، آریلینگتون، ویرجینیا.

Rodney Lee Simpson
رودنی لی سیمپسون

۳۳

سیمپسون که فرماندهی گروه اعزامی ۳۸۶ (فرمانده پایگاه علی السالم کویت) را بر عهده داشته است در سوابق خود بیش از ۳۰۰۰ ساعت راهبری هوایی و بیش از ۵۰۰ ساعت حضور در رزم داشته و مدتی به عنوان نیروی الکسوس گریگوری گرینکوویچ فعالیت کرده است. او در سال ۱۹۹۳ از طریق نیروی آموزش افسران ذخیره در دانشگاه کنتاکی وارد نیروی هوایی شد.

Allen R. Henderson
آلن ری هندرسون

۳۴

هندرسون در سال ۱۹۹۳ از دانشگاه تکنولوژی تگزاس فارغ التحصیل شد. تخصص اصلی او مربوط به موشک و علوم فضایی است.

Charles Seth Corcoran

چارلز ست کوکوران

۴۲

کوکوران یکی از مسئولان خط‌مشی‌گذاری راهبردهای هوایی پنتاگون بوده که حدود ۳۲۰۰ ساعت پرواز و حدود ۴۴۰ ساعت حضور در نبرد هوایی را در سوابق خود دارد.

■ مسئولیت اخیر او ژوئن ۲۰۲۱-اکتوبر، دستیار معاون رئیس ستاد، عملیات، ستاد نیروی هوایی آمریکا، پنتاگون، آرلینگتون، ویرجینیا.

James Neal Blue

جیمز نیل بلو

۴۳

نیل بلو، مالک اصلی (۸۰ درصد سهام) شرکت جنرال اتمیکس سازنده پهپاد MQ-۹ است که در ترور شهید سلیمانی مورد استفاده قرار گرفت. این شرکت سال ۱۹۸۶ تقریباً به مالکیت خانواده بلو درآمد. GA تنها تامین کننده سیستم‌های پرتاب و بازیابی ناو هواپیمابر الکترومغناطیسی برای نیروی دریایی آمریکاست.

جیمز بلو یکی از بنیانگذاران و رئیس شرکت Cordillera در دنور است. Cordillera یک شرکت خصوصی با سرمایه‌گذاری در املاک، کشاورزی، توزیع گاز طبیعی، و تولید نفت و گاز در مناطق مختلف آمریکاست.

جیمز بلو از دانشگاه ییل فارغ التحصیل شده، خلبان است و در نیروی هوایی آمریکا فعالیت کرده است. دارایی وی ۴/۴ میلیارد دلار است. وی برادر لیندن استنلی بلو، یکی دیگر از ترورکنندگان شهید سلیمانی است.

Linden Stanley Blue

لیندن استنلی بلو

۴۴

استنلی بلو صاحب ۲۰ درصد سهام شرکت جنرال اتمیکس سازنده پهپاد MQ-۹ است. او متولد ۱۹۳۶ در کالیفرنیا-سن دیگو و یک جمهوری خواه است و همراه برادرش شرکت جنرال اتمیکس را اداره می‌کند.

Michael Anthony D'andrea

مایکل آنتونی دی آندرا

۴۵

دی آندریا معروف به آیت... مایک، رئیس مرکز مأموریت ایران در سازمان سیا را بر عهده داشت. او سال ۱۹۵۴ در شمال ویرجینیا متولد شد. گفته می‌شود اصلی‌ترین نقش را در ترور سردار سلیمانی داشته است. به علت اشراف اطلاعاتی بسیار او بر منطقه- علی‌الخصوص ایران- حدس زده می‌شود دکترین فشار حداکثری علیه ایران توسط وی طراحی و توسط ترامپ اجرا شده است. او سال ۲۰۱۷ به سمت رئیس مرکز مأموریت ایران در سازمان سیا منصوب شد. وی نقش اصلی در پیداکردن و کشتن اسامه بن لادن برعهده داشت. گفته می‌شود دی آندریا با یک خانم هندی مسلمان به اسم فریده کوریمجی ازدواج کرده و به همین دلیل به اسلام گروید. وی در سال ۱۹۷۹ به سیا پیوست. او بعدها به عنوان رئیس سرویس در قاهره، مصر و بعد در بغداد عراق خدمت می‌کرد. او سال ۲۰۰۶ رئیس مرکز مبارزه با تروریسم سیا و جایگزین رابرت گرنیر شد. آندره طی ۹ سال تصدی خود، مدیریت صدها حمله هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی در پاکستان و یمن را بر عهده داشت و از این برنامه در کنگره آمریکا حمایت کرد. در طول مدت حضورش در سیا، بسیاری از خبرنگاران او را تنها با نام «راجر» یاد می‌کردند. لقب‌هایی که همکاران و خبرنگاران به دی آندریا نسبت داده‌اند عبارتند از: «آیت... مایک»، «شاهزاده تاریکی» و «آندرتیکر». در فیلم کاترین بیگلو در سال ۲۰۱۲، یک‌افسر تخیلی سیا بر اساس دی آندریا ساخته شده که به عنوان «گرگ» شناخته می‌شود. از او به عنوان کسی که توانست بیشتر از بقیه، طالبان را تضعیف کند، نام می‌برند. آندریا شخصاً توسط ترامپ به سرپرستی دفتر ایران در سازمان سیا منصوب شد. بنابر گزارش‌ها او در ترور عماد مغنیه، عضو حزب... نیز دست داشته است. ترامپ مسئولیت کشف و عملیات اطلاعاتی رصد ترور سردار نور (سردار سلیمانی) و

نقشه‌ریزی عملیات ترور را به این شاهزاده تاریکی سپرده است، طوری که جرابید از نقل آن حتی بدون سند ابایی ندارند. گفتنی است عملیاتی که برای ترور سردار سلیمانی چیده شد، عملیات «ایران» نام داشت؛ در واقع آیت... مایک، بعد از حضور در سیا و پذیرش مسئولیت خاورمیانه، پرونده ایران را به کل از خاورمیانه جدا کرد و رسیدگی به ایران را مشخصاً و اختصاصاً به یک دفتر دیگر انتقال داد. و بعد از بازنشستگی قانونی او در سال ۲۰۲۱، دوباره موضوع ایران به میز خاورمیانه بازگشت و دیگر اتاقی مستقل نبود که این موضوع، حد اعلای عداوت و حساسیت دی آندریا را نسبت به ایران نشان می‌دهد. گفته می‌شود هواپیمای حامل وی در حین پرواز در افغانستان توسط طالبان، مورد اصابت قرار گرفته و او کشته شده است. شایعات دلالت بر این دارد که ایران اطلاعات پرواز را طالبان داده تا انتقام ترور سردار سلیمانی را به این طریق گرفته باشد. سایت خبری وترن تودی به نقل از منابع اطلاعاتی روسیه گزارش داد که این مقام سیاسی از افسران هواپیمای سرنگون شده در غزنی بوده است. پنتاگون تأیید کرد هواپیمای تجسسی E-۱۱- نیروی هوایی این کشور در قلمرو تحت کنترل طالبان در افغانستان سقوط کرده است. آنها ادعا کردند که «هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که سقوط ناشی از آتش دشمن بوده است.»

John M. Keane

جان ام. کین (جک) کین

۴۶

جان کین، ۳۷ سال فعالیت نظامی را در سامبر ۲۰۰۳ به پایان رساند. او به عنوان سرپرست ستاد و معاون رئیس ستاد ارتش آمریکا در زمان حمله به برج‌های دوقلو بوده است و سال ۲۰۰۴ مسئول نظارت و پشتیبانی جنگ افغانستان بود.

کین شرکت Knollwood را تأسیس کرد که یک باشگاه بازنشستگان نظامی است. او به عنوان افسر ارشد عملیات ارتش به مدت چهار سال و نیم، یک میلیون و ۵۰۰ هزار سرباز و غیرنظامی را در ۱۲۰ کشور با بودجه عملیاتی سالانه ۱۱۰ میلیارد دلار هدایت کرد.

John Micheal mulvaney
جان مایکل (میک) مولینی

۵۰

مولینی یک کاتولیک رومی است. او در سال ۱۹۹۸ با پاملا وست، که در صف یک کتابفروشی با او آشنا شد، درحالی که دانشجوی حقوق بود، ازدواج کرد.

وی از جمله افرادی بود که پیشنهاد عدم ترور سردار سلیمانی را به ترامپ داد اما بعدها از این اقدام حمایت کرد. طبق کتاب باب وودوارد، روزنامه‌نگار کهنه‌کار، دو نفر از مشاوران ارشد رئیس‌جمهور دونالد ترامپ؛ یعنی مولینی و لیندسی گراهام، سناتور کارولینای جنوبی، عاجزانه تلاش کردند او را از صدور دستور ترور عالی‌رتبه‌ترین مقام نظامی ایران، ژنرال قاسم سلیمانی، بازدارند.

Erik Dean Prince
اریک دین پرنس

۵۱

پرنس موسس شرکت نظامی خصوصی بلک واتر است. این شرکت نظامی، با دولت قراردادهای نظامی بسته است. این شرکت در جنگی‌ترین نقاط جهان همچون عراق و افغانستان مشغول است و سنگین‌ترین ادوات نظامی را دارد.

پرنس در سال ۲۰۱۵ در مقاله‌ای پیشنهاد می‌دهد که دولت آمریکا از شرکت‌های خصوصی نظامی مثل تیم بلک واتر برای نبردهای خود استفاده کند تا کمتر دچار مشکلات حقوقی شود و از طرفی هم علنا می‌گوید که می‌توان از این طریق به برخوردهای خشن‌تر نظامی پرداخت و در همان مقاله می‌گوید که از همین طریق می‌توان با سردار سلیمانی در افغانستان مقابله کرده و حتی او را حذف کرد. اخیرا سی‌ان‌ان گزارش داده است که اریک پرنس، که مشاور غیررسمی دونالد ترامپ در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۶ نیز بود، برای ترور سردار قاسم سلیمانی تلاش کرد. یادداشت محرمانه‌ای از اریک پرنس در حلقه درونی ترامپ منتشر شد و رویکرد او برای مقابله با ایران را تشریح کرد. در ۸ سپتامبر ۲۰۱۵، پرنس در یادداشتی نوشت: «قاسم سلیمانی، هاینریش هیملر دولت ایران است.»

Andrew Croft
اندرو کرافت

۵۸

وی در حملات موشکی یمن به عربستان، ایران را مقصر می‌داند و از حضور نیروهای ایرانی و به‌خصوص سردار سلیمانی در عراق بسیار ناراحت بوده است.

مسئولیت‌های اخیر وی عبارتند از:

■ آگوست ۲۰۱۸ - آگوست ۲۰۲۰، فرمانده، دوازدهمین نیروی هوایی، فرمانده رزم هوایی، نیروی هوایی جنوبی، فرماندهی جنوبی ایالات متحده، دیویسمونتان AFB.

■ آگوست ۲۰۲۰ - ژانویه ۲۰۲۱، دستیار ویژه فرمانده، فرماندهی جنگنده هوایی، Langley AFB, Va

■ ژانویه ۲۰۲۱ - در حال حاضر، معاون نظامی فرماندهی، ستاد فرماندهی جنوبی ایالات متحده، میامی، فلوریدا.

Nimrata Nikki Haley
نیمارتانیک هیلی

۵۹

هیلی از طرفداران سرسخت ترامپ بوده و لابی‌های بسیاری با رژیم صهیونیستی دارد. او سفیر سابق ایالات متحده در سازمان ملل متحد بود که از دونالد ترامپ، به دلیل دستور حمله هواپیمای بدون سرنشین که به شهادت سردار سلیمانی منجر شد، قدردانی کرد. هیلی ادعا کرده است که ترور سردار سلیمانی باعث ترس بزرگان سیاسی ایران می‌شود و همین مسأله به نفع آمریکاست که باعث تضعیف دشمن [ایران] می‌شود که البته باید مدت‌ها قبل رخ می‌داد طوری که حتی باعث ترس متحدان ایران از جمله روسیه شده است. او اعلام کرده است که به عنوان یک جمهوریخواه رسماً از ترور سردار سلیمانی خوشحال است، اتفاقی که مدت‌ها قبل منتظر آن بوده است. او بارها در میان تجمعات اعضای گروهک تروریستی مجاهدین خلق حاضر شده و رسماً علیه ایران و بزرگان این نظام همچون سردار سلیمانی سخنرانی کرده است. وی بلافاصله بعد از هرگونه تظاهرات و اغتشاش در ایران، به مصاحبه و حمایت از پرمزندگان نظم و امنیت ایران پرداخته است.

۲۶ اکتبر ۲۰۱۱، جک کین برای ارائه شهادت در خصوص تهدیدهای ایران و سیاست خارجی آمریکا به کنگره احضار شد. کین در این سخنرانی ابتدا به برخی اقدامات ایران علیه منافع آمریکا از ابتدای انقلاب اسلامی اشاره کرد. برخی از این اقدامات مستقیماً از سوی ایران انجام می‌شد و برخی در خارج از مرزها و از طریق نیروهای نیابتی ایران در منطقه صورت می‌گرفت. او به برخی اقدامات حزب‌الله لبنان و حزب‌الدعوه کویت در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی اشاره کرد و ایران را در جایگاه متهم قرار داد. همچنین نفوذ ایران در عراق در دهه اول قرن بیست و یکم را به عنوان تهدیدی برای امنیت آمریکا معرفی کرد. سپس صریحاً اعلام کرد: «بازوی عملیاتی نظام ایران در حمایت از تروریسم بین‌المللی، قاسم سلیمانی است... او در زمینه سیاسی و نظامی هیچ بالادستی ندارد و تنها به رهبر ایران، یعنی [آیت‌الله] خامنه‌ای گزارش می‌دهد.»

Reuel Mark Gerecht
رنول مارک گرشت

۵۷

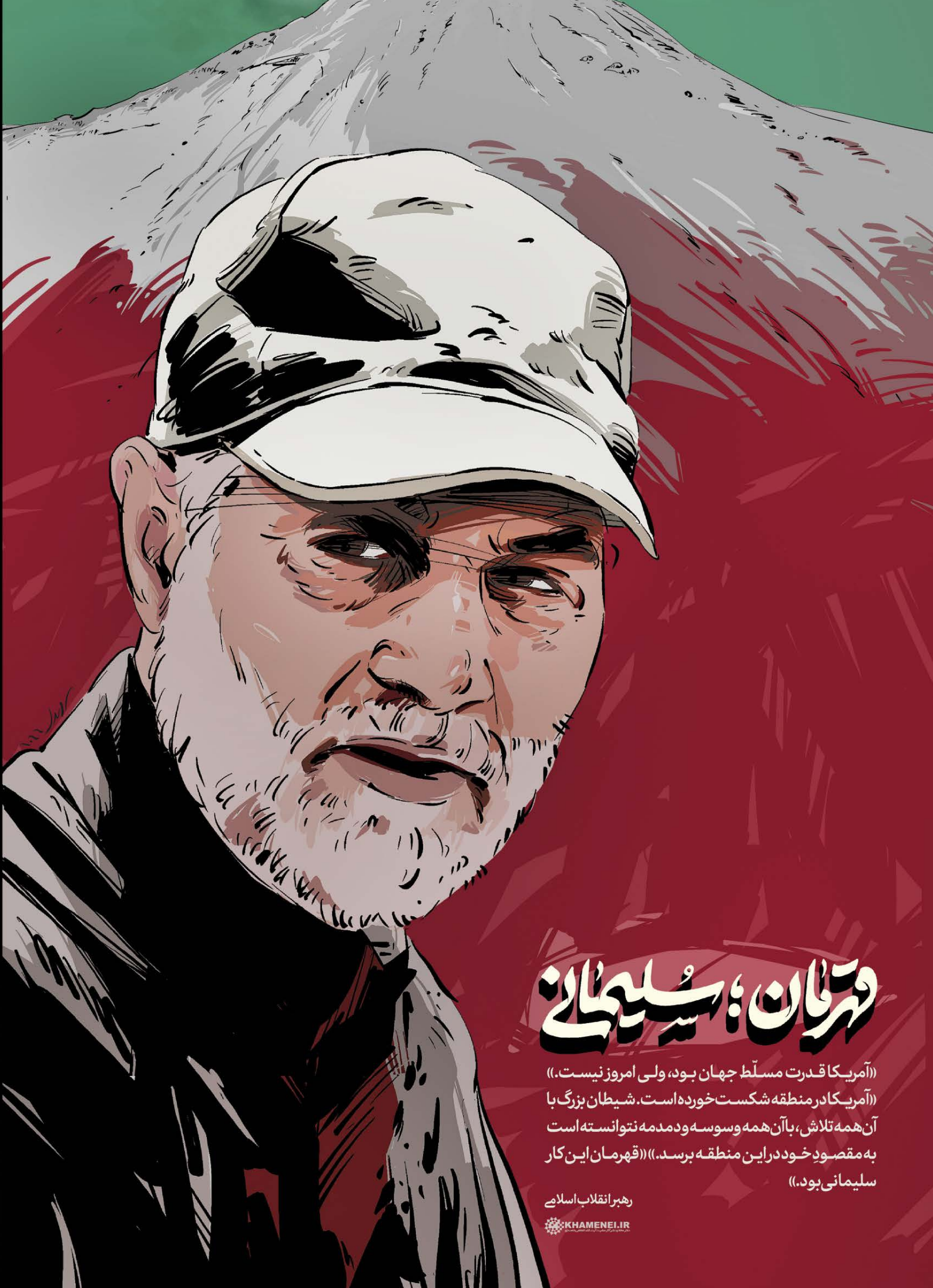
گرشت یکی از ضدایرانی‌ترین نویسندگان غربی به حساب می‌آید که مسئولیت توجیه علمی عملیات‌های سازمان سیا را به عهده دارد. او در یک مصاحبه تلویزیونی که بلافاصله بعد از ترور سردار سلیمانی برگزار شد، گفت: «ترور سردار سلیمانی کار صحیح و واجبی بود که به نظرم باید سال‌ها پیش انجام می‌شد... او مسئول کشته شدن چند ژنرال آمریکایی و حدود ۶۰۰ نیروی آمریکایی است... او کسی بود که محور مقاومت را تقویت می‌کرد و همین باعث می‌شد مردم منطقه علیه نیروهای آمریکایی بشورند... ترور سردار سلیمانی به تقویت نیروهای آمریکایی کمک کرده است... همان‌طور که قبلاً هم به مسئولان ارشد نظامی پیشنهاد ترور سلیمانی را دادم از این اقدام حمایت می‌کنم. به نظرم ما در انجام این کار تعلل کرده‌ایم و اگر سریع‌تر این اقدام را می‌کردیم جمهوری اسلامی این قدر قدرتمند نمی‌شد.»

او در جواب به مجری که گفت حادثه برج‌های دوقلو به عهده نیروهای دیگری بوده که در واقع هیچ ربطی به ایران ندارد، گفت: «سلیمانی مسئول تقویت این نیروهاست و در واقع حزب‌الله لبنان در پی حملاتی دیگر به آمریکا شبیه حادثه برج‌های دوقلو است.»



خداوند اعرای پاکیزه بنده

خدا یا مرا پاکیزه بنده



قهرمان؛ سلیمان

«آمریکا قدرت مسلط جهان بود، ولی امروز نیست.»
«آمریکا در منطقه شکست خورده است. شیطان بزرگ با
آن همه تلاش، با آن همه وسوسه و دمدمه نتوانسته است
به مقصود خود در این منطقه برسد.» (قهرمان این کار
سلیمانی بود.)

رهبر انقلاب اسلامی